HAMSHAHRIJAVAN ISSN 1735-5818

همشهری جوان

آیه

همشهری جوان • ویژه‌نامه دین و فرهنگ • مرداد ۱۳۸۹ • ۵۰۰ تومان



آموزش قرآن به کودکان
در گفت و گو با محمد علی شامانی

به بچه‌ها ساده انگارانه نگاه می‌کنیم

پرونده‌ای تاریخی درباره انجمن حجتیه

انجمن نشستگان

وظیفه منتظر واقعی در گفت و گو با حجت الاسلام سرلک

انسان منتظر یعنی انسان آماده

ما اخذالله علی اهل الجهل ان یتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان یعلموا

خدا از مردم نادان عهد نگرفت که بیاموزند تا آنکه از دانایان عهد گرفت که آموزش دهند

حکمت ۴۷۸/نهج البلاغه



تصویرسازی: محمدعلی حلیمی

همشهری جوان آیه
ویژه‌نامه دین و فرهنگ همشهری جوان
مرداد ۱۳۸۹

شهرداری منطقه ۴
حامی مالی انتشار ویژه‌نامه آیه

گروه مجلات همشهری، ناشر مجله‌های:
جوان، سرنخ، مثبت، دانستنیها، دیپلماتیک، ماه، خردنامه و ویژه‌نامه‌های داستان، سرزمین من، صفرویک، پایداری، تماشاگر، آیه، بیست‌وچهار، الف و مجله تصویری قندعسل

گروه مجلات همشهری
صاحب امتیاز: **موسسه همشهری**
رئیس گروه مجلات همشهری: **سیدمجید حسینی**

تحریریه:
سردبیر: **مهدی قزلی**
جانشین سردبیر: **محمدتقی خرسندی**
دبیر اجرایی: **محسن قزلی**

همکاران این شماره:
حامد هادیان، سید مهدی سیدی، سید مهدی موسوی، یوسف مهدوی، یاسر آئین، علیرضا کمیلی، محمد میرصالحی، فاطمه گیتی‌پسند، عقیقه شهرستانی، زهرا قدیانی، سمیه مصطفوی، مهدی طلایی، عطیه هراتی مطلق، سعید محمدی، محمد جعفر مزینانی، وحید رضایی، سید امید موذنی، محمد فاطمی، محمد صالح کاوه، سید علی پورطباطبائی، هادی اسماعیل‌نژاد، ناصر مشفق، صادق جمالی، امیر منتظرقائم، مریم صبوری و امیر اهوارکی

باتشکر از:
ابراهیم فیاض، مجید شاه‌حسینی، محمدرضا رضوان‌طلب، علی سرلک، محمدعلی شامانی، رضا اسماعیلی، پرویز کرمی، امیرحسین نیکزاد، محمد صادق رحمانی، محمدرضا طاهری، نغمه مستشار نظامی، سارا شهیدی، رقیه فیروزی، محمد حسین زابلی، حیدر رحیم‌پور ازغدی

فنی وهنری:
مدیر ارشد هنری: **علیرضا میرزامصطفی**
سرپرست صفحه‌آرایی: **پوریا امیرزاده، علی‌محافظت‌کار ابدی**
مدیرهنری: **علیرضا لطیفیان /**
صفحه‌آرایی: منصور بلدزاده، سمانه‌سادات سیدبرقی
دبیر عکس: **محمدرضا شاهرخی‌نژاد /** مریم مجد، رومیصا رهبر
دبیر تصویرسازی: **علی عطایی /** محمدعلی‌حلیمی / بهرام غروی
ویرایش: **محمدعلی امیرپور /** ندا خوشنویس

نشانی: تهران – خیابان کریمخان - شماره ۱۰۱
کدپستی: ۱۵۸۵۶
تلفن: ۸۴۳۲۱۳۱۶
پیامک: ۳۰۰۰۹۹۹۱۰
www.hamshahrimags.com
ayeh@hamshahrimags.com
روابط عمومی: ۸۴۳۲۱۱۴۰

آگهی: ۸۴۳۲۱۸۱۲
پذیرش اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۴۳
پشتیبانی اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۳۱
مجری هماهنگی چاپ و نظارت توزیع :
شرکت فردآوردرسان معین
چاپ: انتخاب رسانه
توزیع: شرکت پیام‌رسان روزهای سبز
بازرسی توزیع: ۸۸۳۰۵۱۰۱

بگو باران ببارد

سال‌هاست حیاط کوچک خانه‌ما چشم‌انتظار است.
خدایا!
ابر به اذن تو گوش می‌دهد و بغضش به اذن تو می‌ترکد؛ به او بگو سری هم به خانه دل ما بزند.
خدایا!
باغچه کوچک خانه‌ما مدتی است که باغبان ندیده و از باد و طوفان ستم کشیده؛ اشاره تو کافی است؛ رحمی کن تا برکت به خانه بازگردد.

سحرگاه باغچه حیاط به آسمان زل زده بود و ریزش باران را تماشا می‌کرد؛ حیاط کوچک خانه شنید که می‌گفتند: «باران، اشک دوستانی است که در آسمان مأوی دارند.»
خدایا!
دوستت داریم و تو را سپاس می‌گوییم.

یاس، تاک، گل پونه و
تمام اهل باغچه
حیاط خانه



آیه، ویژه‌نامه دین و فرهنگ
همشهری جوان

خانه را باید جوری ساخت که رویش به سمت وزش نسیم باشد. باید پنجره‌ای تعبیه کرد که وقتی باز شد، برای درک نسیم فقط لازم باشد نفس عمیق بکشیم. قرآن، نسیم وزنده زندگی است که بفهمی نفهمی در حبس کم کاری‌های ماست. ترجمه‌های سخت، روش‌های پیچیده، تمرکز روی حفظ قرآن به جای توجه به مفاهیم و آماده نکردن زمینه‌های لازم برای ارتباط گیری جوانان و نوجوانان و حتی کودکان با آن از این کم کاری هاست. راستی ما از دوران تحصیل چه خاطره‌ای از کتاب قرآن درسی داریم؟ آیا همان طور که روباه و زاغ، دهقان فداکار و یا نشاط و انتظار زنگ ورزش را به یاد می آوریم، از کلاس قرآنمان هم چیزی در زهنمان هست؟ اگر جواب منفی است، مقصر کیست؟ مقصر کسی است که خانه را پشت به سمت وزش نسیم ساخته، یا پنجره‌ای برای ورود نسیم نساخته، یا این که پنجره‌اش باز نمی شود که نسیم خودش را به درون خانه بتازاند. والا... کودکان برای نفس عمیق کشیدن همیشه آماده‌اند.



۱۰



۱۴

خودت را به نسیم بسپار

گفت‌وگو با محمدعلی شامانی
در رابطه با آموزش قرآن به کودکان و نوجوانان

به بچه‌ها ساده‌انگارانه نگاه می‌کنیم

محسن قزلی

محمدعلی شامانی معلمی است که گاهگاهی دفتر یادداشتش را برای دیگران می‌خواند. او نویسنده «فصل اول زمین» است و «مثل نسیم» با «دختر معبد» نجوا می‌کند. دغدغه‌هایش را این‌گونه در نوشته‌هایش آورده است: می‌آیی و یک لیوان آب تعارفت می‌کند و می‌گوید: «برادرم می‌گفت؛ برای ابراز دوستی یک پیاله آب کافی است». گفت‌وگو در یک روز گرم، در سایه‌سار دوست، در خنکای باران خورده، به نگاه‌های ساده آغاز شد. شامانی آنقدر منظم و منسجم به سوالات ما جواب داد که تصمیم گرفتیم متن سوال‌ها را حذف کنیم تا ریتم صحبت‌های او به خوبی حفظ شود؛ صحبت‌هایی درباره کتاب‌های قرآن مدارس و شیوه تعلیم و تربیت دینی و قرآنی در مدارس. راستی قرآن را چطور باید به کودکان و نوجوانان یاد داد.

راستی مخاطب قرآن کیست؟ ما همیشه فکر می‌کنیم که مخاطب قرآن کسی بیرون ماست. آیات را حفظ کنیم و برای دیگران بخوانیم بعد آیات حفظ شده را به رخ بکشیم. آیات را مکرر برای دیگران بخوانیم و بگوییم چه آیات خوبی است. هیچ‌وقت خودمان را مخاطب حقیقی قرآن نمی‌دانیم. تا وقتی که ما خودمان مخاطب حقیقی قرآن نیستیم، نمی‌توانیم زبانی را پیدا کنیم که قرآن را مانند یک شکلات شیرین در دهان بچه‌ها بگذاریم. از همین رو تبدیلش می‌کنیم به یک خرمالوی گس و نارس که غیرقابل هضم است و بچه‌ها به دشواری به سراغ آن می‌روند؛ خیلی استقبال نمی‌کنند. اینکه حالا زبانتان مستقیم باشد یا غیرمستقیم، چندان فرقی نمی‌کند، قالب انتخابی مهم‌است.

اما مهم‌تر از آن این است که حرف خدا پیش‌تر به دل شما نشسته باشد و شما بتوانید آن باور درونی را به زبانی ساده بیان کنید. تاکید می‌کنم وقتی ما خودمان را مخاطب قرآن نمی‌دانیم، فرقی نمی‌کند مستقیم حرف بزنیم یا غیرمستقیم. مهم این است که ما مخاطب قرآن هستیم‌یانه؟!



ما قرآن را به بچه‌ها سنجاق می‌کنیم. آیات را سنجاق می‌کنیم و بعد به بچه‌ها می‌گوییم خب، این آیات را تکرار کنید! حفظ کنید! من فکر می‌کنم این بزرگ‌ترین خطایی است که ما از فهم زمینه‌سازی بچه‌ها برای آشنایی با قرآن داریم. قرآن باید در نوع نگاه ما، در نوع دریافت ما، در باور ما، در قدم زدن ما و در آهنگ کلام ما خودش را نشان بدهد. بعد بگوییم دوست داری بدانی که خدا چه می‌گوید؟! با همین لحن ساده! لازم نیست که خیلی پیچیده حرف بزنیم. لازم نیست آیاتی را انتخاب کنیم که هنوز بعضی از بزرگان ما در ترجمه آن عاجز هستند؛ چه برسد به تفسیر آن.

در حوزه ترجمه ما هنوز ناتوانیم و ترجمه روان و دقیقی برای مخاطب کودک و نوجوان نداریم که نکات خیلی ساده را بگوید؛ اینکه خدا دوست دارد که مثلا این‌طوری باشد، دوست دارد این اتفاق بیفتد. خدا تو را این‌طوری دوست دارد. باید همان آیات را با لحنی شیرین و دلچسب تکرار کنیم ولی نخواهیم او آنها را حفظ کند.

نباید آیات را به بچه‌ها سنجاق کنیم. آن آیات باید بیاید درون ما و با یک بیان نرم دوباره آن را منتقل کنیم. منتها باید مراقب باشیم که این کلام خداست. باید ساده و صمیمانه باشد؛ با همان لحن دوست داشتنی‌ای که ما با اطرافیان و فرزندان خود صحبت می‌کنیم. خیلی آن کلام را سخت و دشوار نکرده و راه عبور واژه‌ها را تنگ نکنیم. واژه‌ها به قدری نرم باشند که در خیال بچه‌ها بنشینند.



من فکر می‌کنم که وقتی کسی می‌خواهد مطلبی را بنویسد، باید با مخاطبش همراه باشد. به تعبیر قرآن مصاحب بشود مثل پیامبر(ص)؛ یک همصحبت صمیمی که زبان یکدیگر را بفهمند. گاهی لازم است توضیح بدهد یا مثال بیاورد؛ گاهی وقت‌ها بایستد و سکوت کند و اجازه بدهد مخاطب بفهمد؛ گاهی هم سفیدخوانی را در متن نوشته‌اش بگنجاند. ما بدون سفیدخوانی حرف می‌زنیم، پرحرفی می‌کنیم و اطلاعاتی رد و بدل می‌کنیم.

فکر می‌کنم اتفاقا در بیان نکته‌های دینی باید سختگیرانه رفتار کرد و خیلی باید خست به خرج داد؛ اندک اندک که مخاطب را به وجد بیاورد و شاداب کند و پس از مدتی احساس کند که به شدت نیازمند است و حریصانه برود سراغش. وقتی شما پرگویی می‌کنید و واژه‌های انبوه به کار می‌برید و از نیاز کاذبی اشباع می‌شوید، اینجاست که واژه‌های شما هرز می‌روند. در واقع شما در این حالت برای خودتان شکوائیه تازه‌ای می‌نویسید، حرف تازه‌ای را نجوا می‌کنید و داستان تازه‌ای را آغاز می‌کنید. خیلی وقت‌ها ما حدیث نفس می‌کنیم و فکر می‌کنیم که برای دیگران می‌نویسیم؛ در حالی که خودمان را داریم ارضا می‌کنیم. تا وقتی ما خودمان را روایت می‌کنیم. هیچ حس تازه‌ای در مخاطب شکل نمی‌گیرد.



> **آیات باید بیاید درون ما و با یک بیان نرم دوباره آن را منتقل کنیم. منتها باید مراقب باشیم که این کلام خداست. باید ساده و صمیمانه باشد؛ با همان لحن دوست‌داشتنی‌ای که ما با اطرافیان و فرزندان خود صحبت می‌کنیم. خیلی آن کلام را سخت و دشوار نکرده و راه عبور واژه‌ها را تنگ نکنیم**

خدا به پیامبرش می‌گوید با مردم خیلی نرم حرف بزن و درشت حرف نزن. درشت حرف زدن این نیست که شما کلمات دشوار را بگویید. دقیقا باید به زمینه دانش، نگاه و تجربه مخاطب نگاه کنید؛ اینکه شما می‌خواهید در کدام زمین بذرتان را بپاشید. ما خیلی از اوقات بدون مطالعه روی زمین بذر می‌پاشیم و نمی‌دانیم این زمین استعداد چنین بذری را دارد یا نه. ما بذرهایمان را فقط می‌پاشیم. باید ببینیم آیا زمین مناسب هست؟ اصلا این بذر با این شرایط جغرافیایی همخوانی دارد؟

گاهی فکر می‌کنم قبل از متن باید به زمینه نگاه کنیم. ما فقط توجه‌مان به متن است و به خاطر همین از مخاطب دور می‌شویم. عدم توجه به زمینه‌ای که متن در آن قرار گرفته وفرامتن، ما را از مخاطب دور می‌کند. گاهی فکر می‌کنیم که ما به معنای متن وفاداریم اما آن معنایی که ما از متن ارائه کردیم، دقیقا برخاسته از فهم اندک ماست بدون عمق و تامل و ما فقط همان را پاس می‌داریم و به‌آن احترام می‌گذاریم؛ غافل از اینکه ممکن است در ذهن خیلی‌های دیگر این متن معنای دیگری داشته باشد و ما به لایه‌های زیرین آن نگاهی نمی‌اندازیم.



خیلی از اوقات ما خودمان حرفی را که می‌خواهیم بگوییم، خوب نفهمیده‌ایم. وقتی خودمان خوب هضمش نکرده‌ایم، نمی‌توانیم آن را آماده کنیم که دیگران هم بفهمندش. گاهی دچار یک نگاه ساده‌انگارانه هم می‌شویم و فکر می‌کنیم ساده سخن گفتن به معنای این است که ساده‌انگارانه راجع به مسائل حرف بزنیم.

بچه‌ها را بچه فرض می‌کنیم؛ یعنی انسان‌هایی که نمی‌فهمند، نادان هستند. می‌شود حرف‌هایی گفت که آنها متوجه ایرادهای ما نشوند در حالی که وقتی می‌گوییم ساده صحبت کنیم؛ یعنی درست، متقن، دقیق و شیوا حرف بزنیم و قواعد بیان دقیق را کاملا رعایت کنیم. آن وقت می‌توانیم مؤثر باشیم.



تا دلتان بخواهد استعداد داریم که آدم‌ها را نصیحت کنیم و جالب است که فکر می‌کنیم کار درستی می‌کنیم، کار دینی می‌کنیم. نصیحت، تربیت نیست. زمانی آدم‌ها با متن گره می‌خورند که شما نمی‌خواهید نصیحتشان کنید. شما نشسته‌اید و دارید یک جورهایی مخاطب خودتان را نصیحت می‌کنید و فقط نصیحت را اندکی شیک انجام می‌دهید. رسانه نصیحتتان را عوض کرده‌اید.

این به آن معنی نیست که شما نصیحت نکنید! دقت کنید! ما امروز رسانه را در خدمت نصیحت گرفته‌ایم. همین می‌شود که حرف شما اثر نمی‌کند. می‌گویید چرا مخاطب با ما ارتباط برقرار نمی‌کند؛ چرا از خواندن این متن لذت نمی‌برد؛ چرا متن‌های دینی ما متن‌های لذت‌بخشی

حاشیه

مخاطب مبهم است

ابهام در مخاطب یکی از جدی ترین اشکالاتی است که در نوشته‌های دینی و قصه‌های ما به چشم می خورد. هیچ مخاطب روشنی نداریم و اگر هم داریم، این مخاطب پایش روی زمین نیست. با او راه نمی‌رویم، لمس‌اش نمی کنیم با او حرف نمی‌زنیم. این مخاطب به تپق‌های ما نمی خندد و از ما سؤال نمی کند. هیچ‌وقت با مخاطبمان رودررو نیستیم، با او گفت‌وگو نمی کنیم و به تردید و اشاره‌ها و بازی‌های زیرپوستی، به ابهامی که در نگاهش وجود دارد، نگاه نمی کنیم. فقط می‌نویسیم. شاید یک نفر پیدا شد و خواند.

آنها خوب می‌فهمند

خیلی از اوقات مخاطب را دست کم می‌گیریم و می‌گوییم او بچه است و چون بچه است، خیلی نازل حرف می‌زنیم؛ یعنی نگاهمان نسبت به مخاطب یک نگاه عاقل اندر سفیه است. می‌دانید این توهم از کجا ایجاد می‌شود؟ از آنجا که فکر می‌کنیم دانای کل هستیم و می‌فهمیم مخاطب را دست کم گرفته‌ایم. فرق نمی‌کند این مخاطب کودک است یا فرد عادی کوچه و بازار. وقتی شما مخاطب را دست کم گرفتید هیچ ارتباطی شکل نمی‌گیرد و زبانی برای فهم مشترک پیدا نخواهید کرد. مادامی که ایستاده‌ای و می‌خواهی همه را از سر راهت برداری ارتباط شکل نمی‌گیرد. آنها خوب هم می‌فهمند، دقیق هم می‌فهمند و این ما هستیم که ساده به بچه‌ها نگاه می‌کنیم و ساده‌انگارانه از کنارشان رد می‌شویم.

نیستند؟! واقعا چرا؟

چرا بعضی وقت‌ها طوری می‌نویسیم که آدم‌ها احساس خوبی به‌شان دست نمی‌دهد. چرا فکر می‌کنند که متن‌های دینی باید به یک زبان و یک شیوه نگارش بشوند. من فکر می‌کنم که ما هنوز به زبان دین برای بیان مفاهیم دینی دست پیدا نکرده‌ایم. ما از زبان خودمان استفاده کرده و جالب این است که فکر می‌کنیم یک‌جورهایی این زبان به زبان ناصحانه نزدیک است و هر کسی نصیحت کرد، کار دینی کرده است؛ هر کسی که بر مسند موعظه نشست کار دینی کرده است. این به آن معنا نیست که ما نیازمند نصیحت نیستیم.

دقت کنید! پیامبر[ص] به اباذر می‌گوید: «اباذر! مرا موعظه کن». ما همه نیاز به موعظه داریم و فکر می‌کنیم موعظه کردن یعنی اینکه آدم‌ها را بمباران و خفه کنیم. هی بگوییم گوش کن، گوش کن، گوش کن. موعظه یعنی اینکه تو گوش کن. موعظه در درون من است نه بیرون من. موعظه وقتی مخاطبش من نیستم اثر نمی‌کند. ما هیچ وقت خودمان را مخاطب خداوند نمی‌دانیم؛ هیچ وقت خودمان را مخاطب آیات قرآن نمی‌دانیم. ما خیلی فاصله داریم و وحشتناک خودمان را از این دایره بیرون قرار می‌دهیم. ما نیستیم و می‌گوییم روی سخنش با ما نیست. اولین مخاطب متنی؛ که نویسنده می‌نویسد، خودش است و چون نویسنده خودش را مخاطب متن خودش نمی‌داند، اثر نمی‌کند. متن دینی را می‌گویم.

شما باید وفادار باشید. در متون دینی یک‌سری وفاداری‌ها لازم است و شما نمی‌توانید خیلی از عنصر خیال استفاده کنید. وفاداری به متن، به متنی که برخاسته از دین ماست الزامی بوده ولی آیا این به آن معنی است که فقط و فقط باید همان را بگوییم یا پیامش را بیان کنیم.

متاسفانه فهم ناقص خودمان را به صورت خیلی خشک و رسمی و در یک بسته‌بندی سخت و دشوار ارائه می‌کنیم و در انتخاب رسانه مناسب کمتر دقت می‌کنیم. این به‌نظر من یکی از چالش‌های جدی زمانه ماست. ما رسانه را آوردیم در خدمت موعظه یا موعظه را آوردیم در خدمت رسانه؟ فکر می‌کنیم با فیلممان باید موعظه کنیم، با کتابمان باید موعظه کنیم ولی من فکر می‌کنم برای موعظه کردن راه‌هایی وجود دارد که نیاز به رسانه‌های متعددی ندارد و آن موعظه زمانی اتفاق می‌افتد که شما بیشتر خودتان را مخاطب آن موعظه بدانید.

◆◆◆

هنوز نمی‌دانیم که تصویر دینی چه ویژگی‌هایی دارد. اصلا به طور جدی به آن فکر نکردیم. تصویرگری متون دینی و اساسا تصویرگری دینی چه مختصاتی باید داشته باشد؟ برای کدام مخاطب؟ ما همواره از چهره‌آرایی ابا کردیم.

این تصور غلط بچه‌ها را ما چقدر با تصویرگری عمیق کردیم و چقدر بچه‌ها را به خطا بردیم. تصویرگری دینی یک تصویرگری منطبق با فطرت و حس زیباشناختی کودک است. به نظر من هرچه شما زیبایی را قشنگ‌تر به تصویر بکشید به خدا نزدیک‌تر شده‌اید و الزاما به این معنی نیست که ما حتما از تصویرهای قالبی استفاده کنیم و چرا ما همه نمادهای دینی را رها کرده‌ایم و فقط می‌خواهیم چهره بکشیم ورویش را با یک روبند بپوشانیم و این می‌شود که تصویرگر ما خیلی دم‌دستی تصویرگری کند. خیلی ساده است، یک تصویر نورانی و چهار تا خط! و بعد هم می‌گوییم تصویر دینی!

این هم از ساده‌انگاری‌های ما در حوزه تربیت دینی است.



> متاسفانه فهم ناقص خودمان را به صورت خیلی خشک و رسمی و در یک بسته‌بندی سخت و دشوار ارائه می‌کنیم و در انتخاب رسانه مناسب کمتر دقت می‌کنیم. این به‌نظر من یکی از چالش‌های جدی زمانه ماست. ما رسانه را آوردیم در خدمت موعظه یا موعظه را آوردیم در خدمت رسانه؟

من تقریبا نمونه‌های متعددی از انجیل‌هایی را که برای کودکان تصویرگری شده بود در بولونیا دیدم. تعدد این نگاه و این قالب‌ها و نوع تصاویر به من می‌گفت که اینها آمده‌اند و به یک فضای فطری نزدیک شده‌اند.

امروز باید حوزه‌های ما به ما بگویند وقتی صحبت از تصویر دینی می‌شود، تصویر دینی یعنی چه؛ البته با زبان امروز. نه اینکه نمی‌توانید تصویر بکشید. من دارم قصه دینی می‌نویسم، می‌خواهم تصاویری داشته باشم که جذاب و گیرا باشند و در عین حال بتوانند به فهم دقیق‌تر متن کمک کنند.

به نظرم ما نیازمند هم‌اندیشی‌هایی از این جنس هستیم. این اتفاق باید بین روان‌شناسان، تصویرگران و اندیشمندان حوزوی بیفتد. ولی ما این دغدغه را کمتر مشاهده می‌کنیم. متاسفانه اصلا کسی به آن فکر نمی‌کند. نمونه‌هایی را می‌توانم در بعضی از کتاب‌های کانون پرورش فکری بگویم؛ حتی تاکید می‌کنم بعضی از کتاب‌های کانون قبل از انقلاب در حوزه متون دینی است. به نظر من این نمونه‌ها نمونه‌های قابل اعتنایی هستند؛ ولی باز ما دوباره رفتیم سراغ همان کار ساده‌انگارانه. ضمن اینکه ما نمونه‌های خوبی هم در این سال‌ها داشتیم.

◆◆◆

ما از کنار قرآن خیلی به سرعت عبور می‌کنیم و می‌دویم. بعد یک جورهایی یک برش تصویری از قرآن را انتخاب می‌کنیم و فکر می‌کنیم اگر این را گفتیم، قرآن را معرفی کرده‌ایم. ایراد اساسی ما همین است.

ما کنار آدم‌های قرآن ننشستیم. همان‌طور که کنار خدا ننشستیم، کنار کتاب خدا ننشستیم. باید گوش می‌سپردیم به قصه‌های خدا. قرآن گفت‌وگوهای بی‌نظیری دارد. به قصه موسی[ع] نگاه کنید!

به قصه یونس[ع] نگاه کنید. چه قصه غریبی است این قصه. ما فقط می‌خوانیم که یک ماهی یک آدم را که انداخته‌اند توی دریا قورت داده. آیا همین است؟ تمام ماجرا را ما در همین روایت می‌شناسیم. چون دیدیم می‌توانیم یک بلم را به راحتی بکشیم، یک آدم را بیاوریم بیندازیم توی دریا بعد هم یک نهنگی را بیاوریم قورتش بدهد و بعد بیاوردش در ساحل؛ چون خیلی تصویری است، همین را گفتیم. ولی واقعا قصه یونس[ع] این بود؟!

قصه یونس[ع]، قصه ما آدم‌های بی‌تاب است. این روزها ما سخت بی‌تابیم. قصه‌ای که تعریض دارد به نظام تعلیم و تربیت ما. ما داریم آدم‌های بی‌تاب تربیت می‌کنیم. خدا آدم‌های بی‌تاب را دوست ندارد و چون نمی‌توانستیم مفهوم تاب آوردن را بگوییم و چون نمی‌توانستیم به این معنا نزدیک شویم و چون نمی‌توانستیم به آدم‌ها بگوییم که زود خسته نشوید، تصویر یک ماهی کشیدیم و یک آدمی که در شکمش است. ما در سایه آرمیده‌ایم و می‌خواهیم از یک خورشید زیبا حرف بزنیم. مادامی که زیر آفتاب راه نرویم حس درستی از آن نداریم.

◆◆◆

چرا فقط باید قرآن در کتاب درسی قرآن باشد؟ برای اینکه قرآن توی زندگی ما نیست. قرآن لب طاقچه‌های ماست. قرآن برای مراسم ماست. وقتی وارد زندگی ما شود درست می‌شود. آن‌وقت در تمام درس‌ها و در تمام زندگی جاری و ساری است. قرآن برای همه جا و همه مخاطب‌هاست. شاید بتوانیم این کار را بکنیم. البته کتاب مستقل قرآن و دینی باید با زبان بهتری که هنوز به آن نرسیده‌ایم ارائه‌شود.

◆◆◆

قرآن متعلق به هر عصر و هر نسلی است. برای همه هست؛ از ابتدا تا انتها. شما کاسه‌ای دست آدم‌ها داده‌اید؛ کاسه‌ای

> اصلا برنامه‌ای برای استقرار ایمان در درون بچه‌ها نداریم. همه چیز را سطحی می‌بینیم، خیلی ساده از آن عبور می‌کنیم و فکر می‌کنیم اگر به هر چیزی لعاب قرآن بزنیم، قرآن در متن و باورش شکل می‌گیرد. و اگر صادق باشیم، ما در عمل به قرآن، فهم قرآن و... شعارزده شده‌ایم. خیلی سطحی عمل می‌کنیم.

کوچک. هم کاسه مان کوچک بود و هم ما بلد نبودیم که از آن درست استفاده کنیم. ما تشنه برگشتیم و اگرنه این آب گوارا همیشه جریان دارد. ما بلد نیستیم. نگاه ما به قرآن جدی نیست. ساده‌ترین و دم‌دستی‌ترین کار ممکن، آموزش روخوانی قرآن و حفظ آن است و البته ما فعلا به دم‌دستی‌ها عادت کرده‌ایم. کارهای عمیق و ماندگار زحمت مضاعف می‌خواهد. ما این روزها برای اینکه ایمان مستحکمی درون بچه‌هایمان شکل بگیرد تلاش نمی‌کنیم. اصلا برنامه‌ای برای استقرار ایمان در درون بچه‌ها نداریم. همه چیز را سطحی می‌بینیم، خیلی ساده از آن عبور می‌کنیم و فکر می‌کنیم اگر به هر چیزی لعاب قرآن بزنیم، قرآن در متن و باورش شکل می‌گیرد. اگر با خودمان صادق باشیم، ما در عمل به قرآن، فهم قرآن و... شعارزده شده‌ایم. خیلی سطحی عمل می‌کنیم.

◆◆◆

قصه‌ای دارم من به نام «مراقب دوستم باش»؛ خیلی قصه کوتاهی است. این همان قصه عنکبوت قرآن است. این‌طور نوشتم: «عنکبوت خواب دیده بود، خواب یک باغ زیبا را، خواب دیده بود.... » و آن‌وقت خدا به عنکبوت می‌گوید که مراقب دوستش باشد. خدا می‌گوید بهترین دوست من آنجاست. وقتی من این قصه را برای بچه‌ها خواندم دیگر از عنکبوت بدشان نمی‌آمد و به آن نگاه دیگری داشتند. این موجود کوچک چه‌کار بزرگی کرده است، بهترین مخلوق خدا را نگهبانی کرده. ما اصلا نگاهمان را به قرآن اصلا عوض نکردیم. شما می‌توانید با نگاه متفاوت به پشه‌ای که قرآن مثال می‌زند، نگاه آدم‌ها را به پشه عوض کنید. به نظر من تمام حیواناتی که در قرآن هستند این قابلیت را دارند. سعی کنیم از جای دیگری نگاه کنیم که دیگران نگاه نمی‌کنند. اگر کارهایی پیدا می‌شوند که ماندگاری دارند، به خاطر آن نگاه متفاوت است. لازمه‌اش این است که قرآن کنارتان باشد و با قرآن زندگی کنید و نفس بکشید.

◆◆◆

کودک و نوجوان ما خیلی در جای خودشان نیستند و جدی گرفته نمی‌شوند. وقتی بچه‌ها جدی گرفته نمی‌شوند مواد خواندنی‌ای که برای آنها نوشته می‌شود هم جدی گرفته نمی‌شود. به همین خاطر نویسنده کودک و نوجوان هم کارش بی‌ارزش انگاشته می‌شود. باید بچه‌ها جدی گرفته‌شوند تا بهترین شاهکارها برای بچه‌ها خلق شود. شاید یک روزی بشود این حرف‌ها را جای دیگری زد. شاید انجمن نویسندگان کودک و نوجوان هم بنشیند و به خودش اعتراض کند. شاید، نمی‌دانم.

◆◆◆

من فکر می‌کنم مولفان کتاب‌های درسی ما باید آرام‌آرام از قله‌ای که رویش نشسته‌اند قل بخورند و بیایند توی کوچه و کنار بچه‌ها با آنان بازی کنند. بعد هم پای بچه‌ها بخوانند، بنویسند، نقاشی بکشند و درباره مفاهیم قرآن با هم گفت‌وگو کنند؛ آن‌قدر به عنوان دانای کل ننویسند. هنوز نویسنده ما خودش را دانای کل می‌داند و دانای کل فقط دانای کل باقی می‌ماند. بدون مخاطب اگر به کوچه مخاطبش پا نگذارد و با او ندود و روی دیوار مخاطبش ننویسد و اگر به درخت مخاطب تکیه نکند، ما بدون تکیه به درخت مخاطب می‌نویسیم. بنابراین می‌نویسیم تا خوانده شود و خوانده نمی‌شود. حفظ می‌شود وحفظ می‌شود برای اینکه ارزشیابی شود. مادام که متون دینی ما قرار است به همین سبک ارزشیابی شوند مثل دیگر متون درسی، آش همان آش است و کاسه همان کاسه.

داستان‌های ماندگار

بعضی از داستان‌هایی که در کتاب‌های فارسی هست، در ذهن بچه‌ها ماندگار می‌شوند؛ مثل چوپان دروغگو، زاغک و روباه و ... ولی بچه‌ها از قرآن هیچ چیزی به یاد نمی‌آورند. برای اینکه قالب بیان قرآن رادر مدارس قالب مناسبی انتخاب نکرده‌اند. دارد در یک قالب رسمی بیان می‌شود. قالب داستان و روایت، قالب مناسبی است. ما می‌توانیم قالب‌های زیبایی را برای بیان مفاهیم قرآنی به کار ببندیم. اما فعلا تن داده‌ایم به یک قالب سنتی و از پیش تعیین‌شده. وقتی قصه‌های قرآن را به یک زبان مناسب بگویید و در قالب قصه بیان کنید، حقایق ماندگار می‌شوند. باید بگردیم و آن قالب مناسب را پیدا کنیم.



آموزه‌های قرآنی درباره پایان تاریخ

سرنوشت تاریخ

سعید محمدی

تاریک‌بینی پایان زندگی انسان‌ها در این دنیا، ممکن است به دو علت اساسی بازگردد؛ نخست اینکه ما زندگی انسان و جهان را بی‌هدف فرض کنیم و به انکار نظم و اراده الهی و حکیمانه‌ای که در جریان خلقت و تدبیر هستی وجود دارد، بپردازیم. دیگر آنکه از انسان و ظرفیت‌های متعالی وجود او غافل شویم و ذات او را بد دانسته و از هرگونه اصلاح‌طلبی و اصلاح‌جویی توسط او ناامید شویم. در این دو حالت نمی‌توان تصور روشن و امیدبخشی نسبت به آینده جهان داشت و درباره پایان زندگی انسان در این دنیا امیدوار بود. برخلاف دیدگاه‌ها و مکاتبی که پایان جهان را تاریک می‌دانند، آموزه‌های اسلامی درباره سرنوشت زندگی انسان در این دنیا امیدبخش و شورآفرین است. در نگاه اسلام، از یک‌سو جهان هستی و انسان که جزئی از این مجموعه بزرگ محسوب می‌شود، براساس یک طرح کلی و حکیمانه خلق شده و این حکمت سبب می‌شود که پایان معقول و روشنی در انتظار زندگی جهان باشد و ازسوی دیگر ذات انسان اساسا نیکو شمرده می‌شود و از آن جهت که خداوند به خلقت و فطرت آدمی پرداخته، زندگی و تلاش او مورد احترام خواهدبود و می‌بایست به آن امید داشت. اگرچه ممکن است سوءاختیار انسان باعث دوری از آن فطرت اصلی گردد و کاستی‌ها و زشتی‌هایی در عرصه حیات مرتکب شود اما سرشت انسانی همیشه استوار خواهد ماند و تبدیل نخواهد شد و از این‌رو می‌توان انتظار داشت که کج‌روی‌های انسانی زمانی رخت بربندد و اصل و ریشه زیبای انسانی جلوه‌گر شود.

قرآن، به عنوان قلب آموزه‌های اسلامی، بشارت می‌دهد که روزگار پایانی زندگی انسان در این دنیا روشن است و پشتوانه این اعتقاد وعده حق خداوند می‌باشد. در آیه ۵۵ سوره نور به این وعده بزرگ خداوند اشاره شده است. آن‌چنان که می‌فرماید؛ خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعده داده است که ایشان را همانند پیشینیان خود در زمین خلافت بخشد.

براین اساس پایان جهان به نیکی رقم خواهد خورد و بندگان صالح خداوند به خلافت بر زمین خواهند رسید و ایمان و امنیت در سراسر زمین منتشر خواهد شد. در این آیه از قرآن، خداوند به آینده نوید می‌دهد و آینده دنیا را روشن توصیف می‌کند و به اهل ایمان و مردمی که عمل‌شان صالح و شایسته است وعده می‌دهد که عاقبت دنیا به دست آنها بوده و ایشان هستند که در نهایت بر دنیا حکومت می‌کنند. در این زمان است که دین الهی و معنویت در همه مکان‌ها حاکم می‌شود و مادی‌گرایی‌ها، ماده‌پرستی‌ها و خودخواهی‌ها از بین خواهد رفت. ازاین‌رو باید اعتقاد داشت که عاقبت این دنیا با توحید (یَعْبُدُونَنِی لایُشْرِکُونَ بی‌شَیْئا) و امنیت (لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أمْناً) گره خورده است.

در طرح کلی اندیشه اسلامی همه پیامبران الهی که از طرف خدای متعال در میان بشر مبعوث شده‌اند، دو هدف اساسی داشته‌اند؛ نخستین هدف، برقراری ارتباط صحیح میان انسان و خداوند و منع بشر از پرستش هر موجودی غیراز خالق خود بوده که در شعار کلیدی (لااله‌الاالله) خلاصه می‌شود. هدف دومی که برای بعثت پیامبران از طرف خداوند متعال درنظرگرفته شده، مربوط به برقراری روابط صحیح میان افراد بشر است تا انسان‌ها با یکدیگر بر اساس عدالت، صلح، تعاون، احسان، عاطفه و خدمت به یکدیگر برخورد کنند. این دو نکته که در قرآن کریم به صراحت درباره اهداف اساسی انبیاء ذکر شده، از برخی آیات فهمیده می‌شود. درباره هدف اول، خداوند در قرآن به خاتم الانبیاء(ص) می‌فرماید:«ای پیامبر! همانا ما تو را شاهد و بشارت‌دهنده و انذاردهنده فرستادیم و دعوت‌کننده به سوی خداوند به اذن او درحالی‌که چراغ روشنی برای هدایت مردم هستی(احزاب-۴۵و۴۶)» و درباره هدف دوم چنین می‌فرماید که:«همانا ما فرستادگانی با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراه ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به قسط و عدالت قیام کنند»(حدید-۲۵).

در حقیقت روشن‌بینی اسلام نسبت به سرنوشت نهایی انسان در این دنیا، مسأله‌ای بی‌پشتوانه و سطحی نیست؛ چراکه در طرح کلی آموزه‌های اسلامی، همه پیامبران برای تحقق دو هدف مهم «توحید» و «عدالت» مبعوث شده‌اند و محقق‌شدن این اهداف زمینه بروز همان وضعیت موعودی است که خداوند در سوره نور برای زندگی انسان در این دنیا وعده داده است. با این نگاه، آیات قرآن و آموزه‌های اسلام از یک سو هدف روشن و معقولی برای زندگی انسان در این دنیا معرفی می‌کنند و از سوی دیگر از راه‌حل‌های مناسب و عملی متناسب با این هدف سخن می‌گویند. این‌چنین به نظر می‌رسد که برقراری توحید و عدالت در جامعه انسانی که از اهداف اساسی پیامبران محسوب شده و در آیات مربوط به سوره‌های احزاب و حدید آمده است، در نهایت به وضعیتی منجر خواهد شد که در آیه مربوط به سوره نور درباره پایان زندگی انسان در این دنیا وعده داده شده است.

روایاتی که درباره این آیه سوره نور وجود دارد، اهمیت امامت و مهدویت در جریان تحقق آینده روشن تاریخ را بازگو می‌کند. هم‌چنین به اتفاق علمای شیعه و اهل‌سنت، کسی در این جمله تردید ندارد که پیغمبر اکرم(ص) فرمودند: «اگر حتی از دنیا یک روز بیشتر باقی نمانده باشد، خدا آن روز را طولانی می‌کند تا مهدی(عج) از اولاد من ظهور کند و جهان را آکنده از عدل و داد سازد». وعده ظهور یک نجات‌بخش موعود که از نسل پیامبر خداست و راه ایشان را ادامه خواهدداد، مطلب مهمی است که به سرنوشت زندگی انسان در این دنیا مربوط می‌گردد. این وعده هم در راستای همان وعده بزرگ خداوند در قرآن قرار دارد که آینده روشن انسان و جهان را به تصویر می‌کشید. در حقیقت این مسأله گویای واقعیتی است که دنیا به سوی آن می‌رود و از آنجا که این موضوع یک سنت الهی است، اگرچه بشر قرن‌ها برخلاف این اراده خداوند حرکت کند و به زندگی تاریک و ظلمانی خود ادامه دهد، در نهایت این خداوند است که عدالت و امنیت و سفیدبختی را بر دنیا حاکم خواهد کرد.

پیامبران و اولیای خدا، راهنمایان راه حق بوده و هستند و اگرچه از نظر تعداد بسیارند اما از نظر هدف یکی بوده و همه آنها راه حق را نشان داده‌اند و به سوی حق دعوت کرده‌اند. از این‌رو جداکردن پیامبران از یکدیگر و ایمان به یکی و انکار دیگری، انحراف از حق محسوب می‌شود. آن‌چنان که خداوند در قرآن می‌فرماید:« کسانی که به خدا و پیامبران کافر می‌شوند و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی بیندازند و می گویند به یکی ایمان داریم و به دیگری کافر هستیم و می‌خواهند راه میانه‌ای پیش گیرند، آنها به یقین کافرند و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند و میان پیغمبران جدایی نینداختند، اینان به همین زودی به پاداش خود می‌رسند و خدا بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است»(نساء-۱۵۰و۱۵۱) مهدی موعود(عج) ادامه‌دهنده راه پیامبران و اولیای خداوند بوده و شخصیتی است که آرمان نهایی پیامبران را محقق خواهدکرد. دستیابی به یک جامعه توحیدی و عادلانه که براساس آیات قرآنی آرمان نهایی پیامبران و مضمون دعوت آنان را شکل می‌دهد، محصول دو اراده الهی و اراده انسانی است.

> در طرح کلی آموزه‌های اسلامی، همه پیامبران برای تحقق دو هدف مهم(توحید) و (عدالت) مبعوث شده‌اند و محقق‌شدن این اهداف زمینه بروز همان وضعیت موعودی است که خداوند در سوره نور برای زندگی انسان در این دنیا وعده داده است

شرط نخست برای رسیدن به آرمان زندگی اجتماعی بشر، عنایت و هدایت پروردگار است که این اراده الهی برای تحقق این آرمان در قالب ارسال پیامبران و برگزیدن امامان توسط خداوند به انجام رسیده است. وجود این شرط باعث می‌شود که بخش نخست این آرمان که مربوط به عنصر توحید است، تأمین شود و آیات ۴۵ و ۴۶ سوره احزاب هم به همین حقیقت اشاره دارد که پیامبران نسبت به انسان‌ها، شاهد، بشارت‌دهنده و انذاردهنده هستند و همچون چراغ روشنی آنان را به سوی خداوند هدایت می‌کنند. همچنین وجود موعودی که مأموریت به پایان‌رساندن دعوت تاریخی پیامبران را برعهده گیرد و عاقبت نیک اجتماع بشری در پایان تاریخ را رقم بزند، در ادامه همین شرط و این اراده الهی معنا پیدا می‌کند.

شرط دیگری که برای تحقق این آرمان ضروری به‌نظر می‌رسد، استقبال و پذیرش جامعه انسانی است. این شرط به وظیفه‌ای مربوط می‌شود که انسان‌ها برای تحقق آرمان زندگی بشر برعهده دارند و می‌بایست آن را به انجام رسانند. نکته قابل توجه این است که در آیه ۲۵ سوره حدید، قیام برای برقراری عدالت و ایجاد قسط برعهده مردم گذاشته شده (لیقوم الناس بالقسط) و بنابراین می‌توان فهمید که برای رسیدن به جامعه توحیدی و عادلانه، اراده انسان‌ها و تلاش آنها برای بهره‌گیری از کتاب و میزان و اجرای عدالت ضروری است. در واقع انسان‌ها می‌بایست به رشد و تکاملی دست یابند که پذیرای عدالت شده و در این راه آماده فداکاری هستند.

به عبارت دیگر اقامه قسط ابدی که هدف ارسال پیامبران است و قرآن به آن گواهی می‌دهد، دو مرحله (تشریع) و (اجرا) را دربرمی گیرد. مقصود از مرحله تشریع، ایجاد قوانین عادلانه‌ای است که سعادت بشر را تأمین کند. این مرحله، به وسیله پیامبران الهی و به‌ویژه پیامبر بزرگ و مقدس اسلام انجام شده و به بشریت عرضه گردیده است. آغاز پیدایش بشر، با آغاز نخستین مرحله تشریع و قانونگذاری همراه بوده و هیچ‌وقت بشر از راهنمایی غیبی و آسمانی، محروم نبوده است. دومین مرحله، اجرای قوانین عادلانه است که از نظر اهمیت، کمتر از مرحله نخستین نیست چراکه قانون صحیح اگر به‌طور صحیح اجرا نشود، بی‌فایده خواهد ماند. این مرحله می‌باید با هدایت و نظارت پیامبران و امامان و توسط مردم محقق شود.

مهدویت به ما نشان می‌دهد که سرنوشت نهایی تاریخ انسانی، تحقق جامعه‌ای توحیدی و عادلانه خواهد بود و این آرمان اجتماعی زندگی بشر از طریق اراده و هدایت خداوند و تلاش انسان‌ها در راه قیام برای عدالت محقق خواهدشد.

نکته

آرمان‌های موعود

برقراری «توحید» و «عدالت» به عنوان اهداف بعثت پیامبران در طول تاریخ، در میان آرمان‌های موعود و منجی اسلام هم گنجانده شده و این نشان می‌دهد که قیام این موعود در مسیر نهضت پیامبران الهی و پایان‌بخش این سلسله خواهد بود و با آیات قرآنی قابل توضیح و شناسایی است. در واقع مهدی موعود(عج) که در میان روایات اسلامی با جمله معروف (یملاء الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً) شناخته می‌شود تمام ظلم‌هایی که به‌واسطه شرک و فساد رابطه انسان با خداوند و هم جور و فساد رابطه انسان با دیگر انسان‌ها ایجاد می‌شود را از بین خواهد برد. این حقیقت نشان می‌دهد همچنان که خانه کعبه، قبله‌گاه اهل حق است و مسلمانان از چهارسوی جهان، هنگام نماز به کعبه رو می‌کنند، هدف تمام پیامبران و اولیای الهی یکی بوده و راه مهدی موعود(عج) همان راه پیامبر(ص) و راه قرآن است.

جوان و جوانی از منظر قرآن کریم

دوران قدرت، زیبایی و شجاعت

محمدجعفرمزینانی

جوانی دوره‌ای پر فراز و نشیب است؛ دوره‌ای که در آن ساختار و شـالوده اصلی انسان شکل می‌گیرد و به تبع آن نقشی که در بزرگسـالی به عهده خواهد گرفت، مشخص می‌شود. شناخت این دوره برای دو گروه مهم است: گروه نخسـت خود جوانان هستند که با شناخت ویژگی‌های فردی خود، بر توانایی‌های خود آگاهـی و تسـلط پیـدا می‌کنند و گـروه دوم کسـانی هسـتند که برای اسـتفاده از توانایی‌های ایشـان برنامه‌ریـزی می‌کننـد. امـا این شـناخت جـوان و دوره جوانی به ابـزار و معیارهای مناسـب هم نیاز دارد که بدون آنها نمی‌توان تسـلط درستی به موضوع مطالعه پیـدا کرد. بی‌تردیـد کامل‌ترین معیارها و ابزارها، معیارهایی است که از سوی منبعی نزدیک‌تر به خالق هر پدیده ارائه شـده باشـد و اگر خود خالق چنین شناختی را به دست بدهد، از هر چیزی بـه حقیقت نزدیک‌تر اسـت. قـرآن در اصل چنین شناختی را نسـبت به هر پدیده‌ای در جهان هسـتی ارائه می‌کند؛ منبعی که مسـتقیما از سوی خالق هستی و از زبان نبی مورد اعتماد و بدون خطا در نقل، به دسـت ما رسـیده اسـت و بهترین نقطه شروع برای شـناخت جوان و توانایی‌های آن به شـمار می‌رود.

◆ جوان در لفظ

از الفاظ مختص یا غیرمختص در قرآن کریم نمی‌توان به یک معنا یا یک مفهوم که مورد قبول تعالیم دینی اسـت دسـت یافت. بنابراین در فهم معنای این لغات در قرآن باید به عرف اهل زبان یا فرهنـگ یا فرهنگنامه‌های لغت مراجعه کرد. در قرآن کریم در آیات متعددی در باب دوران عمر انسان سخن گفته شده اسـت؛ «هو الذی خلقکم من تراب ثم من علقه ثم یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم ثم لتکونوا شیوخا»[(۱)]، «و... ثم من علقه ثم من مضغه... ثم یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم و منکم من یتوفی و منکم من یرد الی ارذل العمر... »[(۲)].

این دو آیه صریحا دوره‌های حیات آدمی را به تصویر می‌کشند: دوره قبل از جنینـی (خاک و نطفـه)، دوره جنینی (علقه و مضغه)، دوران طفولیت، دوران بلغ اشـد، دوران شیوخیت و ارذل العمر. قدر مسلم دوران بلغ اشد که حدّ فاصل شیوخیت و طفولیت است، ناظر به دوران جوانی است و اگر بتوان معنای آن را در آیات قرآن به دست آورد، به مفهوم جوانی از نگاه قرآن نزدیک شـده‌ایم. آیات دیگری از قرآن دارای عبارت بلغ اشد است.[(۳)] از ظاهر آیات قرآن چیزی در باب حدود و ثغور دوران بلغ اشـد به دسـت نمی‌آید، مگر آنکه آن را بعد از بلغ الحلم دانسته و نهایتا مطابق آیه آخر تا مرز ۴۰ سالگی امتداد دهیم. تفاسیر در این باب هم اختلاف کرده‌اند.

◆ آغاز و پایان جوانی

در اینکه رسـیدن به شـدت و قوّت بیانگر مرحله‌ای از عمر انسان است که بین دوره کودکی و پیری قرار دارد، تردیدی نیسـت اما در رابطه با زمان آغاز، پایـان و امتداد این مقطع سـنی، اختلاف نظر جدی میان پژوهشـگران حـوزه لغت، تفسیر، فقه و روان‌شناسی وجود دارد. به عنوان نمونه، جوانی از زمان بلوغ شـروع می‌شود و تا ۳۰ سـالگی ادامه دارد[(۴)] از ۳۰سالگی آغاز می‌شـود و تا ۴۰ سـالگی ادامه دارد؛ از ۱۷ سـالگی آغاز می‌شود و تا ۴۰سـالگی تداوم می‌یابد[(۵)] از ۱۸ سالگی آغاز می‌شـود و تا ۳۰ سالگی استمرار دارد؛ انسان در ۲۵سالگی به نیرومندی می‌رسد.[(۶)]

حد و مرزی برای رسـیدن به نیرومندی «بلغ اشده» وجود ندارد. معیار بلوغ، کمال عقل و داشـتن رشـد است و با کنار هم قرار گرفتن عقل، توانایی و کمال آفرینش، نیرومندی به وجود می‌آید[(۷)] «استفاده از واژه «قوه» و «ضعف» به صورت نکره به قصد ابهـام افکنی و نامعین جلـوه دادن کمیت این مقطع، صورت گرفته است، زیرا افراد در زمان‌های مختلف به قوت و نیرومندی می‌رسند.»[(۸)]

یک نگاه به این دیدگاه‌ها این پرسـش را در پـی دارد که آیا دوره جوانی و نیرومندی، زمان معینی ندارد و چنان که گفته شده است، به دلیل اختلاف آب و هوا، شرایط فکری و فضای فرهنگی، در جوامع مختلف، جوانی یک مفهوم نسبی است و نه مطلق. مدت دوره کودکـی، جوانی و پیری در عمر افراد گوناگون فرق می‌کند[(۹)] یا اینکه زمانی مشخص دارد؟

دیدگاه قرآن در این باره چیست؟ به کارگیری واژه «ثم» در آیات قرآن[(۱۰)] به عنوان حرف ربط کـه افاده ترتیب و تأخیر دارد، بی‌تردید گویای این حقیقت اسـت که ضعف و ناتوانی با یک فاصلـه زمانی، آغاز و تدریجا جایگزین قوت و شـدت می‌شود. قرآن وقتی به یتیم اجازه تصرف در مالش را می‌دهد که به شدّت و نیرومندی رسیده باشد و نیرومندی را به بلوغ و رسیدن به رشد تفسیر می‌کند؛ «و به مال یتیم جز به بهترین صورت نزدیک نشوید تا به حد اشد خود برسد»[(۱۱)]، «یتیمان را چون به حد بلوغ برسند، بیازمایید. اگر در آنها رشد یافتید، اموالشان را به آنها بدهید».[(۱۲)]

دستور به آزمایش هنگام رسیدن به بلوغ، برای فهم رسیدن به مرحله رشـد دو نکته را در خود نهفتـه دارد: یکی امکان پیدایش همزمان بلوغ و رشـد و دیگر امکان پیدایش رشـد با فاصله‌ای بعد از زمـان بلوغ. به عبارتـی، اینکه بلوغ معیار تکلیف شـناخته شـده، با اینکه خرد و خردورزی از شرایط تکلیف است، می‌تواند دلیل بر این باشد که بلوغ، نوعا با رشد و خردورزی همراه است یا می‌تواند همراه باشد.

خرد جوان از آزادگی ویژه‌ای برخوردار اسـت و هنوز آلایش عادت‌ها، دلبسـتگی‌های مادی و زمینی، باورهای سـنتی نبایسته و... دامنگیر آن نشده است. اگر کمبودی دارد کمبود تجربه و آگاهی اسـت که می‌تواند توسـط بزرگترها جبران شود. به همین دلیل علی[(ع)] در خطاب به یکی از کارگزارانش می‌فرماید: «هرگاه کاری برایت پیش آمد و نیاز به مشـورت پیدا کـردی، در آغاز آن را با جوانان در میـان گذار، زیرا آنها تیـز فهم‌تر و بـا فراسـت‌ترند سـپس آن را در معرض نظر سالخوردگان و پیران قرار ده تا در معرض ارزیابی قرار دهند، چه آنکه تجربه ایشان بیشتر است»[(۱۳)].

از تقارن و انضمام ۴۰ سـالگی بـه زمان بلوغ قـدرت در آیه ۱۵ سوره احقاف به عنوان مقطع آرمان‌خواهی انسان، می‌توان الهام گرفت که ۴۰ سـالگی نهایت مرز قدرتمندی اوسـت، چنان که در روایتی از امام صادق[(ع)] آمده اسـت: «هرگاه بنده به ۳۳ سالگی رسید، به شـدّت و نیرومندی خود دست یافته است و هرگاه به ۴۰ سالگی قدم گذاشت، نهایت دوره قدرتش را تجربه می‌کند. زمانی که به منزل ۴۱سالگی بار انداخت، رو به نقصان می‌گذارد».[(۱۴)] بنابراین، سخن ابن منظور پذیرفتنی می‌نماید، آنجا که می‌گوید: «بلوغ نیرومندی، از آغاز و انجام محدود است امّا وسط آن حد ندارد».[(۱۵)]

بنابراین نیرومندی مـورد نظر قرآن، پیش از بلـوغ و پس از ۴۰سالگی میسّر نیست ولی ممکن است دیرتر از بلوغ جنسی حاصل آید و زودتر از ۴۰ سـالگی رو به افول گذارد؛ واقعیتی که می‌تواند اختلاف روایات[(۱۶)] را در باب زمان پیدایش قدرت جوانی توجیه کند و راز تعبیر «الحدث» در مورد امام حسن[(ع)] ۳۳ ساله در کلام امام علی[(ع)] را نیز آشکار کند، آنجا که فرمود: «همانا دل جوان، مانند زمین آماده‌ای است که هر آنچه در آن کاشته شود، می‌پذیرد. بر این مبنا، پیش از آنکه دلت سخت گردد و خردت به بند کشیده شود، به تربیتت برخاستم».[(۱۷)]

دستور بـه آزمایش هنگام رسیدن به بلوغ، بـرای فهم رسیدن بـه مرحلـه رشـد دو نکتـه را در خـود نهفتـه دارد: یکـی امـکان پیدایـش همزمـان بلـوغ و رشـد و دیگـر امـکان پیدایش رشد با فاصله‌ای بعد از زمان بلوغ. به عبارتی، بلـوغ، نوعـا با رشـد و خردورزی همراه است یا می‌تواند همراه باشد

◆ دوران جوانی از دیدگاه قرآن

از دیدگاه قرآن دوره جوانی دوران قدرت، زیبایی، شجاعت، تهور و بی‌باکی انسان است. قرآن با اشاره به زندگی جوانانی چون حضـرت ابراهیـم[(ع)]، اسـماعیل[(ع)]، اصحـاب کهف، موسی[(ع)]، مریم[(س)] و یوسف[(ع)]، نمونه‌هایی از جوانان و جوانی و شـیوه جوانی کردن را به انسـان می‌آموزد کـه می‌توان با الگوبرداری از آنان، جوانی را بر پایه آموزه‌های قرآنی و کمالی آن به سرآورد.[(۱۸)]

◆ رشد جسمی

در این دوره از زندگی، جسم و جان آدمی به کمال می‌رسد. قرآن کریم از دوره جوانی به دوره «شـدّت» و «قوت» تعبیر می‌کند؛ دوره‌ای که از دو طـرف در محاصره ضعف و ناتوانی اسـت و در آن، تمایل به آرمان‌هـا و آرزوهای ارزشـمند و ارج‌گذاری به حقوق والدین تجلی می‌یابد. قرآن می‌فرماید: «خدا شما را آفرید، در حالی که ضعیف بودید، سپس بعد از ناتوانی قوت بخشـید. پس از آن ضعف و پیری قرار داد. او هر چه بخواهد، می‌آفریند و دانا و تواناست».[(۱۹)] خداوند در آیات دیگری هم می‌فرماید: «ابتدا طفل بودید، سپس خداوند به

نکته

این شور الهی است

جوان به چیزی که نمی‌اندیشد، مصلحت‌هاست و از این رو بی‌محابا جانش را در خطر می‌افکند. شور و شادابی و گرایش فطری و غریزی به احساس و عواطف، وی را به سوی تهور و شجاعت پیش می‌برد. این گونه است که محافظه‌کاری را کناری می‌نهد زیرا در این دوره که آغازین سال‌های رشد عقل و عقل‌گرایی است، عاطفه و احساس به اوج خود و به کمال لایق خود رسیده است؛ از این رو جوان توجه و نظری به عقل چنان که باید و شاید ندارد.

در جست‌وجوی زیبایی

جوان به‌خاطر مسائل عاطفی و روانی می‌کوشد خود را در لباس و جمال بیاراید. بنابراین توجه فطری و غریزی به خودآرایی در جوانان امری عادی تلقی می‌شود. امام‌علی(ع) وقتی با غلام جوانشان، قنبر به بازار می‌روند و دو پیراهن می‌خرند، بهترین پیراهن را به غلام می‌دهند، برای اینکه او جوان است و شور و نشاط دارد، با اینکه امام، خلیفه مسلمین بودند و قنبر غلام ایشان. این نشان‌دهنده این است که جوان حتی در تعالیم اسلام باید زیبا و خوب بپوشد اما باید اعتدال داشته باشد. احساس نوگرایی و نشاط جوانی نباید به خودباختگی فرهنگی سوق پیدا کند بلکه جوان باید در کنار شور و نشاط، هویت ملی و فرهنگی خود را حفظ کند

شما شدت و نیرومندی بخشید»،[۲۰] یا «تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسید»[۲۱] و به ۴۰ سالگی قدم بگذارید».[۲۲] امام صادق(ع) می‌فرماید: «هر گاه بنده به ۳۳ سالگی رسد، به شدت و نیرومندی خود رسیده است و هر گاه به ۴۰ سالگی قدم گذاشت، نهایت دوره قدرتش را تجربه می‌کند و انتهای این دوره نقطه آغازین نزول انسانی است».[۲۳]

◆ رشد عقلی

جسم و جان جوان در یک حرکت همه جانبه، پیوسته رو به رشد است. در پیکر پر رمز و راز جوانان هر لحظه تحولی عظیم صورت می‌گیرد. نیروی عقل جوان، هر روز و هر شب در جایگاه متکامل‌تری قرار می‌گیرد و عقل و خردش به نهایت خود دست می‌یابد و این تحول مبارک و پربرکت تا نهایت سنین جوانی ادامه دارد و در واقع یکی از شاخصه‌های جوانی، وجود همین سیر تکاملی اوست. امام علی(ع) می‌فرمایند: «انسان تا ۲۸سالگی در حال تکامل است و رشد عقلی انسان در ۳۵ سالگی به حد کمال می‌رسد و پس از آن هرگونه رشد دیگری که باشد بر اثر تجربه است»[۲۴] در روایتی نیز آمده است: تعدادی از مفسّران نیز ذیل آیه ۵۴ سوره روم، در بیان معنای قوت می‌گویند مقصود توان اندامی، روحی، عقلی و علم‌آموزی است.[۲۵]

◆ نیروی جوانی

قرآن نمی‌گوید در فصل جوانی، انسان دارای قدرت و قوت است بلکه می‌گوید که جوان چیزی جز قوت نیست و قوت در قرآن، اختصاص به توان جسمی ندارد و شامل نیرومندی روحی نیز می‌شود. به همین دلیل قرآن و در توضیح ضعف و نقصان پیری، زوال توان علم آموزی و حفظ علم را به عنوان مصداق آن دو مطرح می‌کند.[۲۶] واقعیت این است که توان جسمی با بلوغ به رشد نهایی نمی‌رسد تا تعبیر قوت را توجیه کند. آنچه در این مقطع فعالیت دارد، خستگی‌ناپذیری در برابر فعالیت جسمی‌ای است که خود منشأ روان‌شناختی دارد. خستگی ناپذیری تا سال‌ها ادامه دارد و از داشته‌های ارزشمند انسان به حساب می‌آید.
بنابراین نیرومندی جوان را باید در شخصیت انسانی او جست‌وجو کرد که «بر ساختار کلی روان‌شناختی فرد دلالت دارد و خوی (تمایلات عاطفی فطری)، منش، هوش، حساسیت‌ها، گرایش‌ها، علایق، عقاید، آرزوها و آرمان‌های او را در بر می‌گیرد. تمایلات و نحوه برخورد با آنها، نشان دهنده شخصیت فرد هستند».[۲۷] جوان در گذشته، کودکی بود که با آمیزه متشکل از جسم، روح و فطرت به‌دنیا یعنی محیط خانواده، هسته‌ای مرکب از پدر و مادر، قدم گذاشت تا فطرتش در بستر آن شکوفا شود یا گردوغبار آلاینده بر آن بنشیند. در روایتی از پیامبر(ص) آمده است: «هر کودکی با فطرت توحیدی به دنیا می‌آید. این پدر و مادرش است که او را یهودی یا نصرانی بار آورد».[۲۸]

◆ رشد احساسی و عاطفی

خصوصیاتی که قرآن برای دوره جوانی بیان می‌کند نشان می‌دهد که در این دوره برخی از خصوصیات آدمی به کمال خود می‌رسد. این خصوصیات در دو جنبه جسمی و روانی است. به یک معنا انسان در این دوره از جهت جسم کامل می‌شود و آنچه شایسته قوا و نیروهای غریزی و جسمی است به بلوغ و نهایت کمال خود می‌رسند، چنان که برخی از حالات روانی و عاطفی و احساسی نیز در این دوره تشدید شده و کامل می‌شود. جوان اسیر احساس است، اهل اخلاق و انسانیت است، معنی محبت را می‌فهمد؛ زود تحت تأثیر قرار می‌گیرد و عرض محبت‌ها و اخلاص‌های دیگران را راست و درست می‌پندارد.
در داستان حضرت یوسف(ع) که برادرانش او را به چاه انداختند و بعد... بردگی... . زمانی که عزیز مصر شد و برادرانش برای تهیه ارزاق به مصر رفتند و بعد که او را شناختند، گفتند: آیا تو یوسف(ع) هستی؟[۲۹] گفت: بله، برادران از کرده خود پشیمان شدند و عذرخواهی کردند و تقاضای بخشش کردند. حضرت یوسف(ع) که جوان و از عاطفه قوی‌ای برخوردار بود، گفت امروز شما را بخشیدم[۳۰] اما حضرت یعقوب(ع) که جوان نبود، پس از در چاه انداختن حضرت یوسف وقتی فرزندان از او عذر خواهی کردند و گفتند ما را ببخش، فرمودند[۳۱] من در آینده برای شما استغفار می‌کنم.
امام صادق(ع) در رابطه با تفاوت برخورد حضرت یعقوب و حضرت یوسف با برادرانش پس از ندامت و طلب استغفار و اینکه یوسف بی‌درنگ از خود گذشت نشان داد و یعقوب تنها وعده داد که در آینده برای آنها طلب مغفرت خواهد کرد، فرمود: «به‌آن دلیل که همانا دل جوان نازک‌تر از دل پیر است».[۳۲]



همه جوانان الگوهای خود را از نظر پندار، رفتار و گفتار، سرمشق خود قرار می‌دهند. این روش آنچنان اهمیت دارد که قرآن بر الگوگیری‌های ناشایست مهر بطلان نهاد و تمام مسلمانان را به الگوگیری از پیامبر خدا فرا خواند



◆ الگو پذیری

الگوی مناسب در فرهنگ اسلامی با عنوان اسوه‌حسنه مطرح شده است.[۳۳] در آیه ۲۱ سوره احزاب علاوه بر الگو بودن، توجه به نیکو بودن آن (حسنه) شده است، زیرا همه جوانان الگوهای خود را از نظر پندار، رفتار و گفتار و در چهره‌های مختلفی که محبوب ما هستند، سرمشق خود قرار می‌دهند. این روش آنچنان اهمیت دارد و حتی سرنوشت‌ساز است که معیارها، انگیزه‌ها و شیوه‌های اسوه‌شناسی و الگوشناسی و الگویابی نیز در معارف ما نهفته است. قدرت طلبان در همیشه تاریخ با استفاده از نیرنگ و شعارهای فریبنده به استثمار نیروی جوان پرداخته‌اند. این نوع از غارتگری همچنان تداوم دارد. به‌این ترتیب هزینه‌ای که جوانان به دلیل اشتباه در انتخاب الگو، به پای اهداف باطل سیاسی و اقتصادی کرده و می‌کنند، بسیار سنگین و تأسف‌بار است.
قرآن بر الگوگیری‌های ناشایست مهر بطلان نهاد و تمام مسلمانان را - اعم از جوانان و بزرگسالان - به الگوگیری از پیامبر خدا فرا خواند.[۳۴]

◆ حق طلبی و فضیلت خواهی

جوانان بر اساس فطرت پاک انسانی به ندای حق و فضایل اخلاقی گرایش دارند و همیشه خواستار جهانی هستند که حق و فضیلت انسانی در آن حاکم باشد. جوانان تا زمانی که روح پاکشان به گناهان آلوده نشده است، همواره در پی رسیدن به فضایل انسانی‌اند و برای رسیدن به حق تلاش می‌کند و سختی‌ها برای رسیدن به حق برای او معنا ندارد، زیرا هدفش فقط رسیدن به حق است. طبق فرمایش امام‌علی(ع)، آن کس که مطلوب و مقصودش حق باشد، سختی بر او آسان می‌شود و دور برای او نزدیک می‌شود.[۳۵]
قرآن درباره ایمان آورندگان به حضرت موسی(ع) می‌فرماید: «در آغاز هیچ کس به موسی ایمان نیاورد، مگر گروهی از فرزندان قوم او، در حالی که از فرعون و اطرافیانش می‌ترسیدند که مبادا آنان را تحت شکنجه قرار دهد»[۳۶].



جوانان بر اساس فطرت پاک انسانی، تا زمانی که روح پاکشان به گناهان آلوده نشده، همواره در پی رسیدن به فضایل انسانی اند و برای رسیدن به حق تلاش می‌کند و سختی‌ها برای رسیدن به حق برای او معنا ندارد، زیرا هدفش فقط رسیدن به حق است



دو نکته از این آیه برداشت می‌شود: اولاً: جوانان و فرزندان از پیشگامان در قبول دین بودند. ثانیاً: جوانان با وجود ترس از شکنجه که از عواقب قبول دین بود، باز هم حاضر نشدند از دین دست بردارند. در ابتدای دعوت پیامبر(ص) به اسلام، در زمانی که پیران و بزرگان قریش ایشان را تکذیب می‌کردند، جوانان با همین خصلت و خوی پسندیده ایشان را یاری کردند.

◆ ایمان گروی و خدا خواهی

خدا خواهی و انتخاب رضای خداوند به عنوان اساسی ترین هدف زندگی، تنها وسیله‌ای است برای اشباع بلند پروازی‌ها، آرمان گرایی‌ها و پاکی طلبی‌های جوانان. در سایه پرستش و بندگی خداوند، انگیزه اطاعت در تمامی عرصه‌های زندگی قابل گسترش است. اخلاق خدایی، پدید می‌آید، آرمان‌های خدا پسندانه جا می‌افتد، آزادی معنوی و اجتماعی، تأمین و زمینه روحی دشوارترین فداکاری‌ها فراهم می‌شود. بر این اساس، عبادت جوان با ارزش‌ترین عبادت‌ها تلقی شده است. پیامبر(ص) طبق روایاتی می‌فرماید: «فضیلت و برتری جوانی که در نوجوانی به عبادت خدا روی آورده است، در مقایسه با بزرگسالی که در سن بزرگی به بندگی پرداخته است، مانند برتری پیامبران بر دیگر انسان‌هاست».[۳۷] همچنین می‌فرمایند: «همانا خداوند دوست می‌دارد جوانی را که جوانی خود را در مسیر اطاعت او به مصرف می‌رساند»[۳۸] و نیز «همانا خداوند به جوانی که بندگی را پیشه خود ساخته است، بر فرشتگان افتخار می‌کند و می‌گوید نگاه کنید به بنده‌ام که برای رضای من، به شهوتش پشت پا زده است»[۳۹] و می‌فرمایند: «هر جوانی که خود را در راه اطاعت خداوند به پیری رساند و دنیا و کارهای بیهوده آن را برای رضای او کنار گذارد، خداوند پاداش هفتاد و دو صدیق را به او می‌دهد».[۴۰]

◆ شور جوانی

جوانان دارای شور و نشاط ویژه، هیجان پر قدرت، آتشین و آمیخته با زمینه‌های آسیب‌پذیری هستند که شانس خردمداری را شدیدا کاهش می‌دهد. با توجه به چنین واقعیتی پیامبر(ص) فرمود: «جوانی نوعی از دیوانگی است.»[۴۱]
به روایتی امام علی(ع) فرمود: «شایسته است عاقل در برابر مستی ناشی از ثروت، قدرت، علم، ستایش و جوانی، به‌حراست و نگهبانی از خود بپردازد، زیرا هر کدام از آنها، بادی دارد که عقل را زایل و بزرگواری را به سبکی و دیوانگی می‌کشاند».
افلاطون شور جوانی را «مستی روحی» نامید.[۴۲]
خداوند در آیاتی از قرآن به جوانانی اشاره می‌کند که برخلاف مصلحت سنجی‌های معمول عمل می‌کردند. سخن از اصحاب کهف است که جوانان شجاعی بودند که وقتی به حقانیتی دست یافتند آن را آشکارا و بی‌محابا بدون هیچ مصلحت سنجی‌ای بیان کردند و سر در این راه نهادند یا سخن از ابراهیمی است که به شناخت دست یافته است و بی‌محابا به جان بتان بی‌جان می‌افتد و آتش نمرودیان را به جان می‌خرد.[۴۳]

◆ قدرت فراگیری

جوان به دلیل هوش سرشاری که دارد از توانایی خوبی برای فراگیری برخوردار است. بنا بر روایات باید از این فرصت‌ها به خوبی استفاده کرد. پیامبر گرامی اسلام(ع) به اباذر می‌فرماید: «پنج چیز را قبل از دست دادن، غنیمت شمار. اولین آن جوانی است قبل از فرا رسیدن پیری»[۴۴]
امام کاظم(ع) از پیامبر گرامی اسلام(ع) نقل می‌کند، پیامبر فرمود: «کسی که در جوانی چیزی را بیاموزد و به ذهن بسپارد همانند نقشی که بر سنگ کنده شده باشد، مستقر و پا بر جا خواهد ماند».[۴۵] امام علی(ع) می‌فرماید: «همانا دل جوانان همانند زمین آماده است که هر آنچه در آن کاشته شود، می‌پذیرد. به همین دلیل پیش از آن که دلت قساوت گیرد و خردت به بند کشیده شود به تربیتات پرداختم».[۴۶]
امام صادق(ع) کسی را برای تبلیغ فرستاد. پس از برگشتن، امام(ع) سوال فرمودند: اوضاع چه طور است؟ گفت والله کسی نمی آید. امام(ع) فرمودند: برای چه کسانی تبلیغ می کنی؟ گفت پیرمردها. امام(ره) فرمودند: «باید به سراغ جوانان بروی، زیرا آنها با شتاب بیشتر به هر امر خیری رو می‌آورند».[۴۷]
پس باید کوشید تا از این نعمت خدادادی به بهترین نحو استفاده کنیم. امام صادق(ع) در روایتی می‌فرماید: «قرآن با گوشت و خون قاری جوان و مؤمن آمیخته می‌شود».[۴۸]
در سخنی از امام علی(ع) می‌خوانیم: «گروه جوانان، آبرو و حیثیت خود را با تربیت و دینتان را با دانش پاس دارید».[۴۹] جوان به آینده نگاه می‌کند، به همین دلیل فراگیری دانش بر اساس نیازهای آینده او باید تنظیم شود. امام علی(ع) می‌فرماید: «آموزش مسائل و چیزهایی برای جوانان اولویت دارد که در بزرگسالی، مورد نیاز آنهاست»[۵۰]

پی‌نوشت‌ها:
۱- سوره غافر (۴۰)، آیه ۶۷.
۲- سوره حج (۲۲)، آیه ۵.
۳- آیه ۱۵۱ سوره انعام و آیه ۱۳۴ سوره اسراء، آیه ۸۲ سوره کهف: آیه ۲۲ سوره یوسف، آیه ۱۴ سوره قصص، آیه ۱۵ سوره احقاف.
۴- «صحیح مسلم بشرح النووی»، ج ۹، ص ۱۷۳.
۵- «لسان العرب»، کلمه شدد.
۶- «مجمع البیان»، ج ۳-۴، ص ۳۸۴.
۷- همان، ج ۷-۸، ص ۷۱.
۸- «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۱۶، ص ۲۰۵.
۹- «احسان، جامعه، جوانان»، ص ۵۰-۵۲.
۱۰- سوره روم (۳۰)، آیه ۵۴؛ سوره حج (۲۲)، آیه ۵.
۱۱- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۳۴؛ سوره انعام (۶)، آیه ۱۵۲
۱۲- سوره نساء (۴)، آیه ۶،
۱۳- «شرح نهج البلاغه»، ج ۲۰، ص ۳۳۷،
۱۴- «خصال»، ص ۵۴۵،
۱۵- «لسان العرب»، ج ۳، ص ۲۳۶،
۱۶- «تفسیر نور الثقلین»، ج ۴، ص ۱۱۷.
۱۷- «نهج البلاغه»، نامه ۳۱، قسمت چهارم،
۱۸- سوره انبیا (۲۱)، آیه ۶۰؛ صافات (۳۷)، آیه ۱۰۱ و ۱۰۲؛ کهف (۱۸)، آیه ۱۳؛ قصص (۲۸)، آیه ۱۴؛ آل عمران (۳)، آیه ۳۷؛ یوسف (۱۲)، آیه ۲۳.
۱۹- سوره روم (۳۰)، آیه ۵۴،
۲۰- سوره حج (۲۲)، آیه ۵،
۲۱- سوره غافر (۴۰)، آیه ۶۷،
۲۲- سوره احقاف (۴۶)، آیه ۱۵،
۲۳- «خصال»، ص ۵۴۵،
۲۴- «مستدرک الوسائل»، ج ۲، ص ۶۲۵.
۲۵- «فی ظلال القرآن»، ج ۵، ص ۲۷۷۶؛ «تفسیر نمونه»، ج ۱۶، ص ۴۷۹.
۲۶- سوره نحل (۱۶)، آیه ۷۰، «لکیلا یعلم من بعد علم شیئا».
۲۷- «چه چیز به زندگی ارزش می‌بخشد»، ترجمه مهدی پرتوی، ص ۲۲۱.
۲۸- «صحیح بخاری»، ج ۲، ص ۱۰۴، «بحارالانوار»، ج ۳، ص ۲۸۱
۲۹- سوره یوسف (۱۲)، آیه ۹۰.
۳۰- همان، آیه ۹۲.
۳۱- همان، آیه ۹۸.
۳۲- «سفینه البحار»، ج ۷، ص ۳۴۳.
۳۳- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۱، سوره ممتحنه (۶۰)، آیه ۶.
۳۴- همان.
۳۵- «عیون الحکم و المواعظ»، ص ۴۳۴.
۳۶- سوره یونس (۱۰)، آیه ۸۳.
۳۷- «کنز العمال»، ج ۱۵، ص ۷۷۶.
۳۸- «میزان الحکمه»، ج ۲، ص ۱۴۰۲؛ «کنزالعمال»، ج ۱۵، ص ۷۷۶.
۳۹- همان.
۴۰- «بحار الانوار»، ج ۷۴، ص ۸۴.
۴۱- همان، ص ۱۶۵؛ «میزان الحکمه»، ج ۱، ص ۴۴۲.
۴۲- «مستدرک الوسایل»، ج ۱۱، ص ۳۷۱.
۴۳- سوره یونس (۱۰)، آیه ۸۳؛ سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۰؛ سوره قصص (۲۸)، آیات ۱۴ و ۱۵.
۴۴- «وسائل الشیعه»، ج ۱، ص ۱۴.
۴۵- «بحارالانوار»، ج ۱، ص ۲۲۲.
۴۶- «نهج البلاغه»، نامه ۳۱،
۴۷- «وسائل الشیعه»، ج ۱، ص ۱۴،
۴۸- همان، ج ۷، ص ۳۰۵،
۴۹- «تاریخ یعقوبی»، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۱۳۳.
۵۰- «شرح نهج البلاغه»، ج ۲۰، ص ۳۳۳.

بررسی ۳ کتاب از گروه قرآن‌پژوهی کانون اندیشه جوان

برش‌هایی از قرآن

وحید رضایی

کانون، مجموعه‌ای «فکری، فرهنگی و دانشجویی» است که با نقد دو جریان فکری رایج افراطی و تفریطی تجدد و تحجر، در سال ۱۳۷۷ پا به عرصه پر تلاطم فرهنگ گذاشت و تاکنون سعی کرده است با در نظر گرفتن نیازهای مخاطب جوان و دانشجو، «گفتمان مجدد دینی» را در این عرصه پی گیرد. گروه علمی قرآن‌پژوهی کانون تاکنون موفق به انتشار سیزده عنوان تخصصی در موضوعات قرآنی شده است که عبارتند از: «قرآن در نهج‌البلاغه» از آیت‌الله جوادی آملی، «وحی‌شناسی» از محمدباقر سعیدی روشن، «قرآن و پلورالیزم» از محمدحسن قدردان قراملکی، «توکل» از حسین روحانی‌نژاد، «نگاهی قرآنی به فشار روانی» از سیداسحاق حسینی کوهساری، «نگاهی قرآنی به دوست و دشمن» از محمدرضا کاشفی، «نگاهی قرآنی به حیات معنوی» از اسدالله جمشیدی، «نگاهی قرآنی به حق و باطل» از حسن معلمی، «نگاهی به اعجاز بیانی قرآن» از رضا بابایی، «نگاهی قرآنی به پاکسازی روح» از محمدجواد اسکندرلو، «ایمان و آزادی در قرآن» از سیدمحمدعلی داعی‌نژاد، «زیباترین داستان» از حسین سیدی ساروی، «نگاهی قرآنی به آزمون الهی» از حسن مهدویان و احمد نطنزی.







قرآن و پلورالیسم

محمدحسن قدردان قراملکی
چاپ دوم/ ۱۳۸۹
۲۴۴ صفحه
قیمت: ۳۵۰۰ تومان

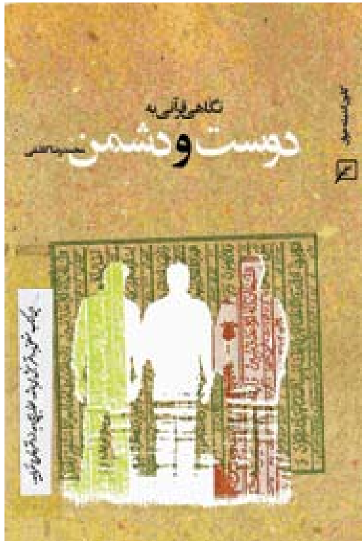
«قرآن و پلورالیسم»

پلورالیسم از جمله موضوعاتی است که در سال‌های اخیر بسیار مورد توجه قرار گرفته است و نویسندگان بسیاری پیرامون آن قلم‌فرسایی کرده‌اند. از آنجایی که مهم‌ترین مساله پلورالیسم گفت‌وگو درباره حقانیت ادیان است، مراجعه به قرآن کریم که یکی از دو منبع اصلی شناخت دین است، می‌تواند مطمئن‌ترین راه ممکن برای بررسی این موضوع باشد.

قدردان قراملکی در این کتاب با مراجعه به آیات قرآن به تحلیل نظریات و دیدگاه‌های پلورالیسم پرداخته است.

در پیشگفتار این کتاب ریشه‌های پلورالیسم یا تکثرگرایی، نقایص معرفتی دین مسیحیت معرفی شده است. مقدمه کتاب به تعریف پلورالیسم پرداخته است و در تبیین این تئوری چند قرائت مختلف را از سوی پلورالیست‌ها معرفی کرده است.

سپس تعریفِ معروف‌تر، پلورالیسم را این گونه معرفی می کند: «ادیان حقَ که انسان را به سوی ساحل هدایت و صراط مستقیم رهنمون می کنند، منحصر به یک آئین خاص نمی‌شوند. بلکه هریک از ادیان مختلف مستقلاً و در عرض هم دین حق و صراط سعادت به شمار می‌آیند که پیروان آن، در حقیقت گام در شریعه سعادت و صراط مستقیم نهاده‌اند». فصل اول به تشریح کامل مبانی قرآنی «انحصار صراط مستقیم به اسلام» می‌پردازد. فصل دوم «قرآن و بردباری مذهبی و اجتماعی» نام دارد که در مقام پاسخگویی به این نکته است که لازمه انحصارگرایی دینی، مدارا نکردن و نداشتن زندگی مسالمت‌آمیز با پیروان ادیان دیگر است. قراملکی در فصل سوم کتاب به نام «توهم دلالت قرآن بر پلورالیسم دینی» توجه نکردن به شأن نزول و صدر و ذیل آیه، عدم توجه به کل قرآن، مراجعه نکردن به شارحان حقیقی یا همان پیامبر و اهل بیت(ع) را از دلایل این انحراف فکری می‌داند. ایشان در ادامه به طرح تک‌تک دلایل قرآنی مدافعان پلورالیست و سپس ارزیابی و نقد دلایل مذکور می‌پردازد.





نگاهی قرآنی به دوست و دشمن

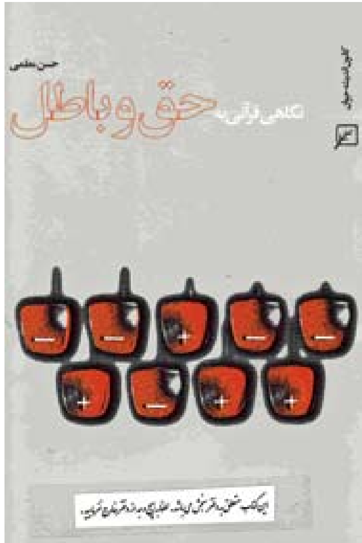
محمدرضا کاشفی
چاپ چهارم/ ۱۳۸۷
۲۰۸ صفحه
قیمت: ۱۸۵۰ تومان

«نگاهی قرآنی به دوست و دشمن»

انسان به دلیل زندگی در محیط اجتماع، موجودی است اجتماعی و دوستی و انس با دیگران از ضروریات سازمان وجودی او به شمار می‌آید. این ویژگی گاه به صورت معاشرتی صمیمانه، همدلانه و همراهانه جلوه‌گر می‌شود و گاه به صورت روابطی اغواگر و گمراه‌کننده خود را نمایان می‌کند. در نسخه شفابخش الهی هم به این مهم توجه شده و در امر سرنوشت‌ساز دوست‌یابی راه از بیراهه مشخص شده است. قرآن کریم دوست خوب را بهترین یاریگر انسان در رسیدن به اوج سعادت دانسته و در مقابل، دوست بد را مهم‌ترین عامل ناکامی و فروغلتیدن در شوره‌زار شقاوت معرفی کرده است.

نویسنده در بخش نخست کتاب مهم‌ترین دلیل نیاز انسان به همراهی دیگران را نیاز اساسی به محبت، میل به زندگی جمعی و روی آوردن به یگانگی می‌داند و در ادامه به دلایل گزینش و شناخت دوست می‌پردازد.

قرآن کریم برای اشاره به مفهوم دوست از واژه‌های گوناگونی استفاده کرده است که نویسنده در گفتار چهارم کتاب به برشماری این واژه‌ها و ذکر ویژگی‌ها و محل کاربرد هریک از آنها می‌پردازد. گفتار پنجم بر اساس آیاتی از قرآن کریم، نشان می‌دهد هیچ دوستی و پیوندی جز بر پایه ایمان ماندگار نمی‌ماند. با توجه به اهمیت «محبت» و شناخت «محبوب»، لزوم بازشناسی دشمن روشن است. انحراف خواسته‌های بحق فطری انسان، سقوط در رذایل، آمادگی برای عکس‌العمل و مصلحت جامعه و دشمنان، از جمله دلایلی است که نویسنده برای شناخت دشمن در گفتار ششم از آنها نام می‌برد. محور دشمنی در قرآن کریم همچون دوستی، خدا و ایمان است و بر همین اساس واژه دشمن بر هر فردی اطلاق نمی‌شود. از منظر وحی تنها کسی که در برابر خدا و ایمان می‌ایستد دشمن نامیده می‌شود. گفتار هفتم به معرفی دشمنانی می‌پردازد که در قرآن کریم به نام آنها اشاره شده است.





نگاهی قرآنی به حق و باطل

حسن معلمی
چاپ سوم/ ۱۳۸۶
۹۶ صفحه
قیمت: ۱۰۰۰ تومان

«نگاهی قرآنی به حق و باطل»

حق و باطل از واژه‌های دیرآشنا با کاربردهای فراوانند و بدون تردید شناخت واقعی آن دو، نقش بسیار مؤثری را در گزینش شیوه صحیح زندگی انسان ایفا می کند.

این کتاب کوششی است در پی آشناسازی مخاطبین با اقسام، مصادیق، ملاک‌ها، نشان‌ها و صفات «حق» و «باطل» از منظر قرآن کریم.

نویسنده در ابتدا به بیان معانی دقیق حق و باطل از زوایای مختلف می‌پردازد و کاربردها و مصادیق حق در امور مختلف را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و در ضمن آن به بررسی اقسام حق (ثبوتی و اثباتی) و معیار حق و باطل در حق ثبوتی و اثباتی می‌پردازد.

او حق ثبوتی را شامل مواردی می‌داند که در آن یک موجود یا وجود مطلق و یا هر چیزی که به نحوی وجود دارد، به حق متصّف می‌شود. همچنین حق اثباتی را مواردی معرفی می کند که نشان‌دهنده حقیقت و حکایت کننده از آن است. نویسنده در بخش دوم این تحقیق، به بررسی حق و باطل از منظر قرآن مجید می‌پردازد و با استناد به آیات فراوان در این زمینه و با اشاره به مواردی که قرآن مجید به عنوان حق معرفی کرده است، حق بودن خداوند متعال، قرآن مجید به عنوان معجزه بزرگ الهی، قیامت به عنوان ضرورت وقوع و ظهور فیض الهی و محل اجرای عدالت و مقصد نظام هستی و هم حقانیت دین مبین اسلام از زوایا و افق‌های مختلف را مورد بررسی قرار می‌دهد.

نشانه‌های حق و باطل از جمله مبحث‌های دارای اهتمام این بخش است و سرانجام در یک جمع‌بندی نهایی به معنای ثبوت و وجوب حق، کاربردهای حق، معیار حق اثباتی و ثبوتی، مصادیق حق، تلازم هدایت و عدالت با حق و همچنین عدم اختلاط حق و باطل اشاره می‌شود و از آن، امور کلی جهت تبیین بهتر حق و باطل استنتاج می‌شود.

نکته

پرورش نسل مومن

هدف کانون ارتقای دانش، باور و تربیت دینی مخاطبان و دستیابی به جایگاه مرجعیت فکری و فرهنگی در میان آنان به منظور پرورش نسلی مؤمن و متعهد به آرمان‌های اسلام و انقلاب است. کانون با برگزاری برنامه‌های متنوع و عرضه محصولات مختلف علمی و فرهنگی توانسته است جایگاه مهمی در میان دانشجویان بیابد. برگزاری ده همایش، ۱۸ میزگرد و ۳۲ نشست تخصصی و همچنین برگزاری دوره‌های آموزشی مختلف، تولید هشت محصول چندرسانه‌ای و مدیریت دو پایگاه اینترنتی از جمله فعالیت‌های کانون در این سال‌ها بوده است. در عرصه تولید آثار مکتوب هم تاکنون توانسته است ۲۴۰ عنوان کتاب و ۳۰ عنوان کتابچه را به بازار نشر عرضه کند. آثار مکتوب کانون که به قلم محققین خلاق و توانای این مرکز و گروه‌های علمی تخصصی مربوطه نگارش یافته است، با هدف پاسخگویی به نیازهای اندیشگانی مخاطبان پرسشگر و دغدغه‌مند، انتشار یافته‌اند.



طرح قرآنی ۱۴۴۴

مسابقه درک مفاهیم و پیام‌های سوره مبارکه کهف

طرح قرآنی ۱۴۴۴، توسط صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران و با همکاری شهرداری تهران و چندین نهاد فرهنگی دیگر در سطح کشور برگزار می‌شود. این طرح یک مسابقه چند رسانه‌ای است که از ابتدای تابستان ۱۳۸۹، به منظور اشاعه فرهنگ قرآن‌خوانی، فهم پیام‌های حیات‌بخش قرآن کریم و بهینه‌سازی اوقات فراغت طراحی شده است. این مسابقه بزرگ فرهنگی با محوریت سوره مبارکه کهف و با جوایز ارزنده ۱۴۴ کمک هزینه سفر عمره، ۱۴۴ کمک هزینه عتبات عالیات، ۱۴۴ کمک هزینه سفر مشهد مقدس و هزاران جایزه ارزنده دیگر برگزار می‌شود. آنچه پیش روی شماست، خلاصه‌ای از مفاهیم و پیام‌های سوره مبارکه کهف، برگرفته از کتاب «تفسیر سوره کهف» تألیف حجت‌الاسلام والمسلمین قرائتی است. علاقه‌مندان می توانند پس از مطالعه این مطالب، با پاسخ به سوالات مربوطه و ارسال پاسخنامه به نشانی صندوق پستی ۱۴۴۴-۱۹۳۹۵ در مسابقه مکتوب این طرح شرکت کنند و ضمن بهره‌مندی از سفره الهی این سوره، از هدایای ارزشمند این طرح نیز برخوردار شوند. آخرین مهلت ارسال پاسخنامه ۱۳۸۹/۵/۱۰ بوده وکپی پاسخنامه نیز پذیرفته می‌شود.

◆ **آیات ۳-۱:** قرآن دچار انحراف و اعوجاج محسوس و غیرمحسوس نیست. هرجا سخن از «عبده» به صورت مطلق در قرآن آمده، مراد وجود شریف پیامبر(ص) است. قرآن تا قیامت، استوار و غیرقابل نسخ است. این کتاب شریف، علاوه بر اینکه نگهبان سایر کتب آسمانی است، در بردارنده تمام مصالح بندگان است.

◆ **آیات ۵-۴:** انبیا وظیفه دارند عقاید مردم را اصلاح کنند. اعتقادات انسان باید پشتوانه علمی داشته باشد، چرا که نادانی و ناآگاهی زمینه انحرافات است. پایه تهمت به خداوند، بی‌ایمانی است. نسبت دادن فرزند به خداوند ضمن اینکه شرک است، نیازمند پذیرش جانشین و همکار برای خداست که این امر چون خدای بی‌نیاز را محتاج می کند، مردود است.

◆ **آیات ۸-۶:** پیگیری و اصلاح اعتقادات نادرست از نشانه‌های رهبر است. به زبان نو در تبلیغ در هر دوره زمانی نیاز است. خداوند در شادی و غم، انسان را امتحان می کند. طبق روایات، «احسن عمل» به کاری اطلاق می‌شود که عاقلانه بوده و همراه با تقوا باشد. همواره کیفیت اعمال مورد نظر است تا کمیت آن. عمل نیک ماندگار خواهد بود. نباید به ظواهر دنیا مغرور شد.

◆ **آیات ۱۲-۹:** ماجرای اصحاب کهف در زمان طاغوتی به نام دقیانوس، بعد از زمان حضرت عیسی(ع) و قبل از بعثت پیامبر(ص) در سرزمین روم اتفاق افتاد. درس هجرت، پایمردی، استقامت و بیان عقاید صحیح در جامعه کفر، از نکات مهم این رخداد است. امام صادق(ع) فرمودند: جوانمرد به کسی اطلاق می‌شود که با ایمان باشد، زیرا خداوند اصحاب کهف را با آنکه سالمند بودند، جوان معرفی کرد. در کنار تلاش و همت، دعا هم عامل رسیدن به مقصود است. هجرت و قیام برای خداوند، بستر دریافت کمک‌های خداوند است. اصحاب کهف نسبت به مدت خواب خود اختلاف داشتند. خداوند عالم به همه امور است.

◆ **آیات ۱۴-۱۳:** انسان‌ها نسبت به جامعه فاسد سه گروهند: گروهی همرنگ فساد شده و در آن هضم می‌شوند. گروهی چون اصحاب کهف دامن خویش را از آلودگی در جامعه فاسد، حفظ می کنند و گروهی جامعه فاسد را تغییر داده و جامعه را چون انبیا و اولیا اصلاح می کنند. ایمان و هدایت مراتبی دارد. در برابر انحرافات جامعه سکوت جایز نیست و باید قیام کرد. توفیق و امداد الهی در سایه ایمان و توکل بر خداوند است. خداپرست واقعی هیچ‌گاه سراغ شرک نمی‌رود. ثمره توحید در بندگی خالص است. شرک، انحرافی بد و غیرقابل بخشش است.

◆ **آیات ۱۶-۱۵:** افترا دوگونه است: گاهی امکان نسبت خلاف دادن، برای فرد مقابل وجود دارد و گاهی این امکان نسبت هم نیست. بزرگ‌ترین دغدغه مردان خدا، انحراف اعتقادی مردم است. در زمینه عقاید، تقلید صحیح نیست و باید با دلیل معتقدات را پذیرفت. رهبر اصحاب کهف به یاران امید گشایش می‌دهد. خداپرستان از سوی مشرکان مورد اذیت هستند. خداپرستی در شرایط سخت بسیار بهتر از شرایط مطلوب همراه با شرک و گناه است و داستان حضرت یوسف(ع) از بارزترین قصص عبرت‌آموز و شاهد این سخن است. سختی‌ها زودگذر و مقدمه آسایشند.

◆ **آیه ۱۷ :** موقعیت جغرافیایی غار اصحاب کهف، شمال شرق منطقه بود که هیچ‌گاه نور خورشید تا عمق غار نمی‌تابید. ویژگی‌های مطرح شده از غار نمونه‌ای از رحمت خداوند است که در آیه قبل به آن وعده داده شده بود. بعضی عوامل طبیعی چون نتابیدن مستقیم خورشید، وجود نسیم و بزرگی غار، برای سلامت اصحاب کهف بود. توفیق ایمان، دوری از قوم مشرک و پناهندگی به غاری که خصوصیات آن مطرح شد، جز با اراده خداوند محقق نمی‌شود.

◆ **آیه ۱۸:** گاهی اراده خداوند بر این است که با تنیدن تار عنکبوت بر در یک غار، جان پیامبرش را حفظ و کفار را مأیوس کند و گاهی در یک غار دیگر با نشاندن سگی به عنوان پاسبان، مؤمنان را از دست ظالم حفظ می کند. غلتیدن در خواب یکی‌از نعمت‌های خداوند است. بعضی مواقع حیوانات هم مامورند تا اهداف خداوند را محقق کنند. شکل و قیافه ظاهری افراد ملاک واقعی شناخت آنان نیست.

◆ **آیه ۱۹:** در مبارزه علیه جوامع فاسد، وحدت رمز موفقیت خواهد بود. هیچ کاری برای خداوند دشوار نیست. بیدار شدن از خواب شبانه‌روزی، نوعی بعث و نشور است. در این بیدارشدن، اراده خداوند نهفته است. بیدار شدن اصحاب کهف دو نتیجه در پی داشت: اول اینکه اصحاب کهف خود به سوال رسیدند و دوم اینکه بیداریشان نمونه‌ای از رستاخیز قیامت بود. مقدار و نوع غذا برای مومنان مطرح نیست بلکه پاک بودن و حلال بودن آن مهم است. یک گروه کوچک هم باید مسؤول و رهبر داشته باشد.

◆ **آیات ۲۱-۲۰:** افرادی که در حفاظت از خود و ایمانشان کوتاهی کنند و منحرف شوند هرگز رستگار نخواهند شد. انحراف و ارتداد، عیب است ولی سنگسار شدن در راه خدا عیب نیست. در داستان اصحاب کهف مساله قدرت و اراده الهی، شجاعت، دل‌کندن از دنیا، هجرت، تقیه، امداد الهی و تغذیه حلال مورد توجه است. اعتقادات افراد باید بر اساس علم و آگاهی باشد. ساختن مسجد بر مزار اولیای خدا ریشه قرآنی دارد. فرصت‌ها را در خدمت ترویج دین باید گذاشت. ساخت مسجد و استفاده از برکات مادی و معنوی آن نمونه‌ای از این فرصت‌هاست.

◆ **آیه ۲۲:** چنانچه حرکت‌ها با ارزش و دارای هدف باشند، وابسته‌های آن، حتی حیوانات هم به حساب می‌آیند. صرف نجس بودن حیوانی چون سگ، دلیل بی‌ارزش بودن آن نیست. نباید سخن بی‌دلیل گفت و به تخمین و حدس تکیه کرد. نباید به دنبال دانستنی‌های بی‌فایده بود. در موارد غیرضروری باید از بحث و جدل چشم‌پوشی کرد. دانستن و سوال از نااهلان صحیح نیست.

◆ **آیات ۲۴-۲۳:** گفتن «إن‌شاءالله» تکیه‌کلام اولیای خداست و در قرآن از زبان پیامبرانی چون یعقوب، خضر، شعیب، اسماعیل علیهم‌السلام نقل شده است. امام صادق(ع) فرمودند که در نوشته‌ها إن‌شاءالله را فراموش نکنید و سیره گفتار پیامبر(ص) نیز این‌چنین بود. آزادی انسان در سایه مشیت الهی است. انسان در عین اینکه اراده دارد و آزاد است، مستقل نیست. نباید در سخن گفتن خدا را فراموش کرد. از شیوه‌های درست دعا، اظهار امید به امداد الهی است. کوتاه‌ترین راه رسیدن به خدا و رشد در مسیر آن، مداومت در ذکر و یاد اوست.

◆ **آیات ۲۶-۲۵:** یهودیان به حضرت علی(ع) عرض کردند مقدار توقف اصحاب کهف درون غار، در کتاب ما ۳۰۰ سال است. چگونه است در قرآن ۳۰۹ سال بیان شده است؟ حضرت فرمودند نه سال به خاطر تفاوت سال شمسی و قمری است. بیان این نکته نشانه‌ای از اعجاز قرآن است. عمر انسان حد معینی ندارد. عمر برخی موجودات زنده، طبق آزمایش تا ۱۲ برابر افزایش یافته است. ماهی منجمد چندهزار ساله که پس از قرار گرفتن در آب ملایم ادامه حیات داد، از این نوع مثال‌هاست (تفسیر نمونه). دقت در بیان ارقام و آمار، آن را در اذهان ماندگارتر می کند.

◆ **آیات ۲۸-۲۷:** قرآن از هرگونه تحریف مصون است. پیامبر(ص) آخرین فرستاده خداوند و قرآن، آخرین کتاب آسمانی است. در طول بعثت انبیا، کفار ثروتمند، شرط ایمان خویش را طرد افراد تهیدست بیان کرده و از پیامبر اسلام(ص) نیز این تقاضا را داشتند. این آیه چنین تفکری را نکوهش کرده است. توجه به محرومان و همدلی با آنان از خصوصیات رهبر است. دعای دائمی خالص، باارزش است. نباید به خاطر مطامع دنیوی از تهیدستان فاصله گرفت. خطر دنیاطلبی به قدری زیاد است که خداوند به پیامبران هم هشدار می‌دهد.

◆ **آیه۲۹:** هرچند انسان‌ها مخیر در انتخاب کفر و ایمانند، لکن باید بدانند که سرانجام کفر، عذاب قیامت است. تنها سرچشمه حق خداوند است. گرایش و عدم گرایش مردم در حقانیت دین تاثیر ندارد. پیامبر(ص) مسؤول ابلاغ است و افراد در پذیرش آن مختارند. کافر به خویش ظلم می کند. دوزخ هم اکنون بر دوزخیان مهیاست. سرنوشت انسان‌ها در گرو اعمال آنهاست. شهوات در آخرت آتشی خواهد شد که فرد خطاکار را احاطه می کند. توجه به پایان شوم کافران، نقش مهمی در تربیت انسان دارد.

◆ **آیات ۳۱-۳۰:** اعمال بد انسان‌هاست که موجب نابودی اعمال نیکشان می‌شود و خداوند عمل‌های صالح را تباه نمی کند. در مسیر تربیت، بیم و امید در کنار هم لازم است. انگیزه و نیت، بر عمل صالح مقدم است. کیفیت اعمال مهم‌تر از کمیت آن است. رمز رسیدن به تجملات ابدی در آخرت، ایمان و عمل به دستورات الهی و دوری از تجملات حرام دنیوی است. معاد، هم جنبه روحانی دارد و هم جنبه جسمانی.

◆ **آیات ۳۴-۳۲:** با توجه به این آیات، شاید بتوان اصول باغداری و احداث باغ‌های نمونه را مورد توجه قرار داد؛ مواردی چون وجود درختان کوتاه در وسط باغ و درختان بلند در اطراف آن، فاصله باغ‌ها و باز بودن اطراف آن، آب روان میان باغ جاری باشد و وجود درختان انگور و خرما در کنار هم، جاری بودن آب‌ها در زیر درختان و کنار مزرعه. ضرب‌المثل از ساده‌ترین و عمومی‌ترین شیوه‌های انتقال مطلب است. کشاورز واقعی خداوند است. صاحب به معنای همراه و هم سخن است. یکی‌از زمینه‌های طغیان، دلبستگی و غرور به مال و قبیله است. ثروت، دلیل عزت آدمی نیست و فقر نشان ذلت آن نیست. فخرفروشی به محرومان و فقرا مذموم است و نکوهش شده است.

◆ **آیات ۳۸-۳۵:** مالک واقعی خداست. دارایی زیاد زمینه غرور است. انسان منحرف از نبات و جماد بدتر است. دلبستگی به دنیا، زمینه انکار قیامت است. بعضی به غلط نعمت را نشانه کرامت و ارزش خود می‌دانند و آن را ابدی می‌پندارند. در مقابل قدرتمندان و ثروتمندان، با کمال عزت و بدون حقارت باید به ارشاد پرداخت. انکار معاد به نوعی انکار خداوند است و کفر به خدا، جای توبیخ دارد. با کفار باید مستدل بحث کرد. تکیه بر غیرخدا شرک است. توحید ناب آن است که با نفی هرگونه شرک باشد.

◆ **آیات ۴۱-۳۹:** در روایتی از پیامبر(ص) نقل است که فرمودند گفتن «ماشاءالله» و «لاحول ولا قوه الا بالله» در وقت رسیدن نعمت، آفات و ناراحتی را دفع می کند. داشتن عقیده صحیح کافی نیست باید آن را به زبان اقرار کرد. هنگام برخورد با مناظر طبیعی، یاد خداوند باشیم. هیچ‌گاه مومن به خاطر کمی مال و فرزند، خود را نمی‌بازد. دادن و گرفتن نعمت‌ها براساس ربوبیت و تربیت اوست. یاس و ناامیدی بدتر از فقر است. قهر خدا حساب شده و عادلانه است. ثروتمندان به داشته‌های خود غره نشوند، شاید در یک لحظه همه داشته‌ها نابود شود.

◆ **آیات ۴۴-۴۲:** مومنان و کافران دیر یا زود اقرار به یکتا بودن خداوند خواهند کرد. قهر و لطف خداوند بر همگان احاطه دارد. کیفر خداوند در کمین مغروران است. ناامیدی‌ها در ظاهر و کردار انسان اثر می گذارد. کلمه ولایت در این آیه به معنای قدرت و نصرت است. ناکامی در امور، سرانجام شوم اعتماد به غیر خداست. وقت فرا رسیدن قهر خداوند، مال و فرزند هر چند بسیار باشد به کار نمی‌آید. بزرگ‌ترین نتیجه حوادث این است که قدرت تنها از آن خداوند است. ولایت خداوند ثابت است و ولایت‌های غیرالهی ناپایدار و باطل. ملاک ارزش‌ها، عاقبت و پاداش خوب است.

◆ **آیات ۴۶-۴۵:** رویش و سرسبزی زمین و خاکستر شدن آن، درس عبرتی برای مردمان مغرور و غافل از خداوند است. پیامبر(ص) هم برای بیان حقایق، مامور به استفاده از تمثیل است. استفاده از مثل‌های قابل‌فهم عموم و طبیعی، یک اصل تربیتی و تبلیغی است. همه نعمت‌های مادی، زینت دنیا هستند، لکن مال و فرزند، در دنیا جلوه بیشتری دارند. پاداش نزد خداوند، ضمانت شده است و هیچ عمل صالحی نزد او محو نمی‌شود. بیشتر مردم خیر را در کامیابی‌های مادی می‌پندارند.

◆ **آیات ۴۸- ۴۷ :** برای دل نبستن به زندگی دنیا، یادآوری قیامت ضروری است. در سرزمین قیامت، هیچ پستی و بلندی وجود ندارد. قیامت برای همگان حتمی است و هیچ استثنایی ندارد. صف، نشانه نظم و رمز ادب و تواضع است و برای بیان اوصاف مجاهدان و فرشتگان این واژه در قرآن کریم آمده است. همه انسان‌ها در قیامت به طور قهری بر خداوند عرضه می‌شوند. نظم، ارزشی است که هم در دنیا مطرح است و هم در آخرت. نحوه حضور در قیامت، مانند وقت تولد و حضور در دنیاست؛ عاجز، گریان و عریان. کافران دلیلی بر انکار معاد ندارند.



◆ **آیه ۴۹:** درباره مساله کتاب و پرونده عمل در قیامت، بارها در قرآن اشاره شده است. همان‌گونه که هر فرد پرونده‌ای دارد، هر امتی هم کتاب و پرونده‌ای دارد. آنان که در دنیا بی‌تفاوت بوده و به هر کاری دست می‌زنند، در آخرت هراسان بوده و دلهره خواهند داشت، لکن مومنان در آنجا آسوده خاطرند. در قیامت نامه اعمال هر فرد به دست او داده خواهد شد. نگرانی افراد از عملکرد ثبت شده خودشان است نه از خداوند. قیامت، روز حسرت مجرمان است. اعمال انسان دارای درجات است. قیامت صحنه تجسم اعمال انسان است. داشتن عدالت و ظلم نکردن، از ضروریات ربوبیت الهی است.

◆ **آیات ۵۱-۵۰:** فرشتگان پیش از انسان بوده‌اند. انسان بر فرشته برتری دارد. ابلیس فرزند دارد. ابلیس با سابقه طولانی عبادت، فاسق شد؛ برای همین نباید مغرور بود. فاسقان را نباید دوست خود گرفت. شیاطین و نسل آنان، با انسان دشمنند. بدترین انتخاب، رها کردن خداوند و پیروی از شیطان است. واگذاری امور توسط خداوند به دیگران، از روی ناتوانی نیست؛ بلکه از روی حکمت در مسیر رشد انسان است. اسرار هستی را جز ذات خداوند کسی نمی‌داند. کارگزاران الهی باید امین باشند. از منحرفان نباید کمک گرفت. باید استقلال سیاسی و اقتصادی خود را حفظ کرد.

◆ **آیات ۵۳-۵۲:** در آخرت میان مشرکان و معبودهای آنان، فاصله زیادی است. ریشه شرک، نادانی و تصورات بی‌اساس است. دوزخ برای مجرمان حتمی است. شرک، جرم بوده و مشرک مجرم است. دیدن آتش، عذاب است و سوختن در آن عذابی دیگر. شرک، عذابی ابدی در پی دارد. مجرمین در قیامت امیدی به نجات و راه فرار ندارند.

◆ **آیات ۵۵-۵۴:** جدال به معنای گفت‌وگو با حالت نزاع و برتری‌طلبی است. با حضور قرآن حجت بر مردمان تمام شده است. در قرآن برای هر یک از اصول ارشاد و هدایت، مثالی هست. مجادله‌گری و تنوع‌طلبی در انسان وجود دارد. سر باز زدن از ایمان با وجود آیات فراوان، نشان از روحیه جدال‌گری انسان است. استغفار از لغزش‌ها، لازمه ایمان است. خداوند راه توبه را فراهم کرده است. از تاریخ باید درس گرفت. موعظه و دلیل، همه‌جا کارساز نیست؛ گاهی عقوبت هم لازم است. استغفار و ایمان، مانع قهر الهی است.

◆ **آیات ۵۷-۵۶:** انبیا بشارت و انذار می‌دهند و مردم را مجبور به پذیرش نمی کنند. کافران درصدد محو حق هستند و ابزار کارشان جدال و استهزاست. همواره بین حق و باطل درگیری و جدال بوده است. کافران تلاش می کنند جلوی حق را با باطل بگیرند. کفار تلاش می کنند تا مژده‌ها و هشدارهای انبیا را محو کنند. به‌سخره گرفتن آیات و احکام خداوند، کار کافران است. کیفر بی‌توجهی به آیات خداوند، محرومیت درک حقایق است. محرومیت از درک حقایق، عذاب الهی است. پذیرش مخاطب لازمه هدایت مردم است. دل نرم و گوش شنوا راه هدایت است. با فقدان این دو، دعوت پیامبر(ص) هم کارساز نیست.

◆ **آیات ۵۹-۵۸:** چنانچه بنده‌ای توبه نکرد، خداوند به اقتضای عدلش با او رفتار می کند. آمرزش و رحمت، از شئون ربوبیت است. قهر و عذاب خداوند، نتیجه عمل خود انسان است. گناهی زشت‌تر و عذابی بیشتر است که انسان با انگیزه به سراغ آن می‌رود. سنت الهی، مهلت‌دادن به گنهکاران است. مهلت و تاخیر عذاب، نشانه لطف خداوند است. رمز بدبختی و هلاکت مردم، عملکرد ظالمانه خودشان است. قهر خداوند از روی حکمت و دارای زمان خاص است. چنانچه ستمگران در رفاه بودند، نباید مایوس شد، زیرا آنان هم مهلتی خواهند داشت.

◆ **آیات ۶۲-۶۰ :** کلمه موسی ۱۳۶ بار در قرآن ذکر شده و در همه موارد، مراد همان پیامبر اولوالعزم است. حقب به معنای سال‌های طولانی است و ۷۰ تا ۸۰ سال را گویند. هجرت و سفر برای کسب علم، سابقه طولانی دارد. در طلب علم و عالم، جست‌وجو به مدت یک عمر هم جا دارد. تحصیل علم حدی ندارد. پیامبری چون موسی(ع) نیز برای یادگیری آماده سفر طولانی می‌شود. همسفر جوانمرد کسی است که تا پایان سفر همراه انسان باشد. موسی(ع) چهار سفر داشت: سفر هرب، سفر طلب، سفر طرب و سفر تعب. از آداب سفر، داشتن همسفر و تدارک غذاست. در راه معرفت و رسیدن به آرمان‌ها، پیامبران سختی‌ها را تحمل می کنند.

◆ **آیات ۶۵-۶۳:** شیاطین، مانع ملاقات و همراهی موسی(ع) و خضرها هستند. مراد از «عبد» در این آیه، حضرت خضر(ع) است که به دلایل زیر پیامبر بود: ۱-کسی که استاد پیامبری چون موسی(ع) می‌شود، حتما پیامبر است. ۲-تعابیر «عبدنا»، «عبادنا»، «عبده» در قرآن غالبا مخصوص پیامبران است. ۳-کارهای خارق‌العاده حضرت خضر(ع) به فرمان خدا بود. ۴-موسی(ع) به خضر(ع) قول داد که من خلاف دستور تو کار نمی کنم. ۵-علم لدنی مخصوص انبیاست. سرانجام رنج و جویندگی، یافتن و رسیدن است. دریافت رحمت الهی، در سایه عبودیت است. بالاتر از هر دانایی، داناتری هست، به علم خود مغرور نشویم.

◆ **آیات ۷۰-۶۶** در مقابل استاد، تواضع لازم است. پیامبران اولوالعزم نیز مشتاق فراگیری دانش هستند. پیمودن راه تکامل، به معلم و راهنما نیاز دارد. علم انبیا،

محدود و قابل افزایش است. مراتب انبیا در بهره‌مندی از علم و کمال متفاوت است. برخورداری از تمام مراتب علم و کمال، شرط نبوت نیست. علم به تنهایی، هدف نیست. مربی و معلم باید از ظرفیت شاگردان خود آگاه باشد. ظرفیت‌های افراد برای آگاهی متفاوت است. رشد علمی بدون صبر، میسر نیست. بسیاری از مجادلات و کدورت‌ها، در اثر بی‌اطلاعی از افکار و اهداف یکدیگر است. آگاهی، ظرفیت و صبر را بالا می‌برد. برای هر کاری که در آینده می‌خواهیم انجام دهیم ان‌شاءالله بگوییم. تعهد گرفتن در مسائل علمی و تربیتی جایز است. شتابزدگی در سوال، ممنوع است. تمام کارهای انبیا با دلیل و حکیمانه است. استاد باید از ذهن شاگردان ابهام‌زدایی کند.

◆ **آیات ۷۳-۷۱:** در آموزش، نباید زمان را از دست داد. فراگیری علم، محدود به زمان و مکان و وسیله خاصی نیست. اگر حکمت کسی را پذیرفتیم، باید در برابر کارهایش، حتی اگر به نظر عجیب بود، سکوت کنیم. گاهی لازمه آموزش، خراب کردن است. هنگام خطر، غالبا افراد به فکر منافع خود هستند لکن انبیا به فکر دیگرانند. انبیا فراموشکار نیستند و فراموشی قابل انتقاد و مواخذه نیست. معلم و استاد می‌تواند شاگرد را مواخذ کند. در تعلیم نباید کار را بر شاگردان سخت گرفت.

◆ **آیات ۷۶-۷۴:** استاد، پس از پذیرش اشتباه و عذرخواهی شاگرد، به ارشاد و تعلیم خود ادامه دهد. معلم باید شاگرد را به تدریج با معارف آشنا کند. مراعات محکمات، مهم‌تر از تعهدات اخلاقی است. قانون قصاص، در دین موسی(ع) نیز بوده است. گاهی آنچه نزد کسی معروف است، نزد دیگری منکر جلوه می‌کند. پیامبر(ص) فرمود: اگر موسی(ع) صبر می‌کرد، عجایب بیشتری از خضر(ع) می‌دید. تحمل و ظرفیت اولیا در یک درجه نیست. اگر با کسی تضاد فکری داریم و یکدیگر را درک نمی‌کنیم، بی‌آنکه مقاومت کنیم از هم جدا شویم. درباره عملکرد خود، رأی منصفانه دهیم. وقتی از کسی جدا می‌شویم، ادب را رعایت کنیم. هر جدایی نشان کینه، عقده، غرور و تکبر نیست.

◆ **آیات ۷۸-۷۷:** مردم از دادن غذا به موسی و خضر(ع) امتناع کردند ولی خضر(ع) به تنهایی دیوار خراب را مجانی تعمیر کرد. کسانی که از مهمانانی غریب پذیرایی نکنند، قابل نکوهشند. بی‌توجهی مردم، در کار ما تاثیر منفی نگذارد. انبیا(ع) گاهی در شدت نیاز به سر می‌برند. اولیای خدا اهل کینه نیستند. پیامبران(ع) بر مال و جان مردم ولایت دارند. کار برای خدا بدون مزد، عیب نیست. کار کردن و اجیر شدن ننگ نیست. تاویل به‌معنای ارجاع و بازگشت دادن است. هر کس قدر وصال را نداند، گرفتار فراق خواهد شد. هر چه سریع‌تر ابهام ذهنی دیگران را برطرف کنیم.

◆ **آیات ۸۱-۷۹:** حضرت خضر(ع)، کشتی را به گونه‌ای سوراخ نکرد که بدون استفاده باشد بلکه بنا به مصلحت، آن را معیوب کرد. افراد متعهد باید حافظ حقوق و اموال محرومان باشند. حاکمان غاصب را باید از دستیابی به اموال مردم محروم کرد. طاغوت‌ها به کم راضی نیستند و به فقرا و سرمایه‌های اندک آنها هم رحم نمی‌کنند. خداوند به پدر و مادر با ایمان عنایت خاص دارد. فتنه‌ها را باید شناخت و از ریشه خشکاند. طغیان زمینه کفر است. اراده مردان خدا، اراده خداوند است. اولیای خدا در اندیشه آینده مردم هستند. گاهی گرفتاری مومنین، حفظ ایمان و عقیده آنان است. اگر خداوند چیزی را از مومن گرفت، بهتر از آن را به او می‌دهد. پاکی و محبت به والدین ارزش است و نه دختر یا پسر بودن فرزند.

◆ **آیه ۸۲:** طبق احادیث، لطف خدا فقط مخصوص فرزندان بی‌واسطه انسان نیست بلکه در نسل‌های بعدی هم تاثیر دارد. نیکوکاری اجداد، موجب عنایت خدا به ذریه آنان می‌شود. کودک نابالغ هم می‌تواند مالک باشد، لکن شرط تصرف در مال، توانمندی و رشد است. ذخیره‌سازی ثروت برای فرزندان، جایز است. زراندوزی بدون انفاق ممنوع است. حفاظت از اموال یتیمان واجب است. کارهای خوب پدر، در زندگی فرزندان اثر دارد. هدف این دوره، رشد موسی(ع) بود. در برابر خداوند باید مودب بود. اراده اولیای خدا، اراده خداوند است.

◆ **آیات ۸۵-۸۳:** برخی ذوالقرنین را کورش، برخی اسکندر، برخی شاگرد ارسطو خوانده‌اند. انبیا مرجع مردم و پاسخگوی سوالات آنان بودند. در پاسخ سوال‌ها، شتاب‌زده عمل نکنیم. تاریخ و بازگویی آن، به اندازه‌ای که در آن تذکر و عبرت باشد، ارزشمند است. پرسش‌های مردم، زمینه نزول بعضی از آیات بوده است. ذوالقرنین و سلیمان(ع) دو مومن حاکم زمین و بخت‌النصر و نمرود دو کافر حاکم زمین بودند. خداوند بر همه هستی حاکم است. نظام طبیعی نظام سبب و مسبب است. مهم‌تر از داشتن امکانات و قدرت، خوب استفاده کردن آن است. ذوالقرنین علاوه بر داشتن امکانات، از دانش به کارگیری اسباب نیز بهره‌مند بود.

◆ **آیات ۸۸-۸۶:** پیامبران(ع) برای حل مشکلات رأسا اقدام و قیام می‌کردند. گاهی باید به مدیران و رهبران اختیاراتی تفویض کرد. کفر در مغرب‌زمین سابقه طولانی دارد. کفر و شرک ظلم است. حکومت اسلامی حق دارد با مشرکان برخورد تندی کند. ذوالقرنین به امید توبه ستمگران بود، لذا در کیفر آنان شتاب نکرد. عذاب دنیا، مانع کیفر آخرت است. کیفر دنیوی شناخته شده و معلوم است ولی عذاب آخرت ناشناخته است. با نیکان و بدان نباید یکسان برخورد کرد چه از موضع فردی، چه حکومتی. رهبران الهی باید با قوانین آسان به مردم حکومت کنند. در تشویق و پاداش باید سرعت گرفت. در کیفر و عذاب نباید عجله کرد.

◆ **آیات ۹۱-۸۹:**
ذوالقرنین پس از سفر غرب به قصد اقامه نظام دینی، سفری به شرق کرد. زندگی مردمان شرق ابتدایی و بدون امکانات بود. افراد متعهد، پیگیری و پشتکار دارند. مردان خدا، با داشتن همه نوع امکانات رفاهی، برای نجات محرومان حرکت می‌کردند. بازگو کردن سفرهای مردان خدا، درس‌آموز است. آنچه مهم است هدایت در شرق و غرب عالم است. خداوند به افراد و نعمت‌های ویژه‌ای که به آنان عطا فرموده، آگاهی کامل دارد. بازگویی سفرهای ذوالقرنین و حوادث و گفت‌وگوهای او با مردم، نمونه‌ای از احاطه علمی خداوند است.

◆ **آیات ۹۴-۹۲:** در این سوره سه ماجرا نقل شده که در هر سه، حرکت و هجرت وجود دارد: هجرت اصحاب کهف، هجرت موسی(ع)، هجرت ذوالقرنین. اولی هجرت برای حفظ ایمان است، دومی برای تحصیل دانش و سومی برای نجات محرومان. از قوانین حاکم بر طبیعت باید استفاده کرد. پیشوای مردم باید به مناطق دیگر هم سرکشی کند. خراج به آنچه از مال خارج می‌گردد گفته می‌شود. مفسران و مورخان یأجوج و مأجوج را قبایل مغول و تاتار دانسته‌اند. هر جا مردم احساس نیاز کردند، سرمایه‌گذاری می‌کنند.

◆ **آیات ۹۸-۹۵:** از دیدگاه اولیای خدا، همه امکانات از خداست. پیامبران برای رسالت خود، درخواست پول و مادیات نداشتند. امکانات مردمی را باید در راه مصالح آنان به کار گرفت. گاهی به جای کمک‌های مالی، باید از نیروی انسانی کمک گرفت. ترکیب آهن و مس (آلیاژسازی) ابتکار انبیاست. محکم‌کاری و بی‌نقص انجام دادن کارها شیوه انبیاست. همه تلاش‌ها و تحول‌ها برای پرورش و رشد انسان‌هاست. وجود امنیت، رحمت الهی است. قداست کار، محکم‌کاری، همکاری مردم، مدیریت و صنعت و اهداف والا، مجموعه‌ای از الطاف خداست. با تامین امنیت مردم، بهتر می‌توان تبلیغ دین کرد. مردان خدا، با تکیه به او پیشگویی می‌کنند. باید کار دنیا را محکم انجام داد و متذکر قدرت خدا شد.

◆ **آیات ۱۰۲-۹۹:** هر جا که امنیت است از لطف خداوند است. پیش از قیامت زمین توسط اقوامی به هرج و مرج کشیده می‌شود. راه شناخت، بیشتر به وسیله چشم و گوش است. انسان شنوا، به خاطر عناد به جایی می‌رسد که توان شنیدن حق را ندارد. دلیل عرضه جهنم بر کافران عملکرد و قساوت خودشان در دنیاست. شرک، خیالی بیش برای کافران نیست. پذیرفتن ولایت غیرخدا کفر است. کیفر کفر، دوزخ است.

◆ **آیات ۱۰۶-۱۰۳:** در روایات این آیه به منکران ولایت و کسانی که در انجام حج، کوتاهی می‌کنند تفسیر شده است. همان‌گونه که بهره‌مندی‌ها درجاتی دارد، ضرر و زیان نیز دارای مراحل است.

زیانکاران چند دسته‌اند: گروهی کار نیک نمی‌کنند. گروهی که کار می‌کنند و می‌دانند که کارشان صحیح نیست و گروهی که برای دنیا کار می‌کنند نه آخرت و گروهی که در زیانند و می‌پندارند که سود می‌برند. پیامبر(ص) مامور بیان سود و زیان واقعی مردم است. پرسش و پاسخ شیوه صحیح آموزش است. واقع‌نگر باید بود. کفر به خدا، سبب حبط اعمال می‌شود. حق نزد خدا وزن دارد، باطل، پوچ و بی‌وزن است. سرنوشت انسان در گروی اعمال خودش است. سرانجام مسخره کردن آیات خدا و رسولان او، دوزخ و قهر خداست.

◆ **آیات ۱۰۹-۱۰۷:** پیامبر(ص): بهشت صد درجه دارد که بهترین آن فردوس است. ایمان و عمل صالح، شرط دریافت نعمت‌های بهشتی است. در مسیر تربیت، هشدار کنار بشارت و پاداش در مقابل عذاب لازم است. در این آیه فردوس، وسیله پذیرایی از مومنان بیان شده است که بهشتیان هرگز آرزوی انتقال از آن را ندارند، زیرا بهتر از آنجا، با خصوصیات جاودانگی وجود ندارد. کلمات رب یا وعده‌ها و آفریده‌هاست یا حکمت‌ها و مفاهیم یا وحی و هر چه نشانی از خدا دارد. پس هر ذره و هر اتم و هر سلول، یکی از کلمات رب است. نشانه‌های الهی، بی‌نهایت است. هر پدیده‌ای نشان و کلمه‌ای از پروردگار است و در مسیر رشد و تربیت انسان است.

◆ **آیه ۱۱۰:** پیامبر(ص): اگر تنها آیه آخر سوره کهف بر امت من نازل می‌شد برای آنان کافی بود. در روایات بسیاری در ذیل این آیه، از اهمیت اخلاص و خطر ریا و شرک خفی سخن به میان آمده است. در حدیثی است که هر که هنگام خواب این آیه را بخواند، هر ساعتی که بخواهد از خواب بیدار می‌شود. شرط نبوت، انسان بودن است تا پیامبر در عمل نیز الگوی دیگر انسان‌ها باشد. رهبران الهی باید جلوی غلو و مبالغه را بگیرند. امید، باید دائمی باشد نه لحظه‌ای. امید بدون عمل کارساز نیست. ارزش کارها در سه جهت است: اصل کار، انجام‌دهنده کار، نیت و هدف. این آیه هم توحید در الوهیت را بیان می‌کند و هم توحید در ربوبیت و هم عبادت را.

آیه

فرم شرکت در مسابقه بزرگ طرح قرآنی ۱۴۴۴

پاسخنامه را به نشانی صندوق پستی ۱۴۴۴-۱۹۳۹۵ شبکه قرآن و معارف سیما ارسال کنید.
آخرین مهلت ارسال پاسخنامه ۱۳۸۹/۵/۱۰ بوده و کپی پاسخنامه نیز پذیرفته می‌شود.

۱. لازمه هدایت انسان‌ها توسط پیامبران چیست؟
الف) پذیرش مخاطب
ب) بی‌توجهی به آیات الهی
ج) بشارت‌های الهی

۲. طبق روایات کدام آیات به منکران ولایت و کسانی که در انجام فریضه حج کوتاهی کرده‌اند اشاره دارد؟
الف) آیات ۱۰۳ الی ۱۰۶
ب) آیات ۵۸ الی ۵۹
ج) آیات ۳۹ الی ۴۱

۳. رمز بدبختی و هلاکت مردم،
الف) تن دادن به ظلم و جور است
ب) عملکرد ظالمانه خود فرد است
ج) دوری از خداوند است

۴. بنا به فرموده امام صادق(ع) جوانمرد چه کسی است؟
الف) به انسان با ایمان گفته می‌شود
ب) کسی که مومن است و در سن جوانی است
ج) هر دو

۵. بزرگ‌ترین دغدغه مردان خدا، چیست؟
الف) جهاد در راه خداست
ب) انحراف عقیدتی مردم است
ج) رسیدن به بهشت و جاودانگی

۶. رهبر اصحاب کهف به جوانمردان همراهش چه چیزی را نوید داد؟
الف) امید رحمت الهی و گشایش
ب) از بین رفتن ظلم و ستم
ج) جنات و رضایت حق تعالی

۷. اعتقاد به قدرت و مشیت الهی و گفتن چه ذکری تکیه کلام اولیای الهی است؟
الف) صلوات
ب) لاحول و لا قوه الا بالله
ج) ان‌شاءالله

۸. خطر دنیاطلبی تا چه حدی است؟
الف) محدود است
ب) تا آنجا که به پیامبران هم هشدار داده شده
ج) برای اولیا نیست

۹. آنچه موجب حبط و نابودی کارهای نیک می‌شود؟
الف) خصلت‌ها و عمل‌های بد
ب) غرور و تکبر
ج) کفر و بی‌اعتقادی به خداوند

۱۰. ابزار کار کافران در محو حق چیست؟
الف) جدال و استهزا
ب) دروغ گفتن
ج) دورویی و نفاق

۱۱. در آیات ۴۵ و ۴۶ از سوره کهف، رویش و سرسبزی زمین و خاکستر شدن آن، حاوی چه نکته‌ای برای انسان‌هاست؟
الف) درس عبرتی برای مردمان مغرور و غافل از خداوند
ب) انبیا هم برای بیان حقایق مامور به استفاده از تمثیل هستند
ج) همه نعمات مادی، زینت دنیا هستند خصوصا مال و فرزند

۱۲. ترکیب آهن و مس (آلیاژسازی) ابتکار کیست؟
الف) حضرت سلیمان(ع)
ب) حضرت خضر(ع)
ج) انبیاء(ع)

۱۳. در سه داستان این سوره، چه چیز بین اصحاب کهف، موسی(ع) و ذوالقرنین مشترک است؟
الف) هجرت
ب) توانمندی و قدرت
ج) هیچ‌کدام

۱۴. فرشتگان دارای چه وضعیتی بوده و هستند؟
الف) پیش از انسان و برتر از انسان
ب) همزمان با خلقت انسان و برابر با او
ج) پیش از انسان؛ و انسان، برتر از آنان

۱۵. کیفر بی‌اعتنایی به آیات الهی و غفلت از گناهان چیست؟
الف) محرومیت از درک حقایق
ب) آتش دوزخ
ج) عذاب دنیا و آخرت

۱۶. حقب به چه معناست؟
الف) سال‌های کوتاه ۱۰ ساله
ب) سال‌های طولانی ۷۰، ۸۰ ساله
ج) سال‌های بالای ۱۰۰ سال

۱۷. پذیرفتن ولایت غیر خدا...
الف) شرک است
ب) نفاق است
ج) کفر است

۱۸. فرموده «اگر موسی(ع) صبر می‌کرد، عجایب بیشتری از خضر(ع) می‌دید» از کدام معصوم است؟
الف) پیامبر «صلی‌الله علیه و آله و سلم»
ب) امام صادق «علیه‌السلام»
ج) حضرت امام علی «علیه‌السلام»

۱۹. بهشت چند درجه دارد و بهترین آن کدام است؟
الف) ۸ درجه و عدن بهترین آن
ب) ۱۰۰ درجه و فردوس بهترین آن
ج) ۱۰ درجه و خلد بهترین آن

۲۰. شرط تصرف اموال توسط کودک نابالغ چیست؟
الف) توانمندی و رشد
ب) ۱۴ سالگی
ج) اجازه والدین

۲۱. ذوالقرنین علاوه بر داشتن امکانات...
الف) صنعتگر خوبی بود
ب) قدرت جسمی داشت
ج) از دانش به کارگیری اسباب برخوردار بود

۲۲. کفر در چه بخشی از زمین سابقه طولانی دارد؟
الف) مغرب زمین
ب) مشرق زمین
ج) هر دو

۲۳. برای رسیدن به هدف، علاوه بر طرح و تقاضا و بودجه چه چیزی لازم است؟
الف) توان مدیریتی
ب) همت و مشارکت مردمی
ج) ابزار مناسب

۲۴. سرنوشت انسان در گرو چیست؟
الف) در گرو ایمان او
ب) در گرو عنایت خداوند
ج) در گرو اعمال او

۲۵. بنا به فرموده پیامبر(ص) نزول کدام آیه برای امت کفایت می‌کرد؟
الف) آیت الکرسی
ب) آیه ۱۱۰ سوره کهف
ج) آیه آخر سوره توحید

نام و نام خانوادگی: ....
نام پدر: ....
شماره شناسنامه: ....
تاریخ تولد: ....
آدرس و کدپستی: ....
شماره تلفن(باکد): ....

ردیف	الف	ب	ج
۱			
۲			
۳			
۴			
۵			
۶			
۷			
۸			
۹			
۱۰			
۱۱			
۱۲			
۱۳			
۱۴			
۱۵			
۱۶			
۱۷			
۱۸			
۱۹			
۲۰			
۲۱			
۲۲			
۲۳			
۲۴			
۲۵			



آیه، ویژه‌نامه دین و فرهنگ
همشهری جوان

ایستاده‌ایم به انتظار

فردی آب می‌خواست. گفت که آب می‌خواهد. کسی اما به او توجهی نکرد. گریه کرد. باز هم اتفاقی نیفتاد. تشنگی‌اش که زیاد شد، گریه را کنار گذاشت. بلند شد و رفت آب خورد. نه، همیشه این طور نیست که آنچه را می‌خواهیم بدهند. مخصوصا اگر هزینه زیادی داشته و مهم باشد. نمی‌شود وقتی منتظر چیزی هستی، بنشینی. منتظر نمی‌نشیند. منتظر ایستاده می‌ماند. ما هم گرچه گاهی فراموش می‌کنیم دنیا برای آبادانی و صلاح علاوه بر حضور حجت خدا(ع)، ظهورش را هم می‌خواهد، ولی آنچه آموخته‌ایم از معصومین(ع) و فرزند زمانه‌شان امام خمینی(ره) این است که برای این ظهور باید دست روی زانو گذاشت و ایستاد. نه این که اگر ایستادنمان به ظهور منجر نشود، ناامید شوین. هر کس تکلیفی دارد و تکلیف منتظر قیام است و اصلاح. ما سالهاست ایستاده‌ایم و به درخت تناور ولایت تکیه زده‌ایم؛ درختی که ریشه در زمین دارد و سر بر آسمان. اینچنین است که در این دنیای بلازده گمراه نخواهیم شد.


۲۸


۳۲



وظیفه منتظر واقعی در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین سرلک

انسان منتظر یعنی انسان آماده

فاطمه گیتی پسند / عقیقه شهرستانی

این یک سوال همیشگی است؛ حالا که امام(ع) غایب است، چه کار کنیم؟ چگونه منتظر باشیم؟ اگر قرار است منتظر باشیم، با ناامیدی ناشی از تاخیر در ظهور چه کنیم؟ چه فرقی بین موعود ما و بقیه ادیان هست؟ گفت‌وگوی ما با حجت‌الاسلام والمسلمین سرلک، رئیس جوان نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه هنر، با همین سوالات همیشگی شروع شد. جواب‌های ایشان، بخشی در جهت روشن شدن موضوع و بخشی برای تذکر، بسیار خواندنی است.

◆ **زیست و زندگی با امام زمان(عج) چه تفاوتی با زیست بدون امام زمان(عج) دارد؟**

اینکه زیست و زندگی با امام زمان(عج) چه تفاوتی با زیست بدون ایشان دارد یا این سوال که ما چه نسبتی با این حقیقت می‌توانیم برقرار کنیم، به بعضی پرسش‌ها و سوالات بنیادی‌تر برمی‌گردد؛ اینکه انسان در این دنیا برای چه ماموریتی آمده است و اصلا هستی انسان در پی کدامین خلأ در آفرینش شکل گرفته است؟ خداوند با وجود انسان چه کاری داشت که با بقیه موجودات نداشت؟ قرآن صریحا می‌فرماید: «انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین‌ان یحملنها... (سوره احزاب آیه ۷۲) آن کار چه بود که آسمان‌ها، زمین و کوه ظرفیت و توانایی تحمل آن را نداشتند و انسان عهده‌دار آن شد؟

اگر پاسخ این سوالات پیدانشود، در ارتباطمان با امام‌زمان(عج) یا به احساس بی‌نیازی می‌رسیم یا اگر به بی‌نیازی هم نرسیم پرداختن ما به امام‌زمان(عج)، پرداختنی صرفا عاطفی یا از سر تلقین و عادت خواهد بود؛ پرداختنی در حد نام بردن از او، صدقه‌دادنی یا جلسه جشنی و... تنها در همین حد.

◆ **این ماموریت ویژه انسان چیست و با بحث ارتباط با ولی چه ارتباطی دارد؟**

امام صادق(ع) در آموزه‌ای که به یکی از اصحاب نزدیکشان به نام زراره داشتند، فرمودند که در زمان غیبت و امتحان، شیعه این دعا را بسیار بخوانند: اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک، اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک، اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی [دعا در غیبت امام زمان(عج) مفاتیح ص ۱۲۸۷]

معنای دعا این است که خدایا خودت را به من معرفی کن که اگر تو را نشناسم، پیامبر تو را نخواهم شناخت و اگر پیامبر تو را نشناسم، حجت تو را نمی‌شناسم و از دین گمراه خواهم شد. پس پیداست که نسبت زندگی من با امام زمان(عج) به پرسش‌های جدی‌تری برمی‌گردد که قبل از موضوع امام زمان(عج) باید به آنها پاسخ داده شود. انسان در این دنیا ماموریت ویژه‌ای دارد به نام «تا خدا رفتن»، بقای خدا و فانی شدن در دریای معرفت او، با چنین مقصدی، زیست با امام زمان(عج) و بدون ایشان تفاوت خواهد داشت. بنابراین ولی‌شناسی اتفاق نمی‌افتد؛ مگر اینکه خودشناسی و خداشناسی روی دهد. انسان تا جایگاه خود را در این عالم و هدف خلقت خود را نشناسد چرایی انتظار مشخص نخواهد شد.

قرآن در آیه ۲۱ سوره احزاب می‌فرماید: «لقد کان لکم فی رسول‌الله اسوه حسنه لمن کان یرجوالله و الیوم الاخر...» پیامبر(ص) اسوه حسنه است، برای چه کسی؟ لمن کان یرجو الله؛ یعنی برای آن کسانی که خدا را می‌خواهند، آنان که خدا را نمی‌خواهند نه‌تنها پیامبر بر ایشان اسوه نیست بلکه مشکل آنهاست؛ بنابراین پیامبر را اذیت می‌کنند و دندان و سرشان را می‌شکنند. پس زمانی طرز تلقی درستی نسبت به چرایی انتظار پیدا می‌کنیم که بدانیم بزرگ‌ترین دنیا مقصد ماست و نه این دنیا که اگر تنها همین دنیا مقصد ما باشد نه‌تنها به امام زمان(عج) نیازی نداریم بلکه با او درگیر هم می‌شویم.

امام حسین(ع) وقتی می‌خواستند از منا به سمت کربلا حرکت کنند، فرمودند که هر کس می‌خواهد تا خدا برود با ما بیاید و کسی را که نمی‌خواهد تا خدا برود با امام زمانش چه کار؟

◆ **طعم انتظار ظهور حضرت حجت(عج) چگونه است؛**

> انسان منتظر چون چشم‌انتظار بزرگ‌ترین اتفاق هستی است و از آن جهت که خود را برای نقش‌آفرینی در دولت کریمه آماده می‌کند، دیگر اسیر گنداب‌ها و چاله‌ها نمی‌شود. چنین فردی روح بسیار بزرگی پیدا می‌کند. او می‌کوشد در هر کاری که انجام می‌دهد یک نسبتی با امام زمان(عج) برقرار کند

تلخ یا شیرین؟

انتظار یک طعم توأم تلخ و شیرین دارد. انتظار از آن جهت که انسان در جایگاه وظیفه‌اش قرار گرفته، خیلی طعم شیرینی دارد. انسان منتظر یعنی انسان آماده، انسان پا در رکاب و اسلحه در دست و بینش در ذهن، این‌چنین انسانی در عالم سر جای خودش قرار دارد؛ انتظار برای انسان منتظر مایه مباهات است چون در نقطه تاریخی خویش و نقطه ادای تکلیف قرار گرفته است؛ از این جهت طعم انتظار بسیار شیرین است اما از جهت دیگر که آنچه منتظر آن است، رخ نمی‌دهد و او همچنان دور از ولی خویش و در محرومیت به سر می‌برد، بسیار تلخ است؛ تلخی آن هم از جنس تلخی‌هایی است که انسان را خیلی آزار می‌دهد؛ تلخی‌ای که همه وجود انسان را پر می‌کند. بنابراین منتظر، روز و شب زمزمه می‌کند که

بی‌همگان به سر شود بی تو به سر نمی‌شود
داغ تو دارد این دلم جای دگر نمی‌شود

◆ **آیا این انتظار طولانی و محرومیت مداوم انسان را به یأس و ناامیدی نمی‌کشاند؟**

خیر ما نباید به مساله انتظار و ظهور، نگاه پراگماتیسمی یا اصالت نتیجه‌ای داشته باشیم که اگر این‌گونه ماجرای ظهور دیده نشود، آن‌وقت ممکن است به یأس برسیم.

امام صادق(ع) فرمودند شما منتظر باشید؛ حتی اگر فرج رخ ندهد، شما وظیفه خود را انجام داده‌اید. در نگاه تربیتی انجام وظیفه مهم است و نه رسیدن به مقصد. امام زمان(عج) می‌خواهند بیایند که چه کار کنند؟ می‌خواهند این انسان را تربیت کنند، منتظر واقعی در مکتب انتظار تربیت می‌شود. کسی که منتظر است، زمین با همه استعدادهایش شکوفا شود و حیات واقعی عالم روی نشان دهد در مکتب انتظار تربیت خواهد شد.

◆ **بیشتر توضیح دهید یک انسان منتظر چگونه در عصر غیبت به واسطه انتظارش تربیت خواهد شد؟**

انسان منتظر چون چشم‌انتظار بزرگ‌ترین اتفاق هستی است و از آن جهت که خود را برای نقش‌آفرینی در دولت کریمه آماده می‌کند، دیگر اسیر گنداب‌ها و چاله‌ها نمی‌شود. چنین فردی روح بسیار بزرگی پیدا می‌کند. او می‌کوشد در هر نقشی که هست و در هر کاری که انجام می‌دهد یک نسبتی با امام زمان(عج) برقرار کند. در روایت آمده است، در آخرالزمان خود را به اندازه یک تیر هم که شده برای یاری حجت خدا آماده کنید. این ایجاد آمادگی، بالندگی و تکاپو را به ارمغان می‌آورد.

انسان منتظر دیگر بیماری به سراغش نمی‌آید و دائما در تلاش و حرکت است. بنابراین ویژگی منتظران، میل و شوق به شهادت است، هرچند که صدای توپ و تانک یا شلیکی به گوش نرسد، پیوسته و روز و شب زمزمه می‌کند که «وجعلنی من المستشهدین بین یدیه»

مثال خوبی که در این رابطه می‌توان داشت این است که دانش‌آموزی که می‌خواهد در سال آخر دبیرستان خود را برای کنکور آماده کند، چقدر تلاش می‌کند و به تکاپو و حرکت وادار می‌شود نسبت به سال‌های قبل، چون او دارد خود را برای کار بزرگی که همت بزرگی را می‌طلبد آماده و تربیت می‌کند.

مکتب انتظار هم به این صورت است. جامعه‌ای که در فضای انتظار نفس می‌کشد و زیست می‌کند به پویایی می‌رسد.

◆ **آیا این تربیت مدنظر خدای متعال، بدون امام‌زمان(عج) یا ولی خدا امکان رخ دادن خواهد داشت؟**

نکته

اشتراکات ظاهری

دنیای فکری - فرهنگی امروز، منجی را در قالب موجودی و هدفی دارد پیگیری می کند که تفاوت زیادی با ماجرای ظهور ما دارد، اشتراکات ظاهری نباید ما را به اشتباه بیندازند. اینکه آنها می گویند منجی ما هم می گوییم منجی در لفظ و ظاهر مشترک است و در باطن بسیار متفاوت. منجی در مکاتب دیگر به مثابه کسی است که قرار است انسان را باز به خودش نزدیک کند و نه به خدا؛ یعنی آن ماموریت ویژه انسان را که خدایی شدن بود به محور شدن خود این انسان تغییر می دهند. ولیّ خدا قرار است دست انسان را در دست خدا بگذارد و دعوت کننده به سوی او باشد. در زیارت آل یس می خوانیم «السلام علیک یا داعی الله و ربانی آیاته» یعنی سلام بر تو ای کسی که به خدا دعوت می کنی؛ یعنی حرف ولی خدا عبودیت خداست و بندگی حق.



حق‌الله یا حق‌الناس

انتظار یک مکتب جامع است و در این انتظار هم حق خدا وجود دارد چون قرار است با ولی‌اش به او برسیم و هم حق‌الناس است چون من اگر منتظر نباشم، در تاخیری که به واسطه آماده نبودن من در آمدن امام‌زمان(عج) ایجاد می‌شود، من هم مقصرم و در آسیبی که به جامعه زده می‌شود سهم دارم؛ چون زمینه را مهیا نکردم حضرت بیایند. کسانی که در کوفه نامه نوشتند اما امام حسین(ع) را یاری نکردند، همه‌شان در شهادت حضرت مقصرند؛ به همین دلیل هم در عبارتی در زیارت اربعین می گوییم لعن الله من سمعت بذلک فرضیت به. خدا لعنت کند کسانی را که شنیدند ظلم به شما را و به آن راضی شدند. اینان کاری نکرده‌اند و به آن فقط شنیده‌اند و به آن راضی بوده‌اند؛ چون در رضایت آنان حق‌الناس و حقوق‌الله همه‌اش دارد ضایع می‌شود چون سهمی که ما در خوبی دیگران می توانیم داشته‌باشیم این است که جامعه را آماده کنیم تا حضرت بیایند تا انسان‌ها را تربیت کنند؛ پس غیرمنتظران مقصرند.

باید ببینیم منظور ما از تربیت چیست؟ تربیت یعنی موحد شدن؛ یعنی اینکه انسان‌ها سـر تا پا خود را برای عبودیت خدای متعال آماده کنند. همان آیه شریفه «قل ان صلاتی و نسـکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» (سوره انعام آیه ۱۶۲)

بگو: «نماز و تمام عبادات من، زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.»

تربیت یعنی اینکه محور تمام کارهای انسـان، خدا باشـد و کسی جز انسـان کامل نمی‌تواند انسـان را به این محور نزدیـک کند. در واقع تربیت بدون اعتصـام به حبل الله که انسـان کامل و معصومین(ع) هسـتند، غیرممکن است. اگر این تربیت منهای تولی رخ دهـد از عرفان‌های درون‌گرا و انزواطلب یـا عرفان‌های بدون تکلیـف و حتی بدون خدا و تخیلی سـر درخواهد آورد. این انسان حتی ممکن است به ذکر هم برسد؛ منتها آن ذکری که انسان را می‌تواند متذکر خداوند بکند آن است که ولی خدا به او آموخته و به همین دلیل هم خداوند اینـان را روح عبادت معرفی می کند و در عالم این‌قدر نقش به اینان داده اسـت. تمثیلی که شـهید آوینی در این مورد دارد، بسـیار شـیرین است. او می گوید امیرالمومنیـن(ع) در خانـه کعبه به دنیا آمد تـا به آنان که عقلشان به چشمانشـان اسـت بفهماند که«باطن توحید ولایت است».

در واقع این ماجرای انسـان تا خدا، مـن الخلق الی الحق، بدون سرپرستی و مدیریت ولی خدا ممکن نیست.

◆ چه تفاوتی بین اعتقاد به امام زمان(عج) و اعتقاد به منجی در مکاتب دیگر وجود دارد؟

شکی نیست که همه مکاتب دنبال منجی هستند و انتظار می کشند ولی مصداق این منجی و فرج متفاوت است. فرق زیادی اسـت بین اینکه منتظر چه کسی باشیم و برای چه کاری انتظار بکشیم؟

امام زمان(عج) آن شـخصیت بی‌بدیل و بی‌نظیر هستی است که حرفشان با ما این است که شـما مال خدایید و بنده او. همان ماجرای اناالله و انا الیه راجعون. حرفی که اصلا مکاتب دیگر آن را قبول ندارند.

در زمان امیرالمومنین(ع) هم خیلی از مردم دچار این اشکال و شبهه شـدند. گفتند یا علی(ع)، معاویه هم می گوید خدا، شـما هم می گویید خدا. آنها هم قرآن دارند، شما هم قرآن دارید. امیرالمومنیـن(ع) گفتند او از چه خدایی یاد می کند. من از چه خدایی. او می‌خواهد شـما را به کجا ببرد و من به کجا؟

تفاوت دیگـری که ما مثلا با برادران اهل سـنت داریم این اسـت که ما امام زمان(عج) را حی و زنده می دانیم ولی آنان امام زمان(عج) را موعـود می‌دانند، ولی موجود نمی‌دانند. بنا به اعتقاد آنان امام زمان(عج) هنوز متولد نشده است. این نوع تفکر و اعتقاد در نـگاه و رابطه انسـان، پیگیری‌ها و تلاش انسان، حتی خیالات انسان تاثیر می گذارد. در تفکر شیعی امام زمان(عج) موعود موجود است، دوری زماست و نه از او.

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

حضـرت حاضرند اگرچـه ظهور ندارنـد. نمونه بـارز این نوع تفکر و اعتقـاد و تاثیر آن، ماجرای اویس قرنی اسـت. اویس هیچ‌گاه پیامبر اکرم(ص) را ندید اما با احسـاس وجود رسـول‌الله تربیت شـد؛ یعنی تربیت به مواجهه نیست؛ به شناخت و معرفت اسـت. اویس در این مسـیـر به جایی رسـید و به قدری تربیت شد که پیامبر(ص) فرمودند: بهشت به اویس مشتاق‌تر است تا اویس به بهشت.



تفکر اومانیستی که تفکر انسـان تا خدا را به انسـان تا انسـان تبدیل کرده و در مقابل خدا ایسـتاده، غلبه زیادی پیدا کرده است؛ فیلم تولیـد می‌کند، رسـانه دارد، رمـان دارد، کتاب و فرهنگ تولید می‌کند. بایـد اقرار کنیم که کار را دشـوار کرده است

◆ سـوالی که اینجا پیش می آید این اسـت که اصلا مومـن غیرمنتظر وجود دارد؛ یعنی ممکن اسـت که مومن باشد ولی منتظر نباشد؟

مومن نمی‌تواند غیرمنتظر باشـد، مومـن غیرمنتظر یک عبارت پارادوکسیکال است؛ مثل مثلث چهارضلعی است؛ یعنی وجود ندارد. وقتی می گوییم مومن، یعنی منتظر.

در آیه ۶۵ سوره نساء هم داریم: «فلا و ربک لا یومنون حتی یحکموک فیما شـجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم‌حرجا مما قضیت و یسـلموا تسلیما» خدا قسم می‌خورد به ایمان نمی‌رسند هرگز، مگر که در اختلافاتشان تو را به عنوان داور انتخاب کنند ای پیامبر و از حکمی که درباره آنان می کنی ذره‌ای احساس سختی نکنند. بنابراین ولایت محک توحید است. انسان بدون ولی انسان بدون خداست.

شنیده‌اید که اگر کسی عبادت کند، نماز بخواند، روزه بگیرد و... امـا کارهایی که می کند مطابق فتـوای مرجع تقلیدش نباشد یا مرجعی برای خود انتخاب نکرده باشد اعمالش باطل است. چرا؟ نماز خوانده و روزه گرفته اما اعمالش باطل است؛ چون این نسـبت را مثلا با نایب امام برقرار نکرده. او سرخود راه افتاده، محوریت را رعایت نکرده اسـت؛ مثل کسی که در یک ارکستر ساز می‌زند، خوب هم آهنگ می‌زند، زیبا می‌زند اما هماهنگ نمی‌زند و کار همه را خراب می کند باید تناسب داشته باشد و محوریت رعایت شود.

پس مومن همواره و قطعا منتظر است وگرنه به اسم و حرف مومن اسـت نه درواقعیت. در قرآن هم داریم «و من الناس من یعبدالله علی حرف»(سوره حج- آیه ۱۱) از مردم کسانی هستند که تنها به حرف و زبان، خدا را بندگی می کنند. این ایمان نیسـت. تخیل ایمان اسـت. این ایمان بدون بینش است که هیچ ارزشـی ندارد. در روایت هم داریم کسی که عبادت می کند ولی با بینش نیسـت مثل الاغ آسیاب دارد دور خویش می چرخد.

◆ نقـش و وظیفـه مـا در زمـان غیبت چیسـت و چگونـه می توانیم در این دنیای بـه اصطلاح مدرن و با الزامات این زمانه و محدودیت‌هایش امام زمان(عج) را یاری کنیم؟

باید سوگمندانه اعتراف کنیم که کار بسیار دشواری است؛ سـیطره تفکر اومانیسـتی‌ای که تفکر انسـان تا خدا را به انسان تا انسـان تبدیل کرده و در مقابل خدا ایستاده است، زیسـت با ولی خدا را برای انسـان‌های آخرالزمان بسـیار دشوار کرده است. این تفکر که غلبه زیادی پیدا کرده است فیلم تولید می کند، رسانه دارد، رمان دارد، کتاب و فرهنگ تولید می کند.

باید اقرار کنیم که کار را دشوار کرده است؛ البته غیرممکن نیست بلکه انسـان دوره ما انسانی اسـت با ماموریت‌های سخت‌تر و امتحانات ویژه که البته چون درگیری‌ها و شداید و بلاها بر این انسـان بیشتر اسـت، ارزش کار او هم بیشتر اسـت. در روایات داریم کـه دینـداری در آخرالزمان مثل نگه‌داشتن آتش در کف دست اسـت؛ این‌قدر سخت است اما نشدنی نیست.

وظیفه ما هم این اسـت که نظام معرفتی خودمان را اصلاح کنیـم، احتیاجمان به ولی خـدا را دریابیم و از سـر طلب واقعی و نه عادت و کلیشه به امام زمان(عج) بپردازیم.

بعد هـم اینکه هر کاری از دسـتمان برمی‌آیـد برای یاری حضرت انجام دهیم، خـود را به یاری ایشـان ملزم کنیم، بـازار طرفـداری از امام‌زمان(عج) را گرم کنیـم، افرادی را اهل این ماجرا کنیم و در هر نقشـی که هستیم، نسبتی با امام‌زمان(عج) برقرار کنیم.

مرور ماجرای ولادت امام زمان(عج)

طلوع آفتاب نجات

حامد بنکدار

پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار با تعابیر گوناگون، همه اطلاعات لازم درباره چگونگی تولد، وقایع زندگی و ویژگی‌های حکومت حضرت مهدی(عج) را در اختیار مردم قرار داده بودند. سند از حرف پیامبر(ص) محکم‌تر که فرمودند «... قائم اهل‌بیت من و مهدی این امت در رفتار و گفتار و کردار، شبیه‌ترین مردم به من است....؟» دوست و دشمن همه می‌دانستند زمان تولد مهدی(عج) نزدیک است. تاکید پیامبر و امامان دیگر بر آمدنش باعث شد که خلفای عباسی از زمان امام نهم به بعد، امامان را حسابی زیر نظر بگیرند. حتی امام‌هادی(ع) و امام حسن عسکری(ع) را از مدینه به سامرا (مرکز خلافت عباسی) آوردند تا آنان را کنترل کنند. این فشارها در زمان امام حسن عسکری(ع) به اوج رسید و ارتباط او را با شیعیان به حداقل رساند. حکومتی‌ها بارها زندانی‌اش کردند و گاه و بیگاه می‌ریختند توی خانه‌اش و بازرسی می‌کردند تا بلکه آن نوزاد را پیدا کنند اما تقدیر این بود که در شب نیمه‌شعبان سال ۲۵۵، مهدی(عج) در این خانواده به‌دنیا بیاید، حتی اگر دشمنان خوششان نیاید که

«یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُوا نُورَ اللهَ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ.»



عده‌ای دور امام صادق(ع) نشسته بودند و قرآن می‌خواندند. قاری خواند: «والشمس و ضحیها...». امام گفت: «خورشید محمد(ص) است که دین را برای مردم روشن کرد». قاری خواند: «والقمر اذا تلیها...». گفت: «ماه علی(ع) است بعد از محمد(ص)». قاری خواند: «والنهار اذا جلیها...» گفت: «روز مهدی(عج) است که تاریکی‌های ظلم را مانند پرده می‌درد».

◆◆◆

کاخ قیصر را تزئین کرده بودند برای عروسی. بزرگان جمع بودند. روحانیون مسیحی، سران لشکر و صاحب‌منصبان حکومتی. عروس و داماد وارد شدند و نشستند روی تخت جواهرنشان بالای تالار. انجیل‌ها را که باز کردند، زمین لرزید، جام‌ها افتاد، پایه‌های تخت شکست. سرپایش کردند، باز شکست. گفتند: «این ازدواج نحس است». رفتند. شب خواب دید. جدش شمعون بود و عیسی(ع) و محمد(ص). خواب دید آمده‌اند خواستگاری‌اش. در خواب «بله» گفت، عقدش کردند برای پسر پیغمبر(ص). مسلمان‌ها صدایش می‌کردند حسن(ع). شاهد عقد عیسی(ع) بود و حواریون و فرزندان محمد(ص).

◆◆◆

خواب دید فاطمه(س) آمده دیدنش. گریه کرد. گفت: «پسرت حسن(ع) یک بار هم نیامده مرا ببیند». گفت: «تا مشرکی نمی‌آید، مسلمان شو، می‌فرستمش». شهادتین گفت. از فردایش هر شب خوابش را می‌دید؛ خواب پسر فاطمه(س).

◆◆◆

بین کنیزان رومی دختری بود که برای هیچ‌کس نقاب را از صورتش کنار نمی‌زد. می‌رفتند و می‌آمدند و قیمت می‌گذاشتند، قیمت‌های بالا، بعضی خیلی بالا. دختر به زبان عربی می‌گفت: «سلیمان هم که باشی، نمی‌آیم خانه‌ات، پولت را حرام نکن». چشم‌های صاحبش گرد شد. کم مانده بود داد بزند: «تو کنیزی مثلا! بالاخره باید بفروشمت...».
گفت: «عجله نکن، آنکه باید بخردم می‌آید».

◆◆◆

«۳۰۰ دینار...»
«عربی هم بلد است، بیشتر از اینها می‌ارزد.»
«۳هزار دینار...»
عمروبن زید کنیز را نگاه کرد. اشک در چشم‌هایش حلقه زده بود، تنش می‌لرزید. آرام سرش را به چپ و راست تکان داد. عمرو اخم کرد: «یا از بین اینها انتخاب کن یا به زور می‌فروشمت». مردی دیگر جلو آمد: «از طرف سرورم وکیلم این کنیز را از تو بخرم».
نامه‌ای داد دست کنیز؛ نامه‌ای به خط رومی. اشک‌هایی که پای چشم‌هایش جمع شده بود، غلتید روی گونه‌هایش: «مرا به صاحب این نامه بفروش، فقط به او وگرنه خودم را می‌کشم...». فروختش به صاحب همان نامه به ۲۲۰دینار.

◆◆◆

خانه امام هادی(ع) کجا و قصر قیصر کجا. نرجس تمام‌قد جلوی امام بلند شد. سلام کرد. امام خوش آمد گفت. پرسید: «کیسه‌ای طلا به تو بدهم یا بشارت عزت و شرافت ابدی؟». گفت: «پول نه، بشارت بدهید». امام گفت: «تو را به پسری بشارت می‌دهم که پادشاه مشرق و مغرب می‌شود، زمین را پر از عدل می‌کند بعد آنکه از ظلم و جور پر شده باشد». نرجس سرخ شد. سرش را انداخت زیر. آرام پرسید: «پدر این پسر...؟». شنید: «همان کسی که جدم رسول خدا تو را برایش خواستگاری کرد».

امام گفت: «عمه، فرزندم را بیاور». حکیمه قنداق را داد دست امام حسن عسگری(ع). سر و صورت نوزاد را غرق بوسه کرد. زبان در دهانش گرداند و گفت: «حرف بزن». صدای نوزاد در اتاق کوچک امام پیچید: «و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین...».

◆◆◆

امام حسن عسکری(ع) فرستاد دنبال عمه بزرگش حکیمه خاتون که افطار را مهمان او باشد؛ افطار نیمه شعبان. بعد که پرسید چرا، امام جواب داد: «امشب خدا پسری به من می‌دهد». پرسید: «مادرش کیست؟ گفت: «نرجس». پرسید: «مگر حامله است؟». امام خندید.

◆◆◆

تا سحر چشم از نرجس برنداشت. باورش نمی‌آمد. انگار نه‌انگار که قرار است خبری شود. داشت شک می‌کرد کم‌کم. صدای امام از اتاق دیگر بلند شد: «شک نکن عمه، وقتش شده». برگشت. نرجس از درد به خودش می‌پیچید. نشست کنارش. دست‌هایش را دور شانه‌های نرجس حلقه کرد. سوره قدر خواند برایش. صدایی همراهی‌اش می‌کرد. کودک از درون شکم مادر «انا انزلنا» می‌خواند.

◆◆◆

گفت: «عمه، فرزندم را بیاور». حکیمه قنداق را داد دستش. سر و صورت نوزاد را غرق بوسه کرد. زبان در دهانش گرداند و گفت: «حرف بزن». صدای نوزاد در اتاق کوچک امام پیچید: «و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین...».

◆◆◆

خفقان در حکومت عباسی‌ها باعث شد حضرت مهدی(عج) بعد از تولد، یک دوره زندگی نیمه مخفی داشته باشد. امام حسن عسکری(ع) تولد پسرش را جز به اصحاب خاص خود نگفت. در این دوره که تا شهادت امام عسکری(ع) ادامه داشت، تعداد بسیار کمی از شیعیان امام دوازدهمشان را دیدند، بعدش هم غیبت شروع شد.

◆◆◆

احمد پسر اسحاق رفت پیش امام عسکری(ع). پرسید: «زمین که خالی از حجت نمی‌شود. حجت خدا بعد از شما کیست؟». امام رفت داخل خانه. وقتی برگشت، بچه سه‌ساله‌ای روی شانه‌اش نشانده بود: «اگر پیش خدا و رسولش عزیز نبودی پسرم را به تو نشان نمی‌دادم. او کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد. مَثل او در این امت مثل خضر و ذوالقرنین است و او غیبتی طولانی خواهد داشت».
پرسید: «نشانه‌ای هم دارد که دلم آرام بگیرد؟». کودک گفت: «من بقیه‌الله روی زمینم. حالا که دیدی، دنبال نشانه نگرد». احمد خوشحال شد و رفت.

◆◆◆

می‌خواست با امام عسکری(ع) مناظره کند. خیال می‌کرد امام کم می‌آورد پیش سؤال‌هایش. نشست روبه‌روی امام، کنار یک پرده. هنوز شروع نکرده بود که باد آمد. پرده کنار رفت. پسری پشت پرده بود. سؤال‌های نپرسیده مرد را یکی‌یکی ردیف کرد. دهان مرد باز مانده بود. پسربچه همه را جواب داد. پرده افتاد. با صدای امام به خود آمد: «چرا نشسته‌ای؟ مگر امام بعد از من جوابت را نداد؟».

◆◆◆

خبر شهادت امام حسن عسکری(ع) که پخش شد، یکی از شیعیان مصر آمد سامرا دنبال امام دوازدهم. از همان دروازه شهر سراغش را گرفت. هر کس چیزی گفت. یکی گفت: «جعفر امام است»، یکی دیگر هم گفت: «غایب شده». بالاخره یکی نشانی خانه امام حسن(ع) را داد، رسید پشت در. دستش را بالا برد تا در بزند. کسی صدایش زد. دور و برش را نگاه کرد. کسی نبود. دوباره صدا زد. داشت می‌ترسید کم‌کم. پرسید: «کی هستی؟». شنید: «به مردم مصر بگو مگر پیامبر(ص) را دیده بودید که به او ایمان آوردید؟».
از همان راهی که آمده بود، برگشت.

◆◆◆

قدبلند، چهارشانه، بینی کشیده و باریک با اندامی متناسب. پیشانی بلند و چهره‌ای گِرد و نورانی، زیبا و گندم‌گون با دندان‌هایی سفید که بینشان گشاده است. خال سیاهی روی گونه راستش دارد. جوانی متین و باوقار. طاووس اهل بهشت را، مهدی(عج) را این‌طور توصیف کرده‌اند.

◆◆◆

گواهی عادل رد می‌شود و شهادت دروغگو را می‌پذیرند. زنان شبیه مردان و مردان شبیه زنان شده‌اند. آدم‌ها سر هیچ‌وپوچ سیلاب خون راه می‌اندازند. دعاها مستجاب نمی‌شود دیگر. کسی از خدا نمی‌ترسد اصلا. مردم دین را به دنیا فروخته‌اند. منتظرند، می‌دانند که آمدنش نزدیک شده

منتظرند منتظران، لحظه‌شماری می‌کنند تا بیاید. زنان شبیه مردان و مردان شبیه زنان شده‌اند. آدم‌ها سر هیچ‌وپوچ سیلاب خون راه می‌اندازند. دعاها مستجاب نمی‌شود دیگر. کسی از خدا نمی‌ترسد اصلا. مردم دین را به دنیا فروخته‌اند. منتظرند، می‌دانند که آمدنش نزدیک شده، خیلی نزدیک.

◆◆◆

آسمان مشرق سرخ می‌شود. صدایی از آسمان به اسم می‌خواندش. می‌آید، زره محمد(ص) به تن، پرچم پیامبر به دوش، شمشیر علی(ع) به‌دست، تکیه می‌دهد به حجرالاسود. صدا می‌زند: «انا بقیه‌الله! من از هر کس به محمد(ص) و خدایش نزدیک‌ترم...».

حاشیه

مهدی(عج) مانند محمد(ص)

تولدش پنهان بود مثل موسی(ع). در گهواره سخن گفت مثل عیسی(ع). خلیفه خداست در زمین مثل آدم. عمر طولانی دارد مثل نوح(ع). بشارت آمدنش را داده‌اند مثل اسماعیل. فرشتگان به یاری‌اش می‌آیند مثل لوط. کفار به دستش هلاک می‌شوند مثل هود. در عزای حسین(ع) گریان است مثل یعقوب. زیباترین خلق است مثل یوسف(ع). حکومتش جهانی است مثل سلیمان. صبر دارد مثل ایوب. نام و کنیه‌اش، نام و کنیه محمد(ص) است و شبیه‌ترین خلق در خلق‌وخو به او؛ مهدی(عج).

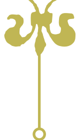


در طول تاریخ افراد زیادی ادعای مهدویت داشته‌اند

آفتاب و سایه‌ها

سیدامیدموذنی

وقتی یک تراول‌چک قلابی نصیب ما می‌شود، برخورد ما می‌تواند دو گونه باشد؛ می‌توانیم از این اتفاق نتیجه بگیریم که اساسا نمی‌شود به تراول‌چک اعتماد کرد و این تجربه بد به این تصمیم منجر شود که اصلا از تراول‌چک استفاده نکنیم. برخورد دیگر که عمیق‌تر و پخته‌تر از مورد اول به نظر می‌رسد آن است که نتیجه بگیریم همواره برای هر کالای اصلی، مشابه قلابی آن وجود دارد و از آنجا که هیچ‌کس نمی‌خواهد ضرر کند، همیشه باید برای شناخت نسخه اصلی از نسخه تقلبی آماده بود. این نتیجه به این تصمیم ختم می‌شود که در مواجهه با تراول‌چک در آینده حتما از معیارها و ملاک‌هایی که صحت و اعتبار آن را تضمین می‌کنند، بهره بگیریم و احتمال تقلب و فریب را از بین ببریم. در حالت اول ما نه تنها صورت‌مساله را پاک کرده‌ایم که حتی به‌طور غیرمستقیم امکان وجود هرگونه تراول‌چک واقعی و اصلی را منتفی دانسته‌ایم. نکته دیگر اینکه نسخه تقلبی، یک کپی است و از اساس باید مشابه نسخه اصلی باشد. همین مساله سبب شده تا هیچ‌گاه تراول‌چک هشتاد هزار تومانی جعل نشود که اگر اینگونه بود دیگر شناخت اصلی و قلابی دشوار نبود. ماجرای تراول‌چک اصلی و قلابی درباره مهدویت هم قابل طرح است و آنچنان که تاریخ نشان می‌دهد، در برابر یک موعود اصلی که توسط پیامبر(ص) به مسلمانان معرفی شده است، افراد زیادی به ادعا برخاسته‌اند که همان موعود حقیقی بوده و شایستگی توجه و پذیرش مردم را دارند.



با رحلت پیامبر(ص) و سپری‌شدن خلافت امیرالمومنین(ع) جرقه‌های آغازین ادعای مهدویت دیده شد. گروهی که بعدها به سبائیه مشهور شدند، ادعا کردند که علی(ع) به غیبت رفته و تا آخرالزمان باقی خواهد ماند؛ تا روزی خروج کرده و زمین را از عدل و داد پر کند.

آنها که درباره علی(ع) نسبت‌های ناروایی رواج دادند و او را نبی و یا حتی خدا نامیدند، به نام‌های مختلفی مشهور شدند که چون نخستین بار عبدالله بن سباء عقیده رجعت را درباره امیرالمومنین(ع) رواج داد، به این نام خوانده شدند. این طایفه در تاریخ منقرض شد و از آنجا که نادرستی ادعای آنها با شهادت علی(ع) و عدم ادعای خود او واضح بود، جز ذکری در تاریخ از آنها به یادگار نماند.

گروه دیگر که کیسانیه نام داشتند و پیروان مختار بن ابی عبیده ثقفی بودند، پنداشتند که محمد بن حنفیه، امام پس از حسین بن علی(ع) بوده و همان مهدی موعود(عج) است که در کوه رضوی به سر برده و روزی قیام خواهد کرد. البته خود محمد بن حنفیه چنین ادعایی نداشت و مختار نیز مدعی مهدویت او نبود و این‌چنین شد که از کیسانیه نیز در تاریخ نامی بیش نماند.

یزیدیه عنوان جماعتی بود که ادعای مهدویت را درباره یزید مطرح کردند و معتقد بودند که او به آسمان صعود کرده و در بازگشت خود، دنیا را پر از عدل و داد می‌کند. درباره مشخصات این فرقه اختلاف نظراتی وجود دارد و جزئیات زیادی درباره عقاید و گستره فعالیت آنها در دسترس نیست جز آنکه دوره آنها نیز به سر آمده است.

گروه بعدی هاشمیه بوده‌اند که با پذیرش مرگ محمد بن حنفیه، ادعای مهدویت را درباره پسر او ـ ابوهاشم ـ سامان دادند. آنها معتقد بودند که ابوهاشم نمرده که هیچ، حتی می‌تواند مردگان را زنده کند. آنچه مسلم است پیروان این فرقه مرگ او را باور نداشته و از این رو به چنین ادعایی متمایل شده بودند. ایشان نیز هم‌اکنون وجود خارجی ندارند.

در این میان ذکری هم از مهدویت عمر بن عبدالعزیز، هشتمین خلیفه اموی، صورت گرفته که البته به پیدایش گروه و فرقه خاصی منجر نشده است. بعدها باقریه این ادعا را درباره امام باقر(ع) ابراز کردند و با رد از دنیا رفتن ایشان، معتقد به بازگشت آن حضرت شدند. جالب آنکه این ادعا هیچ‌گاه موردتوجه باقرالعلوم(ع) قرار نگرفت و حتی این احتمال وجود دارد که باقریه امتداد کیسانیه در گذر زمان باشد.

زمانی که زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب قیام خود علیه امویان را آغاز کرد، عده‌ای که بعدها به زیدیه مشهور شدند، براساس روایتی از پیامبر(ص) که مهدی(عج) را از نسل حسین(ع) و قیام‌کننده با شمشیر می‌دانست، به مهدویت زید معتقد شدند. هرچند روایتی از پیامبر(ص) گویای آن بود که امامان پس از پیامبر دوازده نفرند که آخرین آنها مهدی(عج) است. پیروان کنونی این فرقه که در یمن و سوریه زندگی می‌کنند، اعتقادات مخصوصی دارند که البته مشکل می‌توان در میان آنها ادعای مهدویت زید را همچنان مشاهده کرد.

ابومسلم خراسانی شخصیت دیگری بود که طرفداران و پیروان وی قائل به مهدویت او شدند و با تکذیب کشته‌شدنش توسط منصور دوانیقی به انتظار ظهور او دعوت کردند. علاوه بر نامشخص بودن این ادعا توسط ابومسلم، مروری بر سرگذشت او جنایات ثبت شده منتسب به او، پذیرش ادعای مهدویت برای ابومسلم را به‌غایت دشوار می‌کند. پیروان این ایده اکنون وجود ندارند.

مورد دیگری که ادعای مهدویت درباره او ابراز شد، محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه بود. جالب آنکه پدر او با پسرش به عنوان مهدی بیعت کرده بود، هرچند بعدها او به دست خلیفه وقت کشته شد. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که ادعای این شخص بیش از آنکه ماهیت دینی داشته باشد، از انگیزه‌ای سیاسی برخوردار بوده است.

ناووسیه گروه دیگری بودند که به مهدویت امام صادق(ع) معتقد شدند و غیبت و نجات‌بخشی را به ایشان نسبت دادند که البته آنان نیز از میان رفته و ادعایشان بر باد رفت.

پس از آن، اسماعیلیه جریان مهم دیگری بود که با ادعای مهدویت اسماعیل، فرزند امام صادق(ع)، به انشعاب بزرگی در فرقه‌های اسلامی دامن زد. اسماعیلیان معتقدند که امام صادق(ع) پیشوای آنان را به امامت منصوب کرد و سپس آن را پنهان کرده است که با رجعت او، جهان پر از عدل و داد خواهد شد.

اسماعیلیه بعدها به انشعابات متعددی تقسیم شدند که در هر یک از این گروه‌ها داعیه مهدویت ادامه یافت و افرادی یافت می‌شدند که خود را به عنوان مهدی موعود معرفی کنند. با گذر زمان ادعای مهدویت درباره افراد دیگری از جمله ابن مقنع خراسانی، برادر امام هادی(ع)، برادر امام عسکری(ع) و حتی خود ایشان از سوی افراد و گروه‌ها ابراز شده که البته هیچ‌گاه شیوع نیافته و به فراموشی سپرده شده است.

در قرون جدید نام سه تن از مدعیان مهدویت بیش از دیگران بر سر زبان‌ها جاری بوده است. مهدی سودانی کسی است که در سودان به رهبری نیروهای مذهبی و ملی درآمده و در برابر قوای انگلستان مقاومت کرد و به‌واسطه ادعای مهدویت از شهرت بسیاری برخوردار شد. می‌توان گفت که او کامل‌ترین نمونه یک مدعی مهدویت در نظرگاه شرق‌شناسان و غربیان به شمار می‌رود و همواره در مطالعات مربوط به مهدویت موردتوجه قرار می‌گیرد.

غلام احمد قادیانی شخصیت دیگری است که در گستره جغرافیایی هند و پاکستان مبدا شکل‌گیری جریان دامنه‌داری در رابطه با ادعای مهدویت شد و همچنان به‌عنوان چهره شاخص مدعی مهدویت از او یاد می‌شد.

و بالاخره سید علی‌محمد باب بدون‌شک شناخته‌شده‌ترین مدعی مهدویت است که برپایه تفاسیر و آموزش‌های غلط و با اتکا به عقب‌ماندگی و ضعف معرفتی برخی مردمان ایران در عصر قاجار و البته مطمئن به حمایت‌های انگلستان این فرصت را یافت که ابتدا ادعای نیابت از امام موعود، سپس موعودیت و پس از آن نبوت و در نهایت الوهیت کند و منشأ شکل‌گیری فرقه‌ای به نام بهائیت شود.

> سید علی‌محمد باب شناخته شده‌ترین مدعی مهدویت است که برپایه تفاسیر و آموزش‌های غلط و با اتکا به عقب‌ماندگی و ضعف معرفتی برخی مردمان ایران در عصر قاجار و البته مطمئن به حمایت‌های انگلستان ادعای مهدویت کرد

در مواجهه با این تجربه‌ها، تحلیل سطحی و خاصی صورت گرفته که براساس آن مهدویت نمی‌تواند اصالت و واقعیت داشته باشد؛ به عبارت دیگر این تحلیل از وجود موعودها و منجیان دروغین که در طول تاریخ مدعی مهدویت شده و علاقه‌مند بوده‌اند تا خود را مهدی معرفی کنند، چنین نتیجه می‌گیرد که اساسا موعودی به نام مهدی که واقعیت خارجی داشته باشد، وجود ندارد. درست مانند کسی که در برخورد با تراول‌چک قلابی چنین نتیجه بگیرد که دسترسی به تراول واقعی برای او غیرممکن است.

این تحلیل که عموما از سوی نوگرایان و به اصطلاح روشنفکران مسلمان مطرح می‌شود، ادامه برداشتی است که شرق‌شناسان در جریان آشنایی با مساله مهدویت و توضیح آن به دست داده‌اند. بزرگ‌ترین مشکلی که این تحلیل از آن رنج می‌برد آن است که ادعای بی‌اساس عده‌ای که در طول تاریخ مدعی مهدویت شده‌اند را به عنوان کل مساله قلمداد کرده و از حقیقتی که در پشت این جریان حضور دارد و اساسا این نسخه‌های تقلبی که روز به روز از راه می‌رسند و کپی ناموجهی از آن به شمار می‌روند، غفلت می‌کند.

در واقع اگر وعده ظهور مهدی موعود در امتداد تاریخ استمرار نداشت و شور و اشتیاق عمومی نسبت به آن در گذر زمان فرو می‌کاست، هرگز چنین مدعیانی پدید نمی‌آمدند و چنین ادعاهایی متولد نمی‌شد.

بنابراین، تحلیل درست این مساله آن است که متوجه باشیم چگونه در طول تاریخ نسخه‌های قلابی و غیراصیل موعود و منجی به سوءاستفاده از حقیقت مهدویت پرداخته و خود و مریدان بی‌بصیرت خود را به دام هلاکت کشانده‌اند.

بر این پایه، این ضرورت همیشگی وجود دارد که مشتاقان موعود و نجات در مواجهه با دعوت‌هایی که ادعای اینچنینی دارند، تمام تلاش خود را در جهت شناخت موعود حقیقی از مدعیان تقلبی به کار گیرند. اینگونه نه به انکار نجات پرداخته‌ایم و وعده راست خداوند و رسولش را نادیده پنداشته‌ایم و نه آنکه صورت مسئله را پاک کرده و از خیر نجات گذشته‌ایم؛ علاوه بر آنکه زمینه را برای بروز دعوت‌های سخیف و بی‌پایه در این باره از بین برده‌ایم.

نکته

نشانه‌هایی که شنیده نشدند

وعده آمدن موعودی از نسل پیامبر(ص) و ظهور او در قالب ظلم‌ستیزی و عدل گستری سراسری، چیزی نبود که در دوره‌های میانی یا متأخر تاریخ به گوش مسلمانان رسیده باشد. پیامبر خدا(ص)، از بدو رسالت خود همواره این بشارت را به گوش مسلمانان رسانده بود که اگر تنها یک روز از عمر جهان باقی مانده باشد، خداوند آن روز را چنان طولانی خواهد کرد که مردی از فرزندان من ظهور کند. همچنین مردمان بسیار از پیامبر(ص) شنیده بودند که مهدی(عج) کسی است که جهان را از عدل و داد آکنده می‌کند، پس از آنکه از ظلم و جور سرشار شده باشد. البته پیامبر(ص) در خصوص جزئیات مربوط به مهدی(عج) هم سخن گفته بود و از نسل و نسب او، راه‌های شناخت او، سرنوشت پنهان و آشکار او، هنگامه آمدن او و حتی شکل و قیافه و شمایل او نیز خبر داده و گفته بود که او نهمین نسل از نوه پیامبر(ص) است و پایان‌بخش سلسله امامان(ع) و جانشینان و نقیبانش خواهد بود؛ افسوس که این نشانه‌ها آنچنان که باید شنیده نشد و زمینه برای بروز ادعاهایی که مهدی(عج) را جز در قالب آشنای معرفی نبوی می‌جستند، ایجاد شد.



مروری بر زندگی حضرت علی‌اکبر(ع)

پیامبر دوباره اهل بیت

مهدی طلایی

علی پسر بزرگ حسین(ع) هرچند سرور جوانان دوره خودش بود، هرچند بهترین داشته‌های عقبی و دنیای حسین(ع) بود، هرچند تاریخ زندگانی علی‌اکبر در نور پرفروغ خورشید زندگانی حضرت امیرالمومنین(ص)، امام حسن(ص) و امام حسین(ع) – علیه السلام – کمی ناپیداست اما آنچه پیداست اینکه همین‌ها که از تاریخ مانده، نظر به بزرگی و بزرگواری و جوانمردی جوان حسین(ع) دارد. چه او به شهادت پدرش شبیه‌ترین بود به پیامبر(ص) در آفرینش و منش و گویش و شاید اگر غوری کنید در زندگی او، قبول کنید روز خوبی است روز ولادت حضرت علی‌اکبر برای روز جوان.

اولین پسر حسین(ع) به دنیا آمد؛ یازدهم ماه شعبان؛ ماه پیامبر(ص). شاید به‌همین خاطر این‌قدر شبیه پیامبر(ص) بود. بچه را گذاشتند توی دامان پدربزرگش، علی(ع). پرسید اسمش را چه گذاشتید؟ حسین(ع) سرش را انداخت پایین و گفت اگر هزار پسر داشته باشم، اسم همه را علی می‌گذارم.

◆◆◆

پیامبر(ص) که رفت پیش خدا همه ناراحت شدند. اما بی‌تابی حسین(ع) که کودکی بیشتر نبود، چیز دیگری بود. بغض و گریه‌هایش آتش می‌زد به زمین و آسمان. شاید به همین خاطر خدا پیامبری کوچک‌تر به او داد؛ علی‌اکبر تا زخم دوری پیامبر(ص) را دوا کند.

◆◆◆

حسین(ع) که می‌خواست نماز بخواند، علی(ع) بلند می‌شد و اذان می‌گفت. حسین(ع) پسر کوچکش را بغل می‌زد و می‌بوسید. از فرط شیرینی و زیبایی. می‌بویید و می‌بوسید، گاه پیشانی و گاه حنجره‌اش را.

◆◆◆

علی از پدرش انگور خواست. کجا؟ تاکستان؟ نه مسجد! کی؟ تابستان؟ نه!
حسین(ع) از ستون مسجد انگور گرفت و داد به علی(ع) که اصلا تاب بی‌تابی‌اش را نداشت. مگر حسین(ع) چه کم دارد از صالح(ص) که از کوه شتر بیرون می‌آورد.

◆◆◆

مسیحی‌ای دوان دوان آمد به مسجدالنبی. گفتند از مسجد بیرون برو، اینجا جای مسلمانان است. گفت: «دیشب خواب دیدم پیامبر(ص) شما را و مسیح را. مسیح گفت مسلمان شو، شدم. حالا آمده‌ام خدمت نزدیک‌ترین شما به پیامبرتان تا مسلمان شوم».
همه حسین(ع) را نشان دادند. مرد خوابش را برای حسین(ع) گفت. حسین(ع) علی را صدا زد. مرد، علی را که دید گفت: «خودش است. پیامبر(ص) است». خودش را انداخت روی پای علی و گفت: «خوش آمدی یا رسول‌الله!».

◆◆◆

مسافری در مدینه پرسید کاروانسرا دارد اینجا. راهنمایی‌اش کردند. رفت تا رسید به در باز خانه‌ای. جوانی سراسیمه و پابرهنه آمد استقبال، از همان قاب در. بعدا فهمید کاروانسرا خانه علی پسر حسین(ع) است و مهمان‌نواز پابرهنه همان علی.

بین عرب‌ها رسم بود که اگر مهمان‌دوست بودند، شب‌ها بالای خانه یا بلندی آتش درست می‌کردند که هر مهمان یا درراه‌مانده‌ای بفهمد اگر به آنجا برود پذیرایی خواهد شد. شب‌ها هر کس به مدینه نزدیک می‌شد، آتشی را از دور می‌دید؛ آتشی بزرگ. علی‌اکبر هیزم آتش مهمان‌نوازی‌اش را زیاد می‌کرد که هر مهمان و فقیر و درمانده‌ای آن را ببیند.
چرا نکند این کار را اگر شبیه‌ترین انسان‌ها به پیامبر(ص) باشد.

◆◆◆

مسافری در مدینه پرسید کاروانسرا دارد اینجا. راهنمایی‌اش کردند. رفت تا رسید به در باز خانه‌ای. جوانی سراسیمه و پابرهنه آمد استقبال، از همان قاب در. بعدا فهمید کاروانسرا خانه علی پسر حسین(ع) است و مهمان‌نواز پابرهنه همان علی(ع).

◆◆◆

حسین(ع) حج را نیمه گذاشت و گذشت؛ از مکه که کمی دور شد به سمت کربلا، توی راه، روی اسب، حسین(ع) یک لحظه خوابش برد و بیدار شد.
– اناالله و انا الیه راجعون و الحمدالله رب العالمین.
علی‌اکبر نزدیک شد و پرسید: «پدر جان چیزی شده؟»
حسین(ع) گفت: «در خواب سواری را دیدم که گفت این گروه راه می‌سپارند و مرگ در پی آنها دوان است. فهمیدم که خبر مرگ می‌دهد».
علی‌اکبر گفت: «خدا بد نیاورد. ما بر حق نیستیم؟»
حسین(ع) سربلند کرد و گفت: «به خدا برحقیم».
علی‌اکبر بی‌درنگ جواب داد: «پس چه ترس؟ برحق می‌میریم و پای حق جان می‌دهیم».

◆◆◆

سحرگاهان روز عاشورا.
– الله اکبر... الله اکبر.
صدای پیامبر(ص) پخش شد توی سپاه حسین(ع).
– اشهدان محمد رسول الله.
صدای پیامبر(ص) که به رسالتش گواهی می‌داد، می‌رسید به سپاه عمر سعد. خیلی از اینها صدای او را شنیده بودند و حالا می‌گفتند محمد(ص) به کربلا آمده. هیچ زمینی بی‌پیامبر نبوده و انگار پیامبر کربلای حسین(ع)، اکبر است.

◆◆◆

روز عاشورا حسین(ع) رفت و خطابه‌ای خواند. این بار زن‌ها و بچه‌ها که صدایش را می‌شنیدند به گریه افتادند و بی‌تاب شدند.
حسین(ع) به عباس و علی‌اکبر گفت: «آنها را آرام کنید. گریه زیاد در پیش دارند».
حسین(ع) می‌دانست چه کسی را برای آرام کردن زن‌ها و بچه‌ها بفرستد. می‌دانست قلب آنها توی دست‌های کیست؟

◆◆◆

علی با همه وداع کرد. همه زن‌ها و بچه‌های فامیل نگرانش بودند. چشم و چراغشان داشت می‌رفت میدانی که هر که رفته بود، برنگشته بود. می‌گفتند: «به غربت ما رحم کن، ما تحمل دوری تو را نداریم».
علی اما وظیفه‌اش دفاع از امام زمانش بود، نه زن‌ها و بچه‌های خانواده و فامیل.

◆◆◆

یاران حسین(ع) که یکی یکی پیشانی برخاک گذاشتند و پا بر افلاک، نوبت بنی‌هاشم شد و علی، پسر بزرگ حسین(ع) جلو آمد. حسین(ع) گفت: «علی جلویم راه برو. می‌خواهم تماشایت کنم».
علی راه می‌رفت و حسین(ع) بغض کرده بود. حسین(ع) آتش‌فشانی شده بود که بیرون نمی‌ریخت. علی را بغل زد. حسین(ع) بی‌قرار بود؛ خیلی زیاد. علی زودتر قصد رفتن کرد. شاید ترسید بابایش حسین(ع) جان بدهد.

◆◆◆

علی‌اکبر که رفت سمت میدان، حسین(ع) نگاه ناامیدانه‌ای به او کرد و کمی دنبالش رفت. دست بلند کرد به آسمان و گفت: «خدایا شاهد باش شبیه‌ترین انسان در صورت و سیرت و سخن به پیامبرت را به میدان می‌فرستم. ما هر وقت دلتنگ پیامبر(ص) می‌شدیم، او را نگاه می‌کردیم. خدایا برکات آسمان و زمین را از آنها بگیر. تفرقه‌شان بینداز. خدایا...».
حسین(ع) می‌مرد شاید، اگر زینب سراغش نمی‌آمد و او را نمی‌برد.

◆◆◆

علی که پا می‌گذارد وسط میدان، همه دشمن در بهت فرو می‌رود. آنهایی که پیامبر(ص) را دیده‌اند شک می‌کنند به جنگ با او. عمر سعد فریاد می‌زند او محمد(ص) نیست، او علی پسر حسین(ع) است.
شاید یادش رفت ادامه‌اش را بگوید. او علی پسر حسین(ع) پسر فاطمه دختر محمد است.

◆◆◆

یک نفر جلوتر آمد و فریاد زد: «ای علی! تو با امیرالمومنین یزید فامیلی. ما بستگان او را مراعات می‌کنیم. اگر می‌خواهی امان‌نامه می‌دهیم».
علی می‌دانست این قوم اهل مراعات هیچ حقی نیستند که گفت: «اگر اهل مراعات هستید، حق خویشاوندی رسول خدا بالاتر است».

◆◆◆

علی مبارز طلبید. کوفی‌ها هیبت پیامبرگونه او را که دیدند و نسبتش به حضرت علی(ع) را فهمیدند، ترسیدند. هیچ‌کس جلو نرفت.
عمرسعد، طارق ابن کثیر را صدا زد و گفت: «سر این جوان را بیاور و هرچه می‌خواهی بگیر».
طارق گفت: «تو می‌خواهی حکومت ری را بگیری، آن‌وقت من با او بجنگم. نمی‌دانی جوان کیست؟... حالا اگر حکومت موصل را ضمانت کنی شاید بروم».
عمرسعد ضمانت کرد و انگشترش را به نشان تعهد داد به طارق.
نه حکومت موصل را دید و نه توانست از انگشتر استفاده کند. فقط ضربت شمشیر جوانی هاشمی را چشید.

◆◆◆

اولین نفر طارق پسر کثیر با وعده حکومت موصل آمد به میدان و بی‌سر برگشت. برادرش آمد انتقام بگیرد، نصفش برگشت. پسرش آمد، اسبش برگشت. هرکس آمد، برنگشت. علی آن‌قدر دشمن بر زمین زد که دیگر کسی برای جنگ تن به تن جرات میدان آمدن نداشت.

◆◆◆

علی ایستاده بود و کسی از دشمن نمی‌آمد. ناچار شد به حمله. به چپ سپاه دشمن می‌زد، همه فرار می‌کردند به راست. به راست سپاه می‌زد، فرار می‌کردند به چپ. به قلب سپاه می‌زد، پراکنده می‌شدند توی صحرا.
مثل گله گوسفندی که شیری بینشان افتاده باشد. آن‌قدر دشمن از دم تیغ گذراند که عطش امانش را برید. افسار اسب را گرداند و برگشت سمت خیمه‌ها.

◆◆◆

بار دوم که برمی‌گشت میدان جنگ، حسین(ع) فریاد زد: «به زودی به دست پدربزرگم پیامبر(ص) سیراب می‌شوی». رفت و جنگید. از کشته پشته ساخت. آن‌قدر جنگید تا تیری گلویش را پاره کرد و نیزه‌ای به قلبش فرو شد و چیزی به سرش کوفته شد. فریاد زد: «پدرجان حالا پیامبر(ص) با کاسه‌ای آب سیرابم کرد».
و علی سیراب از دنیا رفت.



◆◆◆

حسین(ع) دوان دوان آمده بود بالای سر علی‌اکبر اما زنده بودنش را ندیده بود. فقط دیده بود علی پا به زمین می‌کشد. گفت: «الان کمرم شکست». بعد گفت: «علی‌اکبر! بعد از تو خاک بر سر دنیا!». آفتاب کج شده بود انگار. ریگ‌های دشت فوران کرده بودند. دنیا خاک بر سر شده بود بعد از علی.

◆◆◆

توی مجلس، یزید روکرد به امام سجاد(ع) و گفت: «اسم تو چیست؟». گفت: «علی!».
یزید تعجب کرد و گفت: «شنیدم علی پسر حسین(ع) را خدا در کربلا کشت».
امام(ره) گفت: «او برادرم علی‌اکبر بود به دست مردم نادان به شهادت رسید».
یزید باز هم تعجب کرد: «دو علی در یک خانواده؟».
و جواب شنید: «سه علی که دوتایش را شما شهید کردید. پدرم اگر باز هم پسر می‌داشت نامش را علی می‌گذاشت به کوری چشم دشمنان علی(ع)».

◆◆◆

او از همه به پیامبر(ص) شبیه‌تر بود و از همه به پدرش نزدیک‌تر. شاید به خاطر همین در کربلا زیر پای پدر دفن شد. آن‌چنان که ضریحش با ضریح امام حسین(ع) ممزوج شد. شنیده‌اید که ضریح حسین(ع) شش گوشه دارد.

◆◆◆

با نگاهی به:
لهوف / سید ابن طاووس، ترجمه عباس عزیزی، صلات، ۱۳۸۴.
یاران شیدای حسین بن علی(ع) / آقاتهرانی، مرتضی، میم، ۱۳۸۴.
حضرت علی‌اکبر شبیه پیامبر، شهید ولایت / گلی زواره، غلامرضا، قیام، ۱۳۷۴.
علی‌اکبر علیه‌السلام / موسوی مقرم، عبدالرزاق، ترجمه امیرحسین لولاور، صیام، ۱۳۸۰.

جوان و جوانی در دل و دیده معصومین (ع)

جوان باش همیشه

یوسف‌مهدوی

این یک اتفاق نیست که جوان و جوانی مورد توجه و اهتمام جدی معصومین (ع) است. روایات متعدد از ایشـان، خود مهر تاییدی بر این موضوع است؛ چنانچه رفتار و کردار ایشـان مورد توجه جوانان قرار می‌گرفت. حق‌جویی جوانان باعث آن شد که تعالیم اسلام پس از تبلیغ توسط پیامبر (ص)، در ابتدا مورد توجه آنها قرار بگیرد تا جایی که اولین گروندگان به سخن حق پیامبر (ص)، جوانان بودند و اکثریت مهاجرین به حبشه را جوانان تشکیل می‌دادند. حتی فرستاده مشرکان که برای بازپس‌گیری مهاجران سراغ پادشاه حبشه آمد، آنان را جوانان گمراه! قوم خود می‌دانست. همراهی و حمایت جوانان تا جایی بود که پیامبر (ص) می‌گوید: «شما را به جوانان سفارش می‌کنم. چه آنها مرا پذیرفتند و پا به سن گذاشتگان با من مخالفت کردند». این موضوع در انتصابات پیامبر (ص) و دیگر معصومین (ع) هم جاری بود. ایشان جوانان را گروهی نمی‌دانستند که فقط می‌شود از شور و احساساتشان سوءاستفاده کرد بلکه انرژی، شجاعت، حق‌پذیری و... را صفاتی مناسب برای مسوولیت‌پذیری می‌دانستند که در جوان و دوران جوانی جمع می‌شوند. بنابراین بسیاری از منتخبین معصومین (ع) برای انجام مسوولیت‌های مختلف از میان جوانان بودند.

سن و سـالی از پیامبر (ص) گذشـته بود ولی هنوز گهگاهی راجع به آن پیمان حرف می‌زد؛ پیمان جوانمردان. می‌گفت در جوانی در دوران جاهلیت در خانه عبدالله پسـر جدعان با عده‌ای قراری گذاشتیم که هر وقت به کسی ظلمی شد، کمکش کنیم. اگر همین حالا هم کسـانی بخواهند چنین پیمانی ببندند شرکت می‌کنم.

◆◆◆

فاطمه (س) موقع وفات جوان بود. به اسـماء گفت: «از حمل جنازه زن‌ها نگرانم. حجم بدنشان معلوم می‌شود».

اسماء گفت: «نگران نباش. در حبشه چیزی دیده‌ام که الان برایت درست می‌کنم».

اسماء چند چوب تر آورد. خمشان کرد و دو طرف آنها را به کنار تختی بست. بعد روی چوب‌ها را چادر کشید و تابوتی ساخت. فاطمه (س) که آن را دید خوشحال شد و خندید. از روزی که پدرش از دنیا رفته بود تا آن لحظه حتی تبسـم هم نکرده‌بود.

فاطمه (س) موقع وفات هنوز جوان بود. اما از مرگ نمی‌ترسید، نگران حجاب بعد از مرگش بود.

◆◆◆

پیامبر (ص) و اصحابـش جایی جمع بودند. مـرد مریضی از مقابلشـان رد شـد. بعضی از اصحاب گفتند: «مرد دیوانه است».

پیامبر (ص) به آنها گفت مرد مریضی دارد و دیوانه نیسـت و گفت: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خودش را در غیر فرمانبرداری خدا هدر داده باشد».

◆◆◆

پیامبر (ص) خوش نداشـت برای جنگ احد بیرون از مدینه با دشـمن روبه‌رو شـود. نظر خودش را با اصحاب در میان گذاشـت. بزرگان مهاجر و انصـار نظر پیامبـر (ص) را قبول کردند اما جوانان که خیلی از آنها به دلیل کم سـن و سالی در جنگ بدر شرکت نکرده بودند به شـوق شهادت با این نظر مخالفت کردند و گفتند: «ای رسـول خدا! ما را بر سر دشمن ببر تا فکر نکنند که ترسیده‌ایم و از ناتوانی و زبونی در شهر مانده‌ایم».

«دوست ندارم هیچ جوان‌مسلمانی‌راببینم مگر این که روزش را دریکی از این دو حالت شروع کرده‌باشد: یا عالم باشد یا متعلم. اگر نه عالم باشد و نه دنبال علم، وظیفه‌اش را خوب انجام نداده و اگر وظیفه‌اش را خوب انجام ندهد جوانی‌اش را هدر داده و هدر دادن جوانی‌گناه‌است‌و‌به‌خدا جای گناهکار جهنم.»

پیامبر (ص) اصرار جوان‌ها را که دید، نظر آنها را قبول کرد.

◆◆◆

مدتی بعد از فتح مکه، جنگ حنین پیـش آمد. پیامبر (ص) که باید با سربازانش از مکه خارج می‌شد، بایستی فرماندار خوبی تعیین می‌کـرد. هرچند بین مسـلمانان و اصحاب، جاافتـاده و باتجربه زیاد بودند ولی پیامبر (ص) عتاب، پسـر اسید را انتخاب کرد و به او گفت: «تو را امیر و حاکم حرم خدا و ساکنان مکه کردم و اگر از تو بهتر می‌شناختم حتما او را انتخاب می‌کردم».

بزرگان و پیرمردهای مکه ناراحت شدند از این کار پیامبر (ص) و گفتند این تحقیر اهل مکه اسـت. امـا پیامبر (ص) جواب داد: «هر بزرگی بافضیلت نیسـت بلکه هر بافضیلتی بزرگ است. شـما نباید کم‌سـنی عتاب را مبنای اعتراض خود کنید».

عتاب ۲۱ سال بیشتر نداشت.

◆◆◆

امیرالمومنین (ع) همراه غلامش قنبر برای خرید لباس به بازار بزازها رفته بودند. فروشنده اول او را شناخت. علی (ع) برای اینکه مقام و منزلتش در معاملـه اثر نکند به مغازه دیگری رفت. دو لباس خریدند؛ یکی دو درهم و یکی به قیمت سه درهم. لباس سه درهمی را داد به قنبر.

قنبر گفت: «شما با مردم حشر و نشر دارید منبر می‌روید. این لباس برای شما لازم‌تر است».

امام (ع) جواب داد: «عوضش تو جوان هسـتی و به قشنگی و زیبایی علاقه داری».

◆◆◆

خواهر و برادری برای پرسیدن سوال شرعی سراغ پیامبر (ص) آمده بودنـد. فضل، پسـر عباس و پسـر عمـوی جوان و خوش‌چهره پیامبـر (ص) هم همراهش بود. مرد سـوالش را می‌پرسید و فضل مبهوت زیبایی زن شـده‌بود. پیامبر (ص) چانه فضل را گرفت و صورتش را گرداند و دوباره مشـغول جواب دادن شد.

فضل اما از طرف دیگـر به زن نگاه کـرد. پیامبر (ص) دوباره صورت او را برگرداند. مرد که سوالاتش تمام شد و پیامبر (ص) جوابـش، محمد (ص) دسـت روی شـانه فضل گذاشـت و گفت: «اگر کسی چشم و زبان خودش را حفظ کند خداوند ثواب حج قبول شده به او می‌دهد».

◆◆◆

بیمار بود پیامبر (ص) که مسلمین آماده جنگ با روم می‌شدند. تمام بزرگان و شیوخ مهاجر و انصار در لشکر حاضر بودند. پیامبر (ص) باید فرماندهی برای لشکر انتخاب می‌کرد.

اسامه پسر زید را صدا کرد و پرچم را به او داد و گفت: «اسامه دوست‌داشتنی‌ترین مردم پیش من است. شما را سفارش می‌کنم با او خوش‌رفتار باشید».

اسامه ۱۸ساله، امیر پیامبر (ص) بود بر تمام بزرگان و پیرمردان و جوانان لشکر.

◆◆◆

«دوست ندارم هیچ جوان مسـلمانی را ببینم مگر این که روزش را در یکی از این دو حالت شـروع کرده‌باشد: یا عالم باشد یا متعلم. اگر نه عالم باشد و نه دنبال علم، وظیفه‌اش را خوب انجام نداده و اگر وظیفـه‌اش را خوب انجام ندهد جوانی‌اش را هدر داده و هدر دادن جوانی گناه است و به خدا جای گناهکار جهنم.»

امام صادق (ع) جوان‌ها را این‌طور دوست می‌داشت.

◆◆◆

امام علی (ع) در نامه‌ای به پسرش امام حسن (ع) نوشت: «دل جوان مثل زمین کشـت نشده اسـت، هرچه در آن بکارند قبول می‌کند. به‌همین خاطر من به تادیب تو پرداختم قبل از آنکه دلت سخت شود و اندیشه‌ات هوای دیگری بگیرد.»

◆◆◆



امامان معصوم (ع) در تربیت فرزندانشان در دوران نوجوانی و جوانی تلاش زیادی می‌کردند. امام علی (ع) در نامه‌ای به پسرش امام‌حسن (ع) به‌این‌نکته اشاره‌می‌کند: «دل‌جوان مثل زمین کشت نشده است، هرچه‌در‌آن‌بکارند قبول می‌کند. به‌همین خاطر من به تادیب تو پرداختم‌قبل‌از‌آنکه‌دلت سخت‌شود‌واندیشه‌ات هوای دیگری بگیرد.»



عکاف، از جوانان اهل مدینه آمده بـود پیامبر (ص) را ببینند.

پیامبر پرسید: «زن داری؟». گفت: «نه!»

پیامبر (ص) پرسید: «مشکلی داری؟» گفت: «نه!»

پیامبر (ص) گفت: «تو که سـالم و دارا هسـتی!» گفت: «بله شکر خدا!»

پیامبر (ص) گفت: «پس تو از برادران شیطانی! یا باید از راهبان مسیحی باشی یا اگر مسلمانی مثل مسلمانان رفتار کن. زن گرفتن از سنت‌های من است. بدترین شما بی‌زنان هستید و بدترین مرده‌ها مجردها. زن بگیر که خطاکاری.»

گفت: «یارسـول‌الله قبل از اینکه از جایم بلند شوم مرا زن بده!»

پیامبر (ص) گفت: «کریمه دختر کلثوم حمیدی را به ازدواج تو درآوردم.»

◆◆◆

جوانی وارد مدینه شـد. دنبال خانه‌ای گشـت برای اجاره کردن. زنی گفت خانه اجاره‌ای دارد. خانه دو اتاق داشـت که دری بینشان بود.

مرد جوان گفت: «بین اتاق‌ها در است و من جوانم.»

زن گفت: «در را می‌بندم.»

مرد اثاثش را به خانه آورد. به زن گفت: «در را ببندد.»

زن گفت: «از بسـتن در ترس بـرم می‌دارد. بگذار باز باشد.»

مرد جوان گفت: «نه! هـم من جوانم، هم تو. در را ببند.»

زن گفت: «من توی خانه خودم هستم و کاری به تو ندارم. پیشت هم نمی‌آیم.»

مرد جوان رفـت پیش امام صادق (ع) و ماجـرا را گفت. امام صادق گفت: «از آن خانه بیرون بـرو چون هروقت زن و مرد در خانـه‌ای خلوت کنند، سـومین نفر شیطان است.»

◆◆◆

جوانی را دید رشید و نیرومند؛ در اوج شکوفایی و نشاط. پرسید: «او چه کاره است؟»

گفتند: «یا رسول الله! بیکار.»

پیامبر (ص) ناراحت شد و گفت: «از چشمم افتاد.»

◆◆◆

پیرزنی از پیامبر خواست دعا کند تا برود به بهشـت. پیامبر (ص) گفت: «پیرزن‌هـا به بهشـت نمی‌روند.»

پیرزن بـه گریه افتـاد و پیامبر (ص) به خنـده و گفت: «مگر نشـنیدی که خدا در قرآن گفته ما آنهـا را آفرینش نوینی بخشـیدیم؛ یعنی پیرزن جوان می‌شـود و بعد به بهشت می‌رود. بهشت جای جوان‌هاست.»

◆◆◆

پیامبر (ص) دست جوانی را گرفت و نشان داد و گفت: «آتش جهنم هیچ‌وقت این دست را نمی‌سوزاند. این دستی است که خدا و پیامبرش آن را دوست می‌دارند.»

دست جوان از کارگری پینه بسته بود.

◆◆◆

جوانی پیش پیامبـر (ص) آمد و گفت: «دوسـت دارم در راه خدا بجنگم.»

پیامبـر (ص) گفـت: «در راه خدا جهـاد کن. اگـر بمیری، ابدی می‌شـوی و بهشـتی و اگر زنده برگردی گناه‌هایت بخشیده‌می‌شـوند و می‌شـوی مثـل روزی کـه بـه دنیا آمده‌ای.»

جوان گفت: «پدر و مادرم پیر شده‌اند و به من احتیاج دارند. راضی نیستند به جهاد بروم.»

پیامبر (ص) گفت: «در خدمت پدر و مادرت باش. به‌خدا یک روز کمک به آنها از یک سال جنگیدن بهتر است.»

◆◆◆

ابی‌جعفر احول، از یاران و دوسـتان امام صادق (ع) مدتی در بصره مشغول تبلیغ معارف دین و اندیشه‌های اهل بیت (ع) بود. روزی امام (ع) او را دید و پرسید: «مردم بصره چطورند؟ روش اهل‌بیت (ع) را قبول می‌کنند؟»

ابی‌جعفر احول گفت: «تعداد کمی قبول می‌کنند.»

امام (ع) گفت: «تبلیغـت را روی جوانـان متمرکز کن. آنان زودتر حق را قبول کرده و سریع‌تر به خیر و صلاح گرایش پیدا می‌کنند.»

امام (ع) کلیـد روش تبلیغ اهل‌بیت (ع) را به‌دسـت ابی‌جعفر داده‌بود.

◆◆◆



مـردی از امام صادق (ع) پرسـید: «چرا حضرت یعقوب درخواسـت بخشـش پسـرهایش را عقب انداخت ولی یوسف فورا آنها را بخشید و برایشان دعا کرد؟»

امام صـادق (ع) گفت: «چـون قلب جوانان زودتـر از قلب پیران حق را قبول می‌کند.»

◆◆◆

روزی جوان نورسی که هنوز موهای صورتش کامل درنیامده بود، در منا سراغ امام صادق (ع) رفت. امام (ع) احترام زیادی بـه او گذاشـت و در حالی‌که بـزرگان و پیرمردهای شیعه آنجا بودند، او را کنار خودش نشاند. این کار امام (ع) برای بعضی از آنها سنگین بود.

امام (ع) گفت: «هشام جوانی دانشمند است که با دانش و اندیشه خودش با تمام قدرت به ما کمک می‌کند.»

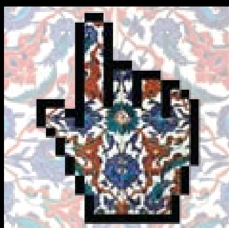
◆◆◆

پیرمرد ناراحت بود. پرسیدند: «چرا دمغی؟». گفت: «مگر نشـنیده‌ای که یاران مهدی (عج) همه جوان هسـتند و بینشان پیر نیسـت مگر به مقدار نمک در غذا و سرمه در چشم؟»

پیرمرد حق داشت ناراحت باشد.

انجماد انجمن نشستگان

گفته‌اند سفیر انگلیس از راهی می گذشته که دیده کشاورزی وسط زمینش اذان می گوید. پرسیده این چه کار می کند و گفته‌اند. پرسیده این کارش برای منافع انگلیس خطری دارد؟ گفته‌اند نه. سفیر گفته پس بگذار بگوید. مهم نیست این داستان واقعی هست یا نه، مهم این است که دین و دینداری‌ای که نسبتی با ظلم‌ستیزی ندارد، احتمالا بیش از همه، مورد توجه ظالم و مستکبر قرار می گیرد. چه جالب است. امام زمان (عج) هم قرار است ظهور کند برای اینکه دنیا را پر از عدل و داد کند، نه فقط پر از نماز و روزه. چه عجیب است که در مکتبی که همه امامانش به دلیل عدم سازش با ظلم به شهادت رسیده‌اند، دینداران سازشکاری پیدا می شوند که قائل‌اند به "نشستن" در زمان غیبت. اگر امام زمان (عج) ماموریتش حذف فساد و ظلم از عالم باشد، شاید پیش از هر کس نشستگان را حذف کند که یاران خاموش مفسدین هستند. مهم نیست این گروه‌ها و انجمن‌ها چگونه شکل گرفته‌اند و هدفشان خیر بوده یا شر. مهم این است که نگاه سازشکار از ابتدای تاریخ اسلام وجود داشته و اینان دنباله‌رو امثال ابوموسی اشعری هستند و باید مواظب باشیم که گول ظاهرالصلاحی آنان را نخوریم.



۴۸



۵۶

مقایسه چشم‌انداز ظهور
با اتوپیای دیگر ادیان و فلسفه‌ها

از مـــاه ما تا مـــاه آنها

عطیه هراتی مطلق

تصویر وضعیت ایده‌آل زندگی از دیرباز همراه انسان بوده و به واسطه ارائه هدفی قابل قبول برای زندگی، همواره روشنی‌بخش حیات بشری و تامین‌کننده معنای زندگی قلمداد می‌شـود. این ذهنیت جدا از آنکه در حافظه تک‌تک افراد انسانی حضور دارد و هرکدام از آنها با تصویر شـخصی خود از خوشـبختی و نیک‌روزی روزگار می‌گذراند، در حیات فرهنگ بشـر هم بازتاب یافته اسـت. در واقع فراتر از ذهنیت‌های شـخصی درباره خوشـبختی، ایده‌های عمومی و مشترکی درباره ایده‌آل زندگی وجود دارد که مردمان آنهـا را برای زندگی خود انتخاب می‌کنند. این آرزوهـای بـزرگ در ادبیات عمومـی و نخبگانی جوامع و سـنت‌های گوناگون به ظهور رسیده و مطرح شده‌اند که مطالعه آنها از هویت و آرمان مشترک جمعی از انسان‌ها پرده برمی‌دارد.

در جهان سنتی، زندگی انسـان- چه در حوزه فردی و چه در گستره جمعی و تاریخی- به صورت تکراری و به‌اصطلاح دوری تصور می‌شـد. زندگی به‌مثابه تکرار وضعیت پیشین فرض شده و حیات جانوران، انسان‌ها و جوامع در قالب دور جدیدی از یک چرخه بی‌پایان به تصویر درمی‌آمد. در واقع در این فضای ما چیزی جـز تکرار یک وضعیت ثابت و کلی که پیش از این در زندگی پدران، مادران و اجدادمان تجربه شده بود، نبودیم.

این ذهنیت ریشـه در این داشت که انسان سنتی پنداشته بود نظمی کهکشانی و ابدی بر طبیعت حکومت می‌کند و از آنجا که در نظر او نقش انسان در زندگی، تقلید از طبیعت و هماهنگی با آن بود، به‌طور طبیعی الگوی زندگی او هم باید مطابق با نظم طبیعت شکل می‌گرفت؛ از این رو همان‌گونه که طبیعت از بهار می‌آغازید و به تابستان می‌رسید و با عبور از پاییز و زمسـتان دوباره به بهار بازمی‌گشت، این نظریه پا گرفت که زندگی انسـانی با عبور از مراحل رشد و بالندگی و تجربه ادوار زوال و پیری به نقطه پایانی می‌رسـد که آن، خود شروعی دوباره برای زندگی دیگر بود.

الگوی فصل‌های طبیعت این رهیافت مهم را برای انسـان سنتی به دنبال داشت که تاریخ هم از نقطه‌ای ایده‌آل آغاز شـده و با عبور از مراحل پیاپی نقمت‌انگیز و عسرت‌بار، بار دیگر به ابتدای روشـن خـود بازخواهدگشـت. این انگاره در نـزد یونانیان باسـتان به گونـه‌ای رقم خـورده بود که ایشـان تصور می‌کردند انسـان‌های اولیه در عصر طلایی (Golden Age) می‌زیسته‌اند؛ سپس با رشد کمی زمان از کیفیت زندگی کاسـته شـده و انسـان‌ها به عصر نقره و سـپس مفرغ منتقل شـده و هم‌اکنون هم در عصر آهنین قرار گرفته‌اند.

این نـگاه تراژیک به زندگی در فلسـفه تاریخ هندی هم به چشـم می‌خورد؛ آموزه‌های هستی‌شناسـانه هندوئیسم تصویرگر برداشت خاصی از تاریخ است که بر مبنای آن و به تاسی از الگوی فصل‌ها، تاریخ به چهار دوره اساسی تقسیم می‌شـود؛ در دوره نخست که سـاتیا یوگا نام گرفته است، انسان‌ها در کمال مطلق و در پناه خدایان روزگار گذرانیده و از لذت و سرخوشـی حداکثر بهره می‌برده‌اند. سـپس با عبور از بهار زندگی، تاریخ به اعصـار ترتا یوگا و دواپارایوگا رسـیده که به ترتیب در هر یک از آنهـا از وضعیت ایده‌آل حیات کاسـته شـده و رنج در میان زندگی و زمانه آدمیان رخنه می‌کند.

در این تصویـر، آخرین مرحلـه از تاریخ که بـه کالی‌یوگا مشـهور اسـت ـ و ما هم‌اکنون در آن قرار داریم ـ هنگامی فرا می‌رسـد که زندگی سرشار از ظلم و سـتم و ناراستی و بی‌دینی بوده و نازل‌ترین سـطح کیفیت حیات به نمایش درآید. بـا این وصف، ایـن امید همواره وجـود دارد که در ضمن صبر و اسـتقامت در این دوره تاریک و زمستانی، راه رهایی به بهار تاریخ و ایده‌آل نخستین زندگی هموار شده و روشنایی به دالان تاریخ سرازیر شود.

هرچه هسـت، تصویر زندگی ایده‌آل، رویای خوشبختی و عصر زرین حیات در نگاه سـنتی غرب و شرق، معطوف به نظریه ادوار تاریخی و امید به بازگشـت معنا پیدا می‌کند. درواقع در ضمن ابراز نگرانی از وضعیـت موجود و ارزیابی آن به‌عنوان سـطح نـازل زندگی، راه بر هـر گونه اصلاح و روشـنگری بسـته نمی‌ماند و تصور دوره‌ای طلایی‌ای که کمال حقیقی حیات را شـامل می‌شـود و درگذشته وجود داشته اسـت، این امکان را فراهم می‌کند که آینده، روشن قلمداد شـده و امید به زندگی برای بشـر در جریان باشد؛ البته امیدی که معطوف به بازسـازی زمان حال مبتنی بر وضعیت آرمانی و الگووار گذشته باشد.

طبیعی است که در این عرصه، عصر ایده‌آل زندگی به‌عنوان نهایت و فرجام نهایی تاریخ قلمداد نگردد و از آنجا که امکان فسـاد و زوال مجدد وجود دارد، می‌توان انتظار داشـت که مسیر کلی تاریخ به صورت دایره‌ای شکل بگیرد که نیمی از آن روشن و نیم دیگرش تاریک است. در این میان، همواره انسان‌ها به تحمل شرایط سـخت و زمستانی حیات دعوت می‌شوند و نسبت به امیدواری درباره سررسیدن عصر کمال و بهار تاریخ تشویق می‌شوند.

تحولات تاریخی مهمـی که در پنج قرن گذشـته در اروپا به وقوع پیوست، زمینه‌سـاز تغییر در تصور غالب انسان‌ها از کمـال بـود. در شـرایطی کـه کلیسـای مسـیحی در سـرزمین‌های غربی بـر زندگی مردم حکومـت می‌کرد و دین‌مردان کلیسـا بر اساس سلوک سـنتی خود به دعوت از مردمان برای اسـتقبال از حادثه بازگشت دوباره مسیح در آینده می‌پرداختند، نخسـتین بارقه‌های ذهنیت مدرن درباره خوشبختی و عصر زرین زندگی پا می‌گرفت.

مطالعـه تاریخ چنان نشـان می‌دهد که گویـی مردمان تا پیش از عصر نوزایی انتظار این را داشتند که با سپری‌شدن قرن‌ها از هبوط تاریخی جد نخستین بشر از بهشت دنیایی و گرفتار آمدن انسـان در دنیای آکنده از غم و رنج و اندوه، نوبت ظهور مجدد عیسی مسـیح(ع) سررسد و از طریق آن، امکان بازگشت به ایده‌آل نخسـتین و بهشت‌گونه زندگی فراهم شود.

این تصور مسیحی از نجات و رسـتگاری در سالیان پایانی قرون وسطی دستخوش دگرگونی شد و تلاش ذهنی عده‌ای از متفکران کلیسا به شـکل‌گیری تصویر دیگری از کمال و روشنایی منجر شد. ایشان و نسل‌های پس از آنها که بعدها به مدرنیست‌ها مشهور شدند، بر ترسـیم دوری و تکراری تاریخ خط کشیدند و سـپس ایده پیشرفت (Progress) را جایگزیـن آن کردند. برپایه این ایـده، زندگی طبیعت و انسان از نقطه آغازی شروع شده که هیچ‌گاه در آینده تکرار نخواهدشد و مسـیر تاریخ همواره به‌صورت یک خط ممتد است که آن وضعیت ابتدایی و سـاده را به عصری طلایی و کامل در پایان تاریخ متصل می‌کند.

در واقع برخلاف نگاه سـنتی، این آینده بـود که کمال را در خـود جای داده بود و گذشـته چیزی جـز محرومیت، نقص و سـامان‌نیافتگی نبود. این برداشـت ناشی از آن بود که انسـان مدرن، طبیعت را مجموعه‌ای منظم و قاعده‌مند نمی‌دانسـت و با فـرض آن به صورت یک منبع سرشـار و زمینه مسـاعد برای حیات، مدعی شـد که نقش انسـان حکمرانی بر طبیعت است و وظیفه او تسلط بر آن به منظور ساختن بهشتی در همین دنیا خواهدبود.

از ایـن به بعد، خیل گسـترده‌ای از نخبگان مدرن درصدد برآمدند تا با تکیه بر اصل پیشرفت و چشم‌انداز کمال مطلق بشـری در آینده، وضعیـت آرمانی و پایانی تاریخ بشـری را به تصویر بکشـند و برای رسـیدن به آن نسخه بپیچند. یوتوپیا (Utopia)ها که طرح‌هایی بـرای زندگی ایده‌آل انسـان در این دنیا بودند و یوتوپیانامه‌هایی که نوشته‌هایی حاوی تعاریف، اصول و جزئیات مربـوط به جامعه و تمدن کامل انسـانی قلمداد می‌شـدند، در نتیجه تـلاش پیگیر آباءمدرنیسم پا به عرصه وجود گذاشتند.

تصویر ایده‌آل زندگی در آموزه‌های اسلامی، در چشم‌انداز مهدویت ترسـیم شده و این ایده از نخسـتین ادوار دعوت اسلام به اساسـی‌ترین ذهنیت مسلمانان درباره آینده بدل شده است. چه اینکه اگر حرکت‌ها و جنبش‌های مسلمین از آغازین سـال‌های پس از پیامبر(ص) تا بـه اکنون مطالعه شـود، نقش پررنگ این ذهنیت در تکوین یا اثرپذیری آنها به‌خوبی مشهود خواهد بود.

در چشـم‌انداز مهدویت، هسـتی و همه آنچـه در آن قرار دارد، مخلوق خداوند اسـت و از این جهت نمی‌تواند تاریک یا شـر باشـد. آنچه این وضعیت ایده‌آل را برهـم می‌زند، تمرد، نافرمانی و سرپیچی انسان از ساخت و بافت حیات و خواست الهی است که در نتیجه آن، کیفیت زندگی انسان تقلیل یافته و سختی و رنج و مصیبت نصیب او خواهدشد.

> در چشـم‌انداز مهدویت، هسـتی و همـه آنچه در آن قـرار دارد، مخلـوق خداونـد اسـت و از ایـن جهت نمی‌توانـد تاریک یا شـر باشـد. آنچه این وضعیت ایده‌آل را برهم می‌زند، تمرد، نافرمانی و سـرپیچی انسـان از سـاخت و بافت حیـات و خواسـت الهـی است

در آموزه مهدویت امکان تحقق خوشـبختی و عصر طلایی زندگی نه تنهـا در ابتدا یا انتهای تاریخ، کـه در هر برهه از آن میسر است. نه جسـت‌وجوی بهشت گمشده باستانی و نه ساختن رویایی آرمانشـهر خیالی آینده در نگاه اسلامی توصیه نمی‌شـود؛ این انسـان اسـت که می‌تواند و باید با استعانت از هدایت الهی که در قالب پیامبران و حجت‌های خداونـد تبلـور می‌یابد، به سـامان‌دهی زندگـی خود در هر زمان بپردازد. بـا این وصف کامل‌ترین شـکل حیات و زرین‌ترین چهـره زندگی در زمانی محقق خواهد شـد که حجت خداوند و جانشین او در زمین، زمام امور را به دست گیرد و زندگی را سامان بخشد؛ البته بدیهی است که انتظار تحقق چنین وضعیتی به معنای تعطیل زندگی نیست.

آنچه نگاه اسلامی درباره عصر ایده‌آل زندگی را از نگاه‌های سـنتی و مدرن جدا می‌کند، راهبرد اساسـی آن در شیوه زیست بشـر است. بر این اساس، انسـان نه باید در حسرت بهشـت از دسـت رفته، به سـوگواری صرف بپـردازد و از اقدام و عمل رویگردان شـود و نه آنکه طاقت از کف داده و دست‌به‌کار برپایی بهشتی شـود که از عهده او خارج است و تنها با خواسـت و اراده حکیمانه خداوند محقق می‌شود. انسـان مسـلمان با زمینه‌سـازی برای عصر طلایی حیات به‌استقبال اراده الهی می‌رود.

نکته

اتوپیاهای مدرن

طرح‌واره‌هایی که افرادی از جمله توماس مور، فرانسیس بیکن، کندروسه و کامپانلا از آینده روشن بشری به دست داده‌اند، باآنچه پیش از این در سپهر سنتی و در عرصه‌های یونانی، هندی و مسیحی ابراز می‌شد، یکسان نبود. در هر یک از این طرح‌ها انسان در غیاب خداوند و قوای آسمانی به‌عنوان مالک و حاکم طبیعت معرفی می‌شد که توانسته بود علاوه بر کشف و استخراج ظرفیت‌ها و استعدادهای طبیعی و کنترل و بهره‌وری آنها به بنای جامعه‌ای دست یازد که عاری از هر گونه ظلم، فساد، بی‌نظمی و قانون گریزی باشد. این تصاویر جدید از زندگی ایده‌آل بشری بر قدرت نامحدود عقل بشری و نیروی کار و خلاقیت انسان تاکید می‌کردند و نسبت به هر عاملی که بر سر راه اعمال اراده انسانی مقابله کرده یا تاخیر به وجود آورد، موضع منفی می‌گرفتند. اتوپیاها بعدها در قالب ایدئولوژی‌های مدرن ادامه یافتند و در چهره‌هایی همچون کمونیسم، فاشیسم و لیبرالیسم ظاهر شدند که هر یک از آنها قصد این داشتند که جهان را مطابق با طرح خود تغییر دهند و از نو بسازند که البته این تلاش‌ها و پیامدهای آن تاکنون ادامه یافته است.

فرهنگ مدرن دیگر پاسخگوی نیازها نیست

گـــــذار از مــــــدرنیتـــــه

محمدصالح‌کاوه

روز چهاردهم ژوئیه ۱۷۹۳، یعنی یک سال پس از روی کار آمــدن ژاکوبن‌هـا و اعلام جمهوری فرانسه، هگل، هولدرلین و شلینگ در حواشی شــهر دانشــجویی خود درختی به نام «درخت آزادی» برپا می‌کنند و با خواندن سرود «مارسی یز» (سرود ملی فرانســه که شلینگ متن آن را بــه آلمانی ترجمه کرده بود) بــه دور آن درخت پایکوبــی می‌کنند. هگل تا پایان عمر ۶۱ســاله خود، ستایشــگر انقلاب فرانســه باقــی ماند و هرساله در سالگرد این انقلاب، خوشحالی کرد. امروز دربــاره انقلاب فرانســه یک جملــه می‌تــوان گفت: «تمام شد».



انقلاب فرانسه تنها یک نمونه از تلاش‌هایی است که انسان تا به حال برای تغییر، از جمله تغییــر فرهنگی، انجام داده است. اما تمام سؤال اینجاســت که آیا یک انقلاب، فرهنگ را می‌زاید یا می‌کشد؟ فرهنگ، انقلاب را پایه‌ریزی می‌کند یا انقلاب، فرهنگ را؟ فرهنــگ را چگونه می‌توان با انقلاب تغییــر داد؟ زمینه‌ســازی برای یک انقــلاب چگونه امکان دارد؟ و ده‌ها سؤال دیگر که برای بهتر پرسیدن آن به چند مقدمه نیاز خواهیم داشت.

◆ فرهنگ راه می‌رود

مرلوپونتی معتقد اســت که هگل در مبداء و منشاء تمام اتفاقات قرن اخیر قرار دارد. فلسفه هگل و آموزه‌هایش تا چندی، فضای تفکر پــس از او را از آن خود کرد. موافق یا مخالف، گریزی نداشتند جز اینکه پا بر شانه‌های این روح ضمخت و سخت بگذارند.

در این نوشــتار «فرهنگ» را به مثابــه «روح مطلق» به همان معنایی که هگل در فلسفه‌اش مدنظر داشت، اراده خواهیم کرد. هر ترجمانی که از فرهنگ داشته باشیم، در اینجا آن را به روح مطلق تحویــل خواهیم برد که فضای تاریخ و زمان امروز ما را فرا گرفته اســت و آن، چیزی جز فرهنگ مــدرن و مدرنیته فرهنگی نیســت و امروز نه در خدمت انسان که در برابر او قد برافراشته است.

در این چند ســطر، اصلا بر آن نیستیم تا قضاوت کنیم و خوب‌ها و بدها را شــماره‌گذاری نماییم. صرفا آنچه را که اصلا نمی‌توان نادیده گرفت در این نوشتار بیان خواهیم کرد؛ فرهنگی کــه به روح جاری در کالبــد زمان و زمانه تفســیر کردیم و تمدنی که ســوار بر این روح، به تاخت تا ناکجا آباد می‌تازد. رشــد یا توقــف و تکامل یا افول این موجود زنده مهیب، از دســتان انســان خارج شده است. انسان دهه‌هاســت که صرفا تماشاچی شده است و صرفا برای حرکت‌های زیبای فرهنگی، دست تشویق می‌زند یا برای افتضاحات آن، سکوت می‌کند.

خلاصه بگوییم؛ فرهنگ، همــان روح حاکم زمانه، همان روح مطلق هگلی، بســان ابرانسان و انســان مطلق نیچه و هگل، امروزه برای ما تصمیم می‌گیرد. مجال نخواهد بود تا این ابر انســان را توصیف و ترسیم کنیم بلکه صرفا بیانی اســت برای ذهنیتی که امروزه از فرهنگ ترسیم می‌شود و جز این هم نخواهد بود.

◆ فرهنگ تاریخی یا تاریخ فرهنگ؟!

جهت دیگری از این نگاه به فرهنــگ، «فرهنگ تاریخی» اســت. فرهنگی که در ســیر تاریخ بشــر امروز، ما را اداره، تربیت، اصلاح و حتی نظافت می‌کند، تاریخی است.

در تمدن مدرن امــروزی و در فضــای روح حاکم بر اذهان آدمیان، فرهنگ، هیــچ ذاتی ندارد تا بتوانیــم کالبد آن را مانند جوهر ارســطویی زیر ذره بین اذهــان ریاضیاتی‌مان قرار دهیم. چه بســا همین رویکرد اســت که سعی می‌کند تقدس را از بســیاری از جنبه‌های دین ســلب کرده و آن را روز به روز زمینی‌تر کند.

اگر فرهنگ‌هــا را با تمام اختلافات زمانی و مکانیشــان، در ســیرهای تاریخی بنگریم، دیگر اصالتی برای رسوم نیاکان این فرهنگ‌ها باقی نخواهد ماند. دیگر اجداد انســان هیچ حق اولویتی در تعیین حدود و رســوم کرانه‌های تمدن من نخواهند داشــت. این تاریخ اســت که امروز به دســت من رسیده اســت. فرهنگ، دین، آیین، رســوم و حتی اندیشه، صرفا روزنامه‌هایی هســتند که فردا دیگــر نمی‌توان آنها را ورق زد.

◆ تربیت فرهنگ چگونه امکان دارد؟

با همه آنچه که تا بدینجا گفته شــد و بســیار بسیارمجمل مانــد، دو امکان اساســی را در بــازه زمانی امروز بررســی خواهیم کرد که برای بررســی فردایمان، مولفه‌ها و شرایط نقد و نظر در این باره، به طور حتم تغییر خواهند یافت.

در امکان اول روی ســخن بیشتر با ســاختار فرهنگ است. همان فرهنگی که به مثابــه روح حاکم بر زمان و مکانمان، همه آنچه را که در اختیارمان نیست، به رخمان می‌کشد.

امکان اول، ســؤال از تغییرات ارادی و حساب شده فرهنگ است. ســؤال از همان انقلاب‌هایی اســت که هگل برایش خوشــحالی می‌کرد. آیا اصولا با آن تعریــف از فرهنگ که بیان شــد و این ســیر تاریخی‌اش که امروزه به عنوان یک ابرانسان، بشر را به هر سو که بخواهد یا بتواند هل می‌دهد، می‌توان تغییر، رشد، توقف و تولید آگاهانه فرهنگ داشت؟ مگر همه این مولفه‌هــای آگاهانه، خــود مرهون فرهنگی نیست که امروزه ما را به ضرورت آن رسانده است؟ خود این فرهنگ ما را به این ضرورت می‌رســاند که فرهنگ را رشد دهیم. این فرایند، ساده‌ترین و درعین حال پیچیده‌ترین و مهم‌ترین سؤالی است که در مواجهه با فرهنگ مورد غفلت واقع شده است.

◆ امکان فهم سنت در فرهنگ مدرن

با هر پاســخی که به امکان رویکرد اول داشــته باشیم، در این مرحلــه با ســؤال‌های متعددی رو به رو خواهیم شــد که همگی در ســؤال از «فهم» مشــترک خواهند بود. فهم مدرنیتــه، زمینه‌ســازی با مدرنیتــه و گــذار از مدرنیته و رسیدن به آموزه‌های سنتی، مهم‌ترین سؤالات این مرحله است که در بحث «امکان فهم» خلاصه خواهد شد. اساس و پایه هر آنچه گفته شد، در این مبحث خلاصه می‌شود.

یکی از رویکردهای سنتی فرهنگ‌ها، ادیان و نحله‌ها، بحث از منجی و مصلح موعود اســت. زمینه‌سازی فرهنگی برای ظهور چنین موعودی هم یکی از جنبه‌های زمینه‌ســازی برای اعتقادات یا آرزوهای بشر اســت اما با این همه سؤال پیش رو، چگونه این گذار امکان خواهد داشت؟

پس از نگاهی به معنای مدرنیته و انسان مدرن، بار دیگر به سؤال‌های این امکان بازخواهیم گشت.

◆ مدرنیته را چگونه می‌فهمیم؟

«مدرنیته» از جمله مفاهیمی اســت کــه در ادبیات علوم اجتماعی، علوم انســانی، هنر، دین، فلسفه و... دامن‌گستر شــده و این تب اســتعمال، این مفهوم را به نوعی پریشانی دچار کرده است.

پیدایش مدرنیســم یــا تجددگرایــی درغــرب را می‌توان واکنشی برضد سنت و دین مسیحیت دانست. تجدد، خود را از راه سلبِ غیر، تعریف می‌کند و این غیر، سنت مسیحی و دین مســیحی بوده اســت. وقتی تجدد دامن‌گستر شد و از اروپا به بخش‌هــای دیگر جهان پاگذاشــت، این ویژگی ضدیت با «ســنت» و «دین» را کم و بیــش در خود حفظ کرد. به این اعتبار، مدرنیســم در هر جــای جهان در قبال «ســنت» و «دین»، موضع می‌گیرد و این ویژگی مشترک نظام‌های برآمده از مدرنیسم است.

به نظر می‌رســد که می‌تــوان جهان‌نگری نهفتــه در بطن مدرنیته را با هشت مؤلفه نشان داد که نوعی کنش و واکنش بین این مؤلفه‌ها برقرار اســت. بنابراین نظــم و ترتیبی که ارائه می‌شــود چندان خارج از منطق نیست: انسان‌گرایی، اندیشه پیشرفت، مادی‌گرایی، عقل‌گرایی، ویژگی تجربی، برابر طلبی، فردگرایی و احساسات‌گرایی.

روی آوردن بــه علوم تجربی نتیجــه چنین جهان‌نگری‌ای اســت. وقتی علوم تجربی رشــد می‌کند طبعا تکنولوژی و فناوری هم رشد می‌کند.

به ایــن اعتبار می‌تــوان گفت کــه جهان‌نگــری مدرنیته، جامعه صنعتــی و تکنولوژیک را به دنبال خواهد داشــت و این تکنولوژی که در تمدن مــدرن وجود دارد همه با چند واســطه متاثر از این هشت ویژگی مدرنیســم هستند. اگر البته این نکته قابل ذکر است که در اینجا این هشت ویژگی جهان‌نگری مدرنیته، به طور افراطی طرح شده‌اند تا قابلیت طرح یابند و بتوانیم شــرایط آرمانی انسان مدرن را ترسیم کنیم.

به این اعتبــار، هم فــرد می‌تواند به طــور ذومراتب مدرن شــود و هم جامعه می‌تواند ذومراتب مدرن باشد. بنابراین وقتی مدرنیته ذومراتب شد طبیعتا جمع بین «مدرنیته» و «دین» هم ذومراتب می‌شود.

با این ترسیم بســیار کلی از مدرنیته و بــا آنچه که تا بدینجا گفته شد، هدفمان آن بود تا بتوانیم پرسش از دو امــکان را عمیق‌تر فهم و درک کنیــم: پرســش از امکان تغییر، رشــد یا افول فرهنگی و پرسش از امکان فرهنگ‌سازی مدرن برای آموزه‌های سنتی!

به راســتی چگونه می‌توان از فرهنــگ تاریخــی بــه تاریــخ فرهنگ، گــذاری داشــته باشــیم؟ آیا کسی قــدرت خواهد داشــت تا جنبه‌هــای بی‌نهایــت این ابر انســان - فرهنــگ - پا به ســن گذارده را در طرح و برنامه‌های خود بگنجاند؟ چگونه می‌توان با استفاده از مولفه‌هــای فرهنــگ مدرنیته بــرای آموزه‌های سنتی زمینه‌سازی کرد؟

◆ نجات از قهقرا

بســیاری معتقدند که نمی‌توان جمع و ترکیبی از مدرنیته و تدین داشــت و لذا در نهایت به مراتب تشــکیکی به آن دست می‌یابیم. اما شاید بتوان آموزه‌هایی را یافت که خود به نوعی راه برون‌رفت از مدرنیته اســت. ایــن آموزه‌ها هر چند در سنت هم به آن اشاره شــده است اما در قرن اخیر به وضوح می‌توان دید که حتی کســانی که به دین تعهدی ندارنــد، از آن به عنــوان راه برون‌رفت از کشــمکش‌هایی عنــوان می‌کنند کــه مدرنیته با آن، انســان را بــه قهقرا کشانده‌است.

در یــک رویکرد کلی می‌تــوان گفت که نــگاه به منجی در مکتب تشــیع با مولفه‌های منحصر به فرد آن که موعود را معرفی می‌نماید، به اذعان بســیاری از شرق‌شناسان غربی که در مهــد مدرنیته رشــد کرده‌اند، به نوعی پاســخگوی حیرت و وحشت انسان در قرن حاضر است.

نکته

بازگشت به ایمان

امید به منجی انسان و چشم‌داشتن به مصلح برای نجات بشر، علاوه بر رویکردهای بشری انسان مدرن، گویی ایمان را یک بار دیگر در دل‌های می‌رویاند. همین عامل است که بعضی قرن اخیر را به نوعی بازگشت به ایمان و تسلیم دل نامیده‌اند و عده‌ای از روی تعصب بر آموزه‌های مدرنیته، آن را اندیشه پسامدرن معرفی کرده‌اند که طبق سیر تاریخی، باید پس از مدرنیته مطرح می‌شد. به هر حال موعود منجی، چه رویکرد پسامدرنی به آن و چه رویکرد بازگشت به آموزه‌های سنتی، به نوعی بخش بزرگی از آموزه‌های مدرنیته را به کناری وانهاده است. این وانهادن، به معنای بیچارگی انسان در مقابل راهکارهایی است که مدرنیته برای سعادت بشر ارائه کرده و می‌کند.

بازخوانی رابطه مهدویت و سینمای ما

آینـــــه آینـــــده

یاسر آیین

یکی از مشکلات اساسی‌ای که سینمای ایران از آن رنج می‌برد، افراط و تفریط در ارزیابی نسبت آن با مفاهیم دینی است. وجهه تکنولوژیک سینما و ظهور آن از غرب، باعث شده است که عده‌ای سرسازگاری با آن نداشته باشند، چه رسد به اینکه بخواهند مفاهیم دینی را در قالب آن، رسانه‌ای و در معرض دید مخاطب قرار دهند. عده‌ای هم بدون آشنایی با عمق و گستره موضوعات دینی و به صرف آشنایی با ابزار سینما دست به فعالیت‌هایی تحت عنوان دین می‌زنند که نتایج مطلوبی در پی ندارد. مفهوم موعود و تمام مسائل مربوط به آن، بخش مهم و راهبردی عقاید شیعیان را تشکیل می‌دهد که باوجود پتانسیل عظیمش تا حد زیادی مورد غفلت رسانه‌های تصویری قرار گرفته و آنگونه که انتظار می‌رفت، محصولات مرتبط با آن را نمی‌توان در سبد محصولات فرهنگی قابل عرضه یافت.



بعضی از آرا و برداشت‌ها متوجه این مساله است که سینما به شکل اساسی و ذاتی قابلیت مواجهه صحیح و اصولی با دین و آموزه‌های وحیانی ـ به گونه‌ای که دینداران می‌پسندند و نیکو می‌شمارند ـ ندارد. این طائفه از نظرات معمولاً به خاستگاه غربی و بیگانه سینما اشاره داشته و ضمن انتقاد از شکل غیراصولی و مبتذلانه ورود سینما به ایران که توسط افراد و عوامل بی‌دین یا ضددین صورت گرفته و به طور طبیعی نمی‌توانسته برآورده کننده مقاصد متعالی باشد، ناامیدانه بر ناهمگونی پیام دینی و سینما تأکید می‌کند.
در واقع چنین تصور می‌شود که سینما ساختارها و چهارچوب‌های خاص خود را دارد که علاوه بر ویژگی‌های فنی، به درونمایه‌های محتوایی آن هم راه یافته است؛ مواردی مانند نمایش جلوه‌های جنسی و خشن یا به‌کارگیری اهرم‌های تجاری و تبلیغاتی در آثار سینمایی از جمله این قوانین نانوشته سینمایی درنظر گرفته می‌شود که از اساس، مانعی جدی برای طرح پیام معنوی و متعالی ادیان ـ خصوصاً با درنظرگرفتن جزئیات و ریزه‌کاری‌های دیانت اسلامی و مذهب شیعی ـ تلقی می‌شوند.
در مقابل، طیف وسیعی قرار دارند که با هرگونه نگاه بدبینانه و حتی آسیب‌شناسانه با سینما مخالفند. جدا از بدنه هنرمندان سینمایی که عموما در این دسته قرار می‌گیرند، مدیران سینمایی ایران هم ـ با صرف‌نظر از اختلاف‌نظرات میان ایشان ـ از زاویه‌ای دیگر در این اردوگاه طبقه‌بندی می‌شوند. سینماگران علاقه‌مند نیستند که چارچوب‌ها و خط‌کشی‌های نامتداول و خارج از ادبیات و فضای سینمایی را معتبر بشمارند و از این‌رو بر استقلال سینما و ماهیت هنری آن تأکید کرده و توفیق فعالیت سینمایی را در جلب‌نظر حداکثری عموم مخاطبان جست‌وجو می‌کند.
طبیعی است که گفت‌وگو از معنویت دینی در این رویکرد یا به سیاستگذاری مالی مدیرانی که آثار سفارشی با موضوع دینی را می‌پسندند یا به طرح این مساله در هالیوود و تلاش سینماگران داخلی برای بومی‌سازی آنها در ایران مربوط می‌شود. البته مدیران سینمایی علاقه‌مندند تا به موفقیت سینمای ایران در مجامع بین‌المللی و اساساً این ادعا که سینمای ایران را به جهان معرفی کرده، توجه شود و از این منظر با برداشت ناامیدانه نسبت به سینما مخالفت می‌ورزند.
در چنین زمینه‌ای است که طرح مهدویت در سینما به عنوان پرداختن به ایده‌ای که می‌توان آن را عمومی‌ترین موضوع میان ذهنیت ایرانی دانست، به مساله‌ای اساسی تبدیل می‌شود.
این طبیعی بود که سینمای ایران پس از رخداد انقلاب اسلامی، محملی برای پیام دینی تلقی شود و به‌واسطه شرایط اجتماعی وخواست عمومی جامعه، پرداختن به آموزه‌های دینی در سینما رواج یابد. با وجود این، علاقه به طرح مهدویت در سینمای ایران از دو ناحیه ابراز می‌شود؛ ماجرای نخست از آنجا آغاز می‌شود که عده‌ای از دین‌ورزان، سینما را به عنوان یک ابزار کارآمد در جهت تبلیغ مضامین دینی قلمداد کرده و سعی می‌کنند با تسلط بر آن به رویای خود مبنی بر به تصویر کشیدن آنچه تا پیش از این در وعظ و خطابه جریان داشت، جامه عمل بپوشانند.
در این راستا ادبیات داستانی قرآن به واسطه آنکه محتوای نزدیک‌تری به بیان هنری داشته و از جذابیت دراماتیک کافی برای ساخت آثار سینمایی برخوردار است، موردتوجه قرار گرفته و این‌چنین است که نسخه تصویری قصص‌الانبیاء متولد می‌شود. این رویه در ادامه علاقه‌مند می‌شود که به داستان زندگی اولیا و امامان پرداخته و در نهایت به آستان مهدوی رسیده و درصدد برآید تا اثری شگرف در سینما خلق کند که دربردارنده عمق و عظمت محتوای نجات و فرجام زیبای جهان باشد.
ماجرای دوم زمانی شکل می‌گیرد که به‌واسطه شیوع موج فرجام‌شناسانه در آستانه هزاره سوم میلادی و تولید فیلم‌های آخرالزمانی هالیوود، عده‌ای از ایرانیان که دستی در سینما دارند به فکر ساخت نسخه‌های بومی این قبیل آثار می‌افتند. در واقع این ذهنیت به وجود می‌آید که وقتی آمریکایی‌ها به موضوع نجات و منجی و موعود پرداخته و این همه پیش رفته‌اند، چرا ما درباره موعود خود فیلم نسازیم و این‌چنین است که علاقه‌مندی دیگری نسبت به حضور مهدویت در سینما متولد می‌شود.
این علاقه‌مندی‌ها به تولیداتی هم انجامیده است و آثار سینمایی اندکی ـ مستقیم یا غیرمستقیم ـ به این مساله توجه داشته‌اند. اگرچه این توجه در نازل‌ترین وجود خود صورت پذیرفته و این آرزو را به وجود آورده که ای کاش هیچ‌گاه چنین توجهی صورت نمی‌گرفت.
فیلم قدمگاه به عنوان شاخص‌ترین نمونه‌ای که در زمینه توجه سینمای ایران به مهدویت از آن یاد می‌شود، مخاطب خود را با انبوهی از ابهام و پرسش تنها می‌گذارد. معلوم نیست که چه چیزی در این فیلم با مهدویت نسبتی برقرار کرده و آیا نمایش چند پرچم منقش به نام حضرت حجت(عج) یا برگزاری جشن در نیمه‌شعبان و جالب‌تر از آنها صدای شیهه و سم اسب در خلوت جوانی که تولدش با اتهام توأم است، می‌تواند مصداقی از پرداختن به مهدویت تلقی شود؟
به واقع مغالطه‌ای در این میان صورت گرفته و داستانی که در حاشیه آن، جشن نیمه‌شعبان و مراسمی که به‌مناسبت آن در هر سال برگزار می‌شود قرار دارد، به عنوان درونمایه فیلمی معرفی می‌شود که به مهدویت پرداخته است. حتی اگر مفهوم توسل را در این فیلم برجسته کنیم بازهم نمی‌توان به درستی مدعی شد که قدمگاه فیلمی درباره امام‌زمان(عج) یا مناسب مهدویت است.

> *اگر دغدغه پرداختن به موضوع مهدویت در میان اهالی سینماو فیلمسازان وجود داشت یا به حدی بود که در کنار عوامل مالی و فنی، انگیزه لازم برای تولید فیلم درباره مهدویت را فراهم می‌کرد، تاکنون شاهد آثاری در این رابطه می‌بودیم*

متأسفانه این انتظار شایع که پرداختن به مهدویت در سینمای ایران باید با شدت و سرعت زیاد پیگیری شود، با موانع و مشکلاتی روبه‌رو است. نخستین مشکل به ایده و پیام مهدویت مربوط می‌شود که ماهیتی ذهنی دارد. در واقع ظرفیت مواد خامی که درباره مهدویت در دسترس ماست، به واسطه سنت مکتوب آن بیشتر در ادبیات به ظهور رسیده و از آنجا که مفاهیم اسلامی در مقایسه با دیگر ادیان همچون یهودیت و مسیحیت از وجهه انتزاعی و روحانی بیشتری برخوردار است، آن‌چنانکه باید، فرآورده‌های تصویری معتنابهی درباره مهدویت به چشم نمی‌آید.
به تصویر کشیدن معارف و آموزه‌های مهدوی بیش از آنکه به دست سینماگران محقق شود، باید در حلقه ادیبان و داستان‌پردازان به دغدغه تبدیل شود تا امکان تبدیل تصویری آموزه‌ها و جایگیری آنها در فرم‌ها و قالب‌های متنوع هنری فراهم شود.
بنابراین می‌توان انتظار داشت تا زمانی که کمبود آثار داستانی و روایی قوی و قابل ارائه که توانسته باشند ایده و پیام مهدویت را به‌خوبی فهم کرده و در تخیل ادبی به تصویر کشیده باشند احساس می‌شود، خبری از تولید فیلم‌های شاخص در این زمینه نخواهدبود. اینجاست که شاید بتوان نوک پیکان تقصیر را به سوی کسانی کشاند که ضمن انس با آموزه‌ها و معارف مهدوی و آشنایی با آنها نسبت به ترجمه ادبی و هنری این ایده سستی می‌ورزند و در نتیجه دست داستان‌پردازان و سینماگران در این زمینه را خالی نگه می‌دارند.
این نکته به روشنی به اثبات رسیده که فیلم‌های برتر و ماندگار به فیلمنامه‌های قدرتمندی تکیه داشته‌اند که به‌خوبی از پس پرداخت موضوع و ایده برآمده و زمینه مناسب برای تولید تصویری را فراهم آورده‌اند. با این وجود حلقه میانی سینماگران و پژوهشگران همچنان خالی مانده و میان‌افزاری که بتواند عمق ایده مهدویت را به درستی درک کرده و سپس آن را به بیان ادبی و تصویری ترجمه کند، گمشده‌ای است که هنوز در سینمای ایران یافت نشده است.
مشکل دیگری که درباره پیوند مهدویت و سینما به نظر می‌رسد، وضعیتی است که در سپهر دغدغه و علاقه سینماگران ایرانی وجود دارد؛ اینکه فیلم شاخصی درباره مهدویت و آموزه‌های مربوط به آن به تولید نمی‌رسد، می‌تواند به این معنا باشد که اساساً دغدغه پرداختن به چنین موضوعی در میان اهالی سینماو فیلمسازان وجود ندارد. چه اگر این علاقه‌مندی وجود می‌داشت یا به حدی بود که در کنار عوامل مالی و فنی، انگیزه لازم برای تولید فیلم درباره مهدویت را فراهم می‌کرد، تاکنون شاهد آثاری در این رابطه می‌بودیم.
توجه سینماگران به مهدویت و ابراز علاقه به آن می‌تواند به تقاضای صادقی بدل شود که پیش پای داستان‌نویسان، فیلمنامه‌نویسان و پیش از آنها پژوهشگران و محققان نهاده شده و آنها را به خلق پیش‌نیازهای تولیدات بزرگی در این زمینه ترغیب کند. تجربه نشان داده که تلاش‌های خارج از فضای سینمایی برای طرح یک موضوع در سینما غالباً بی‌ثمر مانده یا آنکه به تولیدات سفارشی بی‌کیفیتی منجر شده که اگر حمایت‌های خاصی از آنان صورت نگیرد، توان بازگرداندن بخشی از هزینه‌های تولید در مرحله نمایش و اکران هم برای آنها متصور نیست. در سوی دیگر، این مساله هم به اثبات رسیده که توجه سینماگران به موضوعی خاص می‌تواند به خلق آثار متعددی در آن زمینه شود.
آنچه گذشت، مروری بر زوایای گوناگون موضوع است که تحقق آن، آرزوی مشترک جمعی از اهالی سینما و پژوهشگران دینی است اما وجود بعضی موانع و مشکلات مانع از دست‌یابی به این آرزو شده است.

نکته

سینما و مهدویت

سینما این قابلیت را دارد که به محملی نیرومند و موثر در تبیین و ترویج ایده مهدویت شود و بی توجهی به این موضوع در گذشته نمی تواند توجیهی برای غفلت از آن در آینده باشد. از سوی دیگر لوازم تولید آثار موفقی درباره مهدویت که هم حداقل های هنری و ساختاری سینما را در خود داشته باشند و هم از عمق و غنای کافی در ارائه محتوا برخوردار باشند، نیازمند ترجمه مفاهیم انتزاعی مهدویت به نشانه‌های متنی و تصویری زیباشناسانه‌ای است که امکان تولید سینمایی را فراهم آورند. درک توان و ظرفیت سینما در زمینه معرفی مهدویت از سوی عالمان و همچنین درک نیازمندی سینماگران به پژوهشگران و محتواپردازان مهدوی، ضرورتی است که به عنوان زمینه‌ای برای پیوند سینما و مهدویت احساس می‌شود.



نگاهی به نتایج راه‌یابی مفهوم مهدویت در فضای اینترنت

موعودگرایی در فضای مجازی

سیدعلی‌پورطباطبایی

در جهان مجازی، پدیده‌ها بر اثر کنش پدیده‌های جهان واقعی شکل گرفته و تغییر می‌کنند. در واقع جهان مجازی تا سر حد ممکن از جهان واقعی تاثیر می‌گیرد و سپس بر آن تاثیر می‌گذارد. در این میان پدیده‌هایی که در دنیای مادی با اقبال روبه‌رو شوند، در دنیای مجازی نیز رشد کرده و به گونه‌ای اثرگذار تبدیل می‌شوند. اعتقادات انسان‌ها جزو همین دسته به شمار می‌روند؛ دینداری، عقاید اقتصادی، عقاید سیاسی و از همه مهم‌تر اعتقاد به ماوراءالطبیعه هنگامی که پای خود را به دنیای مجازی باز کردند، با اقبال روزافزون کاربران روبه‌رو شدند. کاربران دنیای مجازی را به عنوان هدیه‌ای پذیرفتند که می‌تواند به آنها در حرکت به سمت اعتقادشان کمک کند. در این میان اجتماعات دینی در بسیاری از کشورها به علت پیشرو بودن در مواجهه با تحولات جدید، زودتر از دیگر پدیده‌های مشابه به دنیای مجازی اینترنت مهاجرت کردند. کلیساهای مجازی، وب‌سایت‌های تبلیغ اسلام و اتاق‌های گفت‌وگوی دینی مثال‌های خوبی از استفاده پیروان ادیان از اینترنت به شمار می‌روند.

شاید در ایران کمتر اتفاق بیفتد اما درخواست‌های جمع‌آوری اعانه برای انجام مراسم مذهبی نیز از ورای فیبرهای نوری به شکل کدهای صفر و یک می‌گذرند و در صندوق پستی یک دیندار منتظر می‌مانند تا او پس از انجام کارهایش، آنها را باز کند و سپس با چند کلیک، صدقه روزانه‌اش را برای انجام مراسم مذهبی یا کمک به بی‌خانمان‌ها واریز کند. این چنین هم در وقت صدقه‌دهنده صرفه‌جویی می‌شود و هم صدقه‌گیرنده می‌تواند اعانه را در اسرع وقت به شکل مادی درآورده و برای مثال به کودکان گرسنه آفریقایی اهدا کند.

از سوی دیگر استفاده از دنیای مجازی باعث تاثیر بر نفس پدیده‌های اعتقادی هم می‌شود. کسی که تا قبل از متصل شدن به شبکه، هر یک‌شنبه در کلیسا با جماعتی دیگر از دینداران نزدیک هم دعا می‌کرده است و عبادت جمعی خداوند را تحت رهبری یک عالم دینی تجربه کرده است، حالا بیش از پیش با فردی شدن این عبادت روبه‌روست. او دیگر به جای نشستن روی نیمکت‌های چندنفره که جایگاه هر کس براساس شأن اجتماعی‌اش مشخص می‌شده است، پشت رایانه می‌نشیند و از ورای یک اتاق چت اعترافات خودش را برای پدر بیان می‌کند. پدر مقدس نیز در داخل کلیسای مجازی نشسته است و به جای وعظ و خطابه برای جمعیتی منتظر، از صفحه کلید یا میکروفون بهره می‌گیرد و مشتاقان کلام خداوند را بهره‌مند می‌کند و در این حال می‌تواند به محتویات بشقاب غذای خودش هم توجه کند. در واقع عبادت خداوند همه جایی و همه مکانی می‌شود و دیگر لازم نیست برای این عبادت لباس مخصوصی پوشید.

بعد از گذشت مدتی، دیگر کلمات کتاب مقدس هم کم می‌آورند و پدر مقدس برای جلب توجه پیروانش و افزایش آمار بازدید وب سایت کلیسا، دست به نوآوری‌هایی می‌زند و کم‌کم شخصیتی دیگر از خود در دنیای مجازی ترسیم می‌کند؛ شخصیتی که به موازات آن خداوند جدید و مومنان جدیدی هم شکل می‌گیرند. در این دیدگاه مومنان کسانی هستند که ساعات بیشتری در وب سایت و اتاق چت کلیسای مجازی وقت صرف می‌کنند و در عین حال مبالغ بیشتری از کارت اعتباریشان وارد حساب کلیسا می‌شود. دیگر شرکت در مراسم واقعی مذهبی ارزش خود را از دست می‌دهد و مومنان به جای کتاب مقدس، رایانه‌های جیبی را مقدس می‌دانند.

هدف از بیان این مثال‌ها این بود که منافع و مضرات ورود بعضی از پدیده‌ها به دنیای مجازی را نشان داده، به بررسی توجه به مساله مهدویت در اینترنت بپردازیم.

هر فرد می‌تواند با ایجاد یک وبلاگ ساده، از یک طرف سوالات خود را درباره مساله مهدویت بپرسد، از طرف دیگر عالمان این رشته نیز می‌توانند با ایجاد وب‌سایت‌هایی اطلاعات مورد نیاز را در اختیار علاقه‌مندان قرار دهند و در عین حال به طور مستقیم سوالات ایشان را پاسخ دهند؛ ارتباطی متناوب و مستمر که سوالات بی‌پاسخ را به جواب رهنمون می‌شود و در عین حال پاسخ گیرنده را از مراجعه حضوری به پاسخگویی که ممکن است در یک مکان نباشد، بی‌نیاز می‌کند.

از سوی دیگر، بازگویی احساسات و دل‌گویه‌های یک منتظر در محیط اینترنت، باعث سبک شدن خود او و توجه دیگران به مساله مهم انتظار است. این بازگویی احساسات می‌تواند در صورت هدایت درست، به بیان وظایف و تکالیف یک منتظر و در عین حال تصحیح اعمال و رفتارهای او منجر شود. همچنین جمع‌هایی که از منتظران آشنا شده در دنیای مجازی شکل می‌گیرد، مانند بیشتر تشکل‌های برآمده از جامعه مجازی، موفق خواهد بود؛ چرا که در موقعیتی خاص حول یک محور مشخص شکل می‌گیرند و پس از یک کنش اجتماعی مشخص که می‌تواند سفری به جمکران یا یک گردهمایی کوچک باشد، جدا می‌شوند، بی‌آنکه مشکلات افراد گروه بر خود تشکل اثری بگذارد.

اما همچنان که مهدویت می‌تواند از جامعه مجازی به عنوان ابزاری خوب استفاده کند، به راحتی نیز در معرض تاثیر این رسانه قرار دارد. مجازی شدن بیش از حد ارتباطات، همان طور که دیگر معتقدان را تهدید می‌کند، این گروه را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهد. شخص در مورد کسی که با او ارتباط دارد، شخصیتی مجازی خلق می‌کند که در بسیاری موارد با شخصیت اصلی او فرق دارد. حال وقتی این شخصیت اصلی آشکار می‌شود، به جای نقد این شخص، نقد عقیدتی صورت می‌گیرد و دیگر اشخاص تصور می‌کنند که عقیده او اشتباه است نه شخصیت او!

احساس‌گرایی و دل‌گویه‌نویسی مفرط نیز آفت دیگر حضور مهدویت در اینترنت است. فرد به جای مطالعه عمیق در مساله مهدویت، به بیان احساسات خود روی می‌آورد و خود را منتظر واقعی می‌داند، در حالی که یک منتظر واقعی وظایفی نیز دارد و تنها وبلاگ‌خوانی یا دل‌نوشته‌نویسی نمی‌تواند یک منتظر را در انجام تکالیفش موفق کند. در واقع منتظر وبلاگ‌نویس از فهم عمیق مسائل مهدویت بدون مطالعات عمیق باز می‌ماند.

در عین حال وبلاگ‌نویسان به آفت دیگری هم دچار می‌شوند که در اینجا از آن با عنوان «کرامت‌گرایی» یاد می‌کنم. فرد به دنبال نقل کراماتی می‌افتد که بسیاری از آنها یا حقیقت نداشته و یا آن طور که نقل می‌شود، اتفاق نیفتاده است. این آفت نیز پرداختن به عمق مساله مهدویت را که خود یک طرح راهبردی است، با مانع روبه‌رو می‌کند.

از دیگر آفت‌هایی که گریبانگیر مهدی‌جویان در فضای مجازی می‌شود، آفت «بی‌عملی» است؛ بی‌عملی در واقع آفتی است پنهان. منتظر در عین حال که خود را در فعالیت‌هایی مانند اتاق‌های چت، وبلاگ‌نویسی و شبکه‌های اجتماعی غرق می‌بیند اما در عین حال کار مفیدی انجام نمی‌دهد. به قولی مانند مداحان اشکی می‌گیرد یا اشکی می‌ریزد اما همه چیز به همان اشک ریختن و اشک گرفتن خلاصه می‌شود و چیزی بر اطلاعات منتظر افزوده نمی‌شود و گامی نیز در جهت زمینه‌سازی ظهور برداشته نمی‌شود. گویی منتظر، در انتظار این است که مهدی(عج) و خدایش مانند موسی(ع) بروند و زمینه‌ها را مهیا کنند و سپس منتظر در سفره آماده ظهور بنشیند، نه تلاشی لازم است و نه عمل مثبتی.

> **بی‌عملی، آفتی است پنهان. منتظر در عین حال که خود را در فعالیت‌های اینترنتی غرق می‌بیند، کار مفیدی انجام نمی‌دهد. به قولی مانند مداحان اشکی می‌گیرد یا اشکی می‌ریزد اما همه چیز به همان اشک ریختن و اشک گرفتن خلاصه می‌شود و چیزی بر اطلاعات منتظر افزوده نمی‌شود و گامی نیز در جهت زمینه‌سازی ظهور برداشته نمی‌شود**

از دیگر آفت‌های مهدویت در فضای مجازی، نزدیک دیدن آخرالزمان آن هم به طور اشتباه است. تعیین وقت برای ظهور همیشه نفی شده است و کلام مشهور «کذب الوقاتون» راهنمایی ما در برخورد با تعیین‌کنندگان وقت ظهور است. اگر چه برای ظهور امام زمان(عج) علائمی متصور است، اما قرار نیست هر علامتی که دیده می‌شود، علامت قطعی ظهور باشد. متاسفانه بعضی از منتظران در مواجهه با آشفتگی‌های جهان معاصر، به سرعت احساس نزدیک بودن آخرالزمان و به تبع آن ظهور مولا را می‌کنند.

اینها آفت‌های منتظری بود که به راستی انتظار مهدی فاطمه(عج) را می‌کشد، اما بسیاری از شهروندان جامعه مجازی در انتظار منجی‌ای دروغین به سر می‌برند. برای منجی‌ای که در واقع منجی نیست فعالیت می‌کنند و در نهایت دعایشان به ظهور منجی حقیقی نمی‌انجامد. این عده آگاهانه و ناآگاهانه منجی‌ای دیگر را می‌جویند که در واقع منجی حقیقی نیست.

پیروان فرقه‌های انحرافی مانند بهائیت و هواداران مدعیان ارتباط با امام زمان(عج) از این جمله‌اند که فضای مجازی را جای خوبی برای رشد و نمو خود می‌یابند. این عده فضای قشنگی را تصویر می‌کنند و ادعاهای زیبایی دارند که در واقع سرابی بیش نیست و این سراب در فضای مجازی که خود بر پایه مجاز قرار دهد، نمود بهتری دارد.

نکته

دل‌نوشته‌های نیمه‌شب

طبیعت مساله موعودگرایی که با پذیرش دل‌های انسان همراه است، باعث شده است تا از هر وسیله‌ای برای تبلیغ آن استفاده شود. تبلیغ چهره به چهره، تبلیغ مکتوب و در نهایت تبلیغ در دنیای مجازی از ابزارهای مناسبی است که می‌تواند به کار گرفته شود. یک فرد معتقد به آمدن منجی، سعی می‌کند از تمام این ابزارها استفاده کند و اعتقاد خود را برای دیگران تشریح کند. تبلیغی مناسب که اگر با توجه به محدودیت‌های ابزار انجام شود، موثر خواهد بود. فضای مجازی اما فضای پیچیده‌ای است. اما اعتقاد یک منتظر واقعی این است که حضور مولا در همه جا قطعی است و هیچ فعالیتی حتی در حد یک وبلاگ کوچک یا دل‌نوشته‌های نیمه‌شب یک منتظر عاشق، بی‌پاسخ نمی‌ماند.

سیمای موعود در شعر معاصر

تو را من چشم در راهم

رضا اسماعیلی



«هنر و ادبیات» به‌عنوان عالی‌ترین شکل بیان احساس، زبان جان و آیینه روح است. به‌عبارت دیگر هنر پلی است که برقراری ارتباط با انسان‌های دیگر را به دلپذیرترین صورت آن ممکن می‌سازد. ما نیز به عنوان طلایه‌داران فرهنگ و تمدن اسلامی بر آن سر و سوداییم که با این زبان جهانیان را مخاطب خویش قرار دهیم و آنان را بر خوان ارزش‌های اسلامی فرابخوانیم. ما به عنوان یک «انسان مسلمان» و یک هنرمند آرمان‌خواه و رسالت‌مدار به آینده موعود چشم دوخته‌ایم؛ آینده‌ای که خورشید مهدویت در آسمان جهان می‌درخشد و مستضعفان به وراثت زمین برگزیده می‌شوند. بنابراین هنر و ادبیات ما باید از هم‌اکنون چشم به افق این آینده موعود بدوزد و هنرمندان ما برای رسیدن به قاف کمال چنین آینده روشنی، کمر همت ببندند.



اگر یقین و باور داشته باشیم که انقلاب اسلامی زمینه‌ساز انقلاب جهانی حضرت موعود(عج) است، آینده شعر و ادبیات انقلاب اسلامی را نیز باید در پیوندی استوار و ناگسستنی با این آینده روشن ترسیم کنیم.

درواقع با عنایت به فلسفه انتظار و آمادگی برای ظهور منجی بشریت، ما باید در عرصه شعر و ادبیات نیز شاهد باروری و شکوفایی شجره طیبه «هنر موعود» باشیم و راه را برای تحقق این آرمان بزرگ و مقدس هموار کنیم زیرا رسیدن به قله هنر موعود، همان آینده روشنی است که در انتظار شعر انقلاب اسلامی است.

«هنر موعود» دارای مؤلفه‌هایی است که از جمله عمده‌ترین آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- شعر و ادبیات موعود زمینی نیست. شجره طیبه‌ای است که ریشه در آسمان‌ها دارد. الهامی و وحی‌گونه است. حاصل سیر و سلوکی عارفانه و کشف و شهودی عاشقانه است.

۲- شعر و ادبیات موعود، هنری برآمده از شعور است. آینه معرفت، خودآگاهی و خداآگاهی است. از جهل، تعصب و خامی به دور است. محصول اندیشه و تفکری ژرف و ریشه‌دار است و در نتیجه ماندگار.

۳- شعر و ادبیات موعود، خلاف‌آمد عادات است و رسیدن به گونه‌ای از اجتهاد و بصیرت. گریز از «باری به هر جهت» روزمرگی و روزمره‌گی است. قدم‌زدن در عرصه‌های نوزایش، کشف و آفرینش است و گریز از رخوت، رکود و سکون.

۴- شعر و ادبیات موعود، محصول پیوند اندیشه و تفکر با تصویر و خیال است ولی در بند تخیل نیست. زیباست ولی زیبامدار نیست. هنر موعود زیبایی را در خدمت «تعهد» و «رسالت» می‌خواهد.

۵- شعر و ادبیات موعود، آینه تجلی حقیقت و سرچشمه بصیرت است. خواهان نقد «سیرت» است، نه صورت. در تنور ابهام برآمده از جهل نمی‌دمد و سرمایه آن، حرف‌هایی است که برای نگفتن دارد.

۶- شعر و ادبیات موعود، هنری است با دو بال «عدالت» و «آزادی»، پاسداری کرامت‌های انسانی است. با مردم است، نه بر مردم.

۷- شعر و ادبیات موعود در سودای اشتهار، دل به افسون قبول خلق نمی‌سپارد بلکه در گمنامی خلوص، چشم به قبول حضرت حق (عزوجل) می‌دوزد.

۸- شعر و ادبیات موعود «قربه الی الله» است. به دنبال «وصل» است، نه خواهان «فصل». به دنبال جان جان است، نه در سودای آب و نان. هنر موعود چشم به تحسین حضرت حق دوخته است و غیر از حضرت دوست، صله‌ای قبول نمی‌کند. چنان که حضرت لسان الغیب حافظ شیراز – که رحمت خدا بر او باد – گفته است:

گرچه گرد آلود فقرم، شرم باد از همتم / گربه آب چشمه خورشید، دامن تر کنم



«موعودیه» یا شعر مهدوی یکی از زیرشاخه‌های شاخص شجره طیبه شعر و ادب آیینی است که همچون دیگر زیرشاخه‌های ادب آیینی همچون توحیدیه، شعر نبوی، علوی، فاطمی، عاشورایی و رضوی، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، سخت مورد توجه و استقبال شاعران قرار گرفت ولی قضاوت در مورد میزان کامیابی شاعران در این حوزه کار دشواری است و جای «اگر» و «اما» دارد چراکه در حوزه شعر آیینی، مضمون‌یابی مثل عرصه «آزاد سروده‌ها» صرفا یک کار ذوقی و سلیقه‌ای نیست و شاعر نمی‌تواند در این عرصه به مدد خلاقیت و نبوغ ادبی خویش به هر مضمون غریب یا خوشایندی چنگ اندازد.

در این وادی شاعر باید مقید به ادب و آداب اسلامی و آراسته به سلوک قرآنی باشد و در دایره آموزه‌های مبتنی بر دین و برگرفته از قرآن و سیره معصومین(ع) حرکت کند. به تصویر کشیدن سیمای بزرگان دین در شعر آیینی باید تا حد امکان منطبق بر سیره عملی و سلوک ایمانی و قرآنی آن بزرگواران باشد. فرایند خیال‌پردازی و پرواز ذهنی شاعر در این وادی، باید اندیشیده و رسالت‌مندانه باشد تا بتواند چهره‌ای واقعی، بی‌تحریف و پیراسته از خرافات را از خاندان رسالت به تماشا بگذارد. سیمایی روشن و زلال که قابلیت الگوبرداری از آن برای زندگی انسان معاصر وجود داشته باشد.

با عنایت به دقیقه‌ای که گفته شد، شاعر آیینی نمی‌تواند و «نباید» افسار ذهن و زبان خود را تنها و تنها به دست خیال وحشی بسپارد و همچون سایر عرصه‌ها بر طبل «خلاف آمد عادت» بکوبد و خواهان «سعادت» باشد. زیرا در این عرصه، شاعر بر مسند انبیا و اولیای الهی که رسالتشان اصلاح‌گری و تربیت نفوس است تکیه زده است، از همین روست که گفته‌اند:

تا نکند شرع تو را نامدار / نامزد شعر مشو زینهار!

آری، مقام شاعر در این وادی، مقام سخنگوی یک مکتب و آیین است و سخنگو در مقام سخنگویی نمی‌تواند و نباید بیان‌کننده مواضع و دیدگاه‌های شخصی خویش برای پیروان و سالکان آن مکتب باشد. اگر در عرصه‌های دیگر می‌توان بدون هیچ «آداب و ترتیبی» سخن گفت، ادب اسلامی در اینجا حکم می‌کند که «ادب و آداب» را به جا آورد و آنگونه ظاهر شد که «معشوق» می‌خواهد. عرصه شعر آیینی، مقام خودبینی، خودرأیی و خودخواهی نیست، مقام ذوب شدن در معشوق و رسیدن به قله «فنافی‌الله» است. در این وادی، دیگر «من» و «منیتی» نیست و هرچه هست «او»ست و دقیقا رمز سربلندی و رستگاری شاعران اصیل آیینی هم در همین نکته دقیق ظریف نهفته است، چنان که «هلالی جغتایی» می‌گوید:

جایی رسیده‌ایم که از خود گذشته‌ایم
از خود گذشته‌ایم و به جایی رسیده‌ایم



یکی از مضامین محوری و برجسته‌ای که در موعودیه‌ها مورد توجه بیشتر شاعران قرار گرفته، ترسیم سیمای حضرت به عنوان آخرین امید و «آخرین منجی» است. این مضمون ریشه در آیات و روایات قرآنی دارد، چنان که در حدیثی از پیامبر اعظم، حضرت رسول اکرم(ص) می‌خوانیم که:

«زمین پر از ظلم و دشمنی گردد، سپس مردی از خاندان من خروج می‌کند تا آن را پر از عدل و داد گرداند، همچنان که از دشمنی و ظلم پر شده باشد».

در فرازی از دعای ندبه هم چنین می‌خوانیم:

«کجاست آنکه شوکت ظالمان و زورگویان را بشکند؟ کجاست دروکننده شاخه‌های گمراهی و اختلاف؟»

تاکید بر «عدالت» و «عدالت‌گستری» جز ذات انقلاب جهانی حضرت موعود(عج) است و بیان‌کننده این حقیقت غیرقابل انکار که با ظهور حضرت، تاریخ ورق می‌خورد، دوران حاکمیت مستکبران و جهانخواران به سر می‌رسد، شب سرنگون می‌شود و صبح صادق «عدالت» بر گستره گیتی خیمه می‌زند:

یاالهی! مهدی‌ام از غیب آر / تا جهان عدل گردد آشکار
(عطار نیشابوری)

طاهره صفارزاده هم که نام بلند او با «شعر نو دینی» روزگار ما پیوندی ناگسستنی دارد و نسل امروز او را بیشتر با عنوان «شاعر اندیشه» و «شاعر بیداری» می‌شناسند، در «انتظار سروده»ای تأمل‌برانگیز و اندیشمندانه، حضرت قائم(عج) را وارث ذوالفقار علی(ع) معرفی می‌کند و با قاطعیتی برخاسته از یقین می‌گوید:

... می‌آیی
و ذوالفقار را باز می‌کنی
و ظلم را می‌بندی
همیشه منتظرت هستم
ای عدل وعده داده شده



بی‌هیچ گونه اغراقی باید گفت که «شعر انتظار»، شعر اعتراض است؛ شعری که به اقتضای ذات عدالت‌خواهانه خود، همواره بر «وضع موجود» می‌شورد و به «افق موعود» اشاره می‌کند. شعر اعتراض، شعری است که داعیه پیکار با ظلم و بی‌عدالتی، زشتی و پلشتی، نامردی و نامردمی را دارد و به دنبال بسترسازی برای استقرار حاکمیت «الله» بر جهان و بنیانگذاری «جامعه توحیدی» است و اما لازمه اعتراض به وضع موجود، ترسیم آینده موعود است. اینکه ما بدانیم اکنون در چه نقطه‌ای قرار داریم و مطلوب ما رسیدن به کدامین نقطه و فتح کدامین قله است؟ مسلما رسیدن به چنین بصیرتی نیازمند نقد و آسیب‌شناسی دین، جامعه و جهان است.



> «شعر انتظار»، شعر اعتراض است؛ شعری که داعیه پیکار با ظلم و بی‌عدالتی، زشتی و پلشتی، نامردی و نامردمی را دارد و به دنبال بسترسازی برای استقرار حاکمیت «الله» بر جهان و بنیانگذاری «جامعه توحیدی» است



شاعران رسالت‌مدار شیعی همواره در طول تاریخ این دغدغه مقدس را داشته‌اند و شاخک‌های حساس آنان نسبت به انحراف حاکمان و دولتمردان و خارج شدن آنان از دایره «عدالت» واکنش نشان داده است. وقتی می‌گوییم «عدالت»، معنای عام و گسترده آن موردنظر است، یعنی عدالت در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی، دینی و اقتصادی. از این منظر فاصله گرفتن از ارزش‌های انسانی و اخلاقی و فرو غلتیدن در باتلاق عفن «زهد ریایی» و «تقدس مآبی» و ابتلا به بیماری ایمان‌کش «نفاق و تزویر» از نظر شاعران شیعی خطرناک‌ترین آفتی است که یک جامعه دینی را تهدید می‌کند؛ آفتی که حتی از بیماری‌های لاعلاجی مانند «وبا»، «طاعون» و «سرطان» نیز خطرناک‌تر و مرگ‌آفرین‌تر است زیرا نفاق چهره انسانی و الهی ما را مسخ می‌کند و بر ارزش‌های انسانی ما چوب حراج می‌زند.

در این میان، حضرت لسان‌الغیب حافظ شیراز که از او بحق می‌توان به نام شاعر «هنوز و همیشه» نام برد، از معدود شاعرانی است که در عصر فتنه مغول و حاکمیت نفاق و تزویر، با رندی، قلندری و هنرمندی تمام به نقد و آسیب‌شناسی جامعه دینی عصر خویش پرداخته و آیینه بی‌غبار روزگار خویش بوده است. آسیب‌شناسی هوشمندانه او در ابیات برگزیده زیر به خوبی آشکار است:

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو
حافظا! می‌خور و رندی کن و خوش باش، ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را
خرقه‌پوشی من از غایت دینداری نیست
پرده‌ای بر سر صد عیب نهان می‌پوشم
واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند
چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
خدا زان خرقه بیزار است صد بار
که صد بت باشدش در آستینی

شعر انتظار، جلوه‌گاه اعتراض، انتقاد، حرکت، تکاپو و بیداری است. شاعران شیعی انتظار را نه در نشستن و ایستایی، بلکه در برخاستن و پویایی معنا می‌کنند. شعر انتظار، شعر مردگی و بازدارندگی نیست، شعر زندگی و زایندگی است:

همیشه منتظرت هستم
بی آنکه در رکود نشستن باشم
همیشه منتظرت هستم
چونان که من
همیشه در راهم
همیشه در حرکت هستم
همیشه در مقابله
(طاهره صفارزاده)

البته نباید فراموش کرد که اعتراض برآمده از بطن مکتب انتظار، باید اعتراضی ایجابی و سازنده باشد، نه اعتراضی تخریبی و بازدارنده. در واقع اعتراضی که ریشه در «انتظار» دارد، اعتراضی از جنس «امر به معروف» و «نهی از منکر» است و هدف غایی و نهایی آن «افزایش ظرفیت نقدپذیری» جامعه برای حرکت به سمت اصلاحات اصیل اسلامی.



نکته

انسانم آرزوست

شعر مهدوی، باید تجلیگاه ارزش‌ها و کرامت‌های انسانی باشد و شاعر مهدوی به دنبال حقیقت گمشده‌ای به نام «انسان». زیرا تا زمانی که «حقیقت انسانی» ما ظهور نکند و به فعلیت درنیاید، حضرت موعود (عج) در پرده غیبت باقی خواهد ماند.

فلسفه بعثت پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز چیزی جز احیای مکارم اخلاقی نیست؛ یعنی تکریم انسان به عنوان «اشرف مخلوقات» و هدایت او در مسیر «انسان کامل» شدن و رستگاری. از همین‌رو شاعر آیینی باید تندیس «عزت نفس» و «مناعت طبع» باشد و هنگام سرودن و آفرینش ادبی از به کار بردن تعابیری که گوهر «عزت نفس» او را خدشه‌دار می کند، سخت بپرهیزد. اظهار خاکساری و فروتنی در مقابل خاندان رسالت کار پسندیده‌ای است، ولی این اظهار فروتنی باید در دایره آموزه‌ها و تعالیم دینی صورت گیرد و فراتر از آن مجاز نیست، چراکه پا بیرون نهادن از این دایره تعریف‌شده؛ یعنی حرکت در مسیری مخالف با رسالت انبیا و اولیای الهی.

پاسخ امن یجیب‌ها

به کوشش هادی اسماعیل نژاد



امیرحسین نیکزاد متولد اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۸ است و مجموعه شعری با نام «درآمدی بر چهارچوب» از او منتشر شده است.

زیارتنامه

غریبی در حرم سر در گریبان گناهانش
عرق می‌ریزد از شرمندگی چشم پشیمانش
نگاهی بر ضریح انداخت، مژگانش دخیلی شد
گلویش قفل شد، بغضی کلیدِ هرزِ دندانش
دلش آهو شد و گریان دوان شد در شبستان‌ها
کبوترها پریدند از رواق صحن و ایوانش
- «بخوان...»
بهتی طنین انداخت در خاموشی غاری
زیارتنامه را وا کرد، می‌لرزید دستانش
- «بخوان»
- «خواندن نمی‌دانم»
نمای روشنی از کوه...
سواد شهر مثل لکه‌ای چرکین به دامانش
ورق زد،... سنگ می‌بارید از هر بام و در اما
محمد مثل سیلی سنگ‌ها تسلیم جریانش
ورق زد،... خانه‌ای می‌سوخت در چشمی به در مانده
نگاهی از میان شعله‌ها در بند دستانش
ورق زد،... مسجدی خالی که پیچیده‌ست بی‌وقفه
سه شب فُزت و ربّ الکعبه در گوش شبستانش
ورق زد،... روی دوش ابرها تابوت خورشیدی
که ظلمت کرده از هر گوشه قصد تیربارانش
ورق زد،... گردبادی از میان صفحه‌ها برخاست
به هم زد دفتر تاریخ را حال پریشانش
زیارتنامه در دستش ترک خورد و بیابان شد
که هر سطری شکافی بود بر لب‌های عطشانش
زیارتنامه شلاقی شد و پیچید در پایش
و زنجیری که می‌گرداند در بازار و میدانش
و زنجیری که می‌چرخید و روی شانه‌ها می‌خورد
و شهری رد پای دسته‌ها در هر خیابانش
به خود آمد نشان از هیچ کس جز او نبود آنجا
ضریح از دور می‌تابید در چشمان حیرانش
سلامی داد، روی شانه‌اش حس کرد دستی را
نگاهی کرد، رفت از هوش در آغوش مهمانش



محمد صادق رحمانی پور متولد تیر ماه ۱۳۶۳ است و در دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشان، مهندس عمران شده است.

عطر باده

صباح عطر دل آویزِ باده می‌آید
نگاه کن که سفیری زِ جاده می‌آید
عطش به کامِ تحمل نگه، که فردایی
شفاءِ این دهِ آفت نهاده می‌آید

بخوان دعای فرج

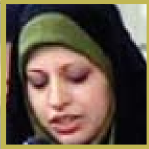
طلوع گشت و دلی گوش بر نوایِ فرج
هَزار مرثیه خواند نشانه‌هایِ فرج
دوباره فالِ سحرگاهی ام چنین آمد
عزیزِ گمشده باز آید از برایِ فرج
زِ آسمانِ نگاهی که ابر در ابر است
دوباره ریخت سرشکی که شد فدایِ فرج
طبیب کرده جوابم، طبیب جُرم نداشت
چگونه نسخه بپیچد، شود دوایِ فرج ؟!
سکوتِ پنجره راویِ یک حدیثِ غمیست
سواره‌ای نرسیده،... بخوان دعایِ فرج.



محمدرضا طاهری خرداد ماه ۱۳۶۳ در تهران متولد شد. او به تازگی اولین مجموعه شعر خود را با نام «سرفه‌های گرامافون» منتشر کرده است.

شعرهای هم داستان

وشعرها همه هم داستان من شده‌اند
سکوت کرده عزادار خویشتن شده‌اند
برای بردن نامت در این سکوت غریب
تمام روزنه‌های جهان دهن شده‌اند
جنازه‌های جهان تا غم تو را دیدند
سر بریده عشاق را بدن شده‌اند
تو مست رد شدی و در مقام هر قدمت
چه ریگ‌ها که شهیدان بی کفن شده‌اند
به شوق اینکه به یوسف دهند نسبت شان
چه جامه‌ها که همه پاره پیرهن شده‌اند
ببین چگونه به رقص آمدند این کلمات
که واژه‌های غم‌انگیزِ شعر من شده‌اند



نغمه مستشار نظامی متولد اسفند ماه ۱۳۵۹ است. از او پنج مجموعه شعر به چاپ رسیده است: ردپای روشنی، یک جرعه سیب، در طالعت ستاره زیاد است ماه نه!، ۱۴۲۰ سال پس از تو، در اوج غربت نارنج.

به خاطر ما ناشکیب‌ها

ای پاسخ گرامی امن یجیب‌ها!
تعجیل کن به خاطر ما ناشکیب‌ها
چشم جهان به چشمه ی دستان سبز توست
جاری شو از ورای فراز و نشیب‌ها
تکلیف انتقام شهیدان به دوش کیست؟
خون مسیح مانده به روی صلیب‌ها
برخیز و بزم شب زدگان را به هم بزن
ای آشنا به ندبه و اشک غریب‌ها
تعجیل کن به خاطر صدها هزار چشم
ای پاسخ گرامی امن یجیب‌ها!



سارا شهیدی متولد ۱۳۶۷ به تازگی اولین کتاب شعر خود با نام «موریانه‌ها می‌دانند» را به چاپ رسانده است.

مسیحا نیست

دلم گرفته تر از‌های و هوی اینجا نیست
در این هوای مه آلود غصه پیدا نیست
و با حلول نفس‌های آخرین مضمون
مسیح را به صلیب می کشند و ترسا نیست
از عشق و عاطفه، تفریق و ضرب در عبثیم
و محو راز پریدن که جز معما نیست
در این زمانه که هر چیز نام نان دارد
میان گندم و شعرم چرا اهورا نیست؟!
و از هجوم خیالم شقایقی رفته است
که بی فراز و فرودش ترانه زیبا نیست
و از چراغ سکوتش عبور آزاد است
عبور مخفی عابر که سیب حوا نیست
ببین ! هبوط همین شبدلان بی‌آئین
اسیر می‌شود آنکس که اهل اینجا نیست
می آید او که زمستان مرده ما را
دمش دهد دو، سه، صد جان... ولی مسیحا نیست



رقیه فیروزی متولد آبان ماه ۱۳۵۶ در است. او از شاعران سپیدسراست و همچنین پژوهشگر و نویسنده.

خلیل ما می‌آید

شبی در راه است،
شبی که فردایش را
صبحی فرا می‌رسد،
مثالِ آفتاب
آیا صبح‌مان نزدیک نیست؟
از همیشه‌مان که همیشه‌تر است،
نه ؟
از دیروز و امروزمان،
از هر روزمان
*
از خِیلِ خلیلان و بت شکنان،
خلیلِ ما می‌آید،
خلیلِ مخیلِ در خیالِ مخملی‌مان
*
تو به تنگنای این همه همهمه ننگر،
وقتی نگاری می‌آید،
که نشانی خانه‌مان را بهتر از خودمان می‌داند!
دوای دردمان را،
علاجِ زخم‌مان را،
همه چیزمان را می‌داند
و تو آن روز به این خیالِ امروزات،
که نه، مگر می‌شود که بشود؟!
قهقهه خواهی زد

حجتیه‌ای کیست، چه می‌گوید و چه می‌کند؟!

دیـــن‌داران خنـــثی!

ناصر مشفق

نه! هر کس از مولایمان، امام زمانمان، واسطه فیض هستی، حضرت صاحب الزمان[عج]، دم زد، حجتیه‌ای نیست! هر کس هم که با ترویج جریانات فکری انحرافی مانند وهابیت، بهائیت و مارکسیسم مبارزه کرد، انجمنی نیست! راستی پس جرم انجمنی‌ها چیست؟! مگر جز این است که اینان به همین ویژگی‌ها و اقدامات مشهورند؟ آیا نگاهی بدبینانه درباره حجتیه‌ای‌ها وجود داشته و خطر آنان بزرگ‌نمایی شده است؟! آیا این تفکر اصلا خطری برای جریان اصیل اسلامی محسوب می‌شود؟! راستی! آیا نباید با جریانات وهابی و بهائی که دارند فکر جوانان شیعه را منحرف می‌کنند مبارزه کرد و علیه آنان روشنگری نمود؟! عمده ما مذهبی‌ها، به دلایل مختلف تربیتی و فکری و تاریخی، از تشخیص رنگ‌های ظاهراً مشابه، عاجزیم و این یعنی خطر به دام فکر انجمنی افتادن. آری! انجمن حجتیه اگر یک تشکیلات منسجم فعال نباشد -که هست- نمادی از یک نوع فکر مذهبی نسبتا رایج است که باید برای درمان آن فکری اساسی کرد. قبل از هر چیز باید بدانیم که انجمنی‌ها چه می‌کردند و چه باوری داشتند و حال نیز چه می‌کنند؟ خدا را چه دیدی شاید ما نیز انجمنی بودیم!!

◆ حجتیه‌ای‌ها چه می‌کردند؟

به یمن(!) برنامه‌های بلندمدتی که غربی‌ها برای ایران در دستان شاهنشاهان شیفته غرب نوشته بودند، جریانات مختلفی در ضدیت با اسلام و به ویژه روحانیتی که در چند اقدام مهم از جمله تحریم تنباکو، ضرب شستی نشان داده بود و توان بسیج عمومی خود را به نمایش گذارده بود، پیش‌بینی شده بود که از جمله آنها ایجاد مکاتب انحرافی و تخدیری بود. عوام‌زدگی و خرافات را وارد ماجرای کربلا کرده بودند و منجیان دروغینی چون باب و بهاء را نیز ساخته بودند تا به ترتیب، قیام حسینی و انتظار مهدوی را در شیعه مخدوش کنند. در این میان، عده‌ای دلسوز دین، به میان آمدند تا به مقابله فکری با بهائیت که با حمایت رژیم، هر روز قدرت بیشتری می‌گرفت، بپردازند. آنان خود را پیروان حقیقی حضرت حجت[عج] می‌دانستند و با این مکتب دروغین و مهدویت قلابی، سر مبارزه برداشته بودند. آیا این کار خطا بود یا برعکس، امری مقدس و مبارزه‌ای الهی و تکلیفی که هر مسلمان مؤمنی بر دوش دارد؟!

از قدیم کینه اهل سنت هم در دل اینها وجود داشته و هم‌اکنون که وهابیت، تکاپوی بیشتری می‌کند، وجهه همت این برادران، وهابیت‌ستیزی است که بعید است در این مورد، مخالفی وجود داشته باشد! بعد از انقلاب هم که غوغای مارکسیست‌ها بالا گرفته بود و دانشگاه‌ها به قبضه گروهک‌های آنان درآمده بود، نقد مارکسیسم در دستور کار انجمنی‌ها قرار گرفت! تا اینجای اقدامات روشنگرانه ایشان ضد جریانات انحرافی مذکور به‌نظر مشکلی نداشته است؟!

اگر کسی بخواهد آنان را به عقب‌ماندگی هم متهم کند کاملا در اشتباه است چرا که انجمنی‌ها اتفاقا سعی می‌کردند دانش‌آموزان و دانشجویان تیزهوش و درسخوان را جذب کنند و به تعلیم علوم جدید هم تاکید داشتند و در میان‌شان کم نبود از دکتر و مهندس! پس اتفاقا مدرن بودند و نه عقب‌مانده! پس مشکل کجا بود؟! چرا انقلابی‌ها و امام[ره] و شهیدداده‌ها با این جریان طوری برخورد می‌کردند که گویی خاری در چشم‌اند و استخوانی در گلو؟! کدام طرف اشتباه می‌کرد؟!

◆ به چه باور داشتند؟

اقدامات فوق‌الذکر که خروجی اصلی این جریان محسوب می‌شد مبتنی بر باورهایی بود که بعضی از آنها از این قرارند: حجتیه‌ای‌ها معتقدند که قبل از آنکه حضرت حجت[عج] بیایند کسی حق ندارد حکومت اسلامی تشکیل دهد و اگر بدهد هم فایده‌ای نخواهد داشت! از همین رو بود که با شاه هم مشکل خاصی نداشتند؛ یعنی به عبارتی حاکم که باشد و حکومت چه، برای‌شان خیلی فرق ندارد. مهم این است که دینمان را حفظ کنیم و خودمان را آماده کنیم تا وقتی حضرت ظهور کردند به ایشان بپیوندیم و برای برقراری حکومت عدل جهانی تلاش نماییم. از همین رو بود که به سیاست هم کاری نداشتند و در آن دخالت نمی‌کردند. بر همین اساس، در مسائل فقهی دارای ابعاد اجتماعی، به رجوع به عامه فقها به عنوان نواب عام حضرت معتقد بودند و تبعیت از ولی فقیه را واجب ندانسته و به علمای خود رجوع می‌کردند و می‌کنند!

ویژگی‌های منتظران حقیقی را هم که از ایشان بپرسی و تکالیف او را که بخواهی خواهند گفت: «برای تعجیل در فرج آقا دعا کن! برای سلامتی آقا صدقه بده! دعای ندبه و عهدت ترک نشود و...» راستی مگر جز این است که اینها نیز جزیی از توصیه‌های دینی ما به مؤمنان عصر غیبت می‌باشند؟!

◆ مشکل کجاست؟

راستش همه ماجرا این نیست. اگر کسی واقعا بخواهد یک جریان فکری اصیل داشته باشد و در کارهایش نقد جریانات انحرافی را هم قرار دهد هیچ اشکالی ندارد اما به شرطی که شیعه‌گی‌اش را مخدوش نکند! یعنی چه؟! یعنی مصداق کسانی که در تپه‌های اطراف کربلا برای فرزند رسول خدا[ص] دعا می‌کردند و او را یاری نمی‌دادند چون حاکم وقت را نماینده خدا می‌دانستند یا ترسو و عافیت‌طلب بودند، نباشد که آن شیعه، شیعه قلابی است!

اینکه این جماعت را – مسامحتا- دلسوزان دین خواندیم بیراه نبود چرا که کم نبودند کسانی از آنان که حداقل پس از انقلاب به جریان مردم پیوستند و شهید دادند و انقلابی شدند. انصاف این است که باید حساب اقلیت فرصت‌طلب و مقدس‌مآب و خائنین آگاه را از غافلان و توابین و فریب‌خوردگان این جریان جدا دانست.

نباید این نکته مهم را هم فراموش کرد که نقد چنین جریاناتی بسیار سخت و ظریف است چرا که خودشان مذهبی و دین‌دار و مقید به شریعت‌اند و دغدغه‌شان نیز حفظ دین از انحراف است. راستی مشکل اینان کجاست و چرا حتی یک خطر محسوب می‌شوند؟! در یک جمله می‌توان پاسخ داد: «اولویت‌نشناسی!».

چقدر درد دارد وقتی جریان انقلابی به رهبری امام[ره] که در حال جذب جوانان برای مبارزه با منشأ فساد، یعنی حکومت شاهنشاهی است می‌بینند که جریانی شبیه خودشان – حداقل در ظاهر - جوانان مستعدی که هر کدام‌شان می‌توانند یک گام، فروپاشی ام‌المسائل را جلو بیندازند، به سوی خود کشانده و به مسائل فرعی و دست چندم مشغول می‌سازند و استعدادسوزی می‌کنند!

شاید در میان انجمنی‌های عاقل، کسی معتقد نباشد که ما باید فساد بیشتری بکنیم تا آقا بیایند ولی آیا اینکه معتقد باشی خود آقا باید بیاید تا امور را اصلاح کند و به جای اینکه مشغول شوی و در سطح کلان و نه فردی، راهی که قرار است ایشان بپویند را بپویی و به رفع فساد و علل آن از جهان بپردازی، سکوت کنی و به قول خودت منتظر آقا شوی! خود، نوعی کمک به گسترش ظلم و فساد نیست؟!

آیا جز این است که تفکری که ظالمان و فاسدان از آن استقبال می‌کنند همین اندیشه انحرافی عدم جواز ورود به سیاسیات و اجتماعیات در زمان غیبت حضرت می‌باشد؟

انجمنی‌ها از آنجا که سکولار بودند ناگزیر بودند از جزیی‌اندیشی و اقدامات محدود فردی، لذا حاضر بودند علیه پپسی کولا که صاحبش بهائی بود اقدامات متعدد و متنوعی صورت دهند و هزینه‌ها کنند اما یک کلمه نپرسند که چرا حکومت چنین امتیازاتی را به این حضرات می‌دهد؟! ماجرا به طنز شبیه است، نیست؟! اما چرا؟!

آیا اینکه معتقد باشی خود آقا باید بیاید تا امور را اصلاح کند و به جای اینکه مشغول شوی و در سطح کلان و نه فردی، راهی‌که قرار است ایشان بپویند را بپویی و به رفع فساد و علل آن از جهان بپردازی، سکوت کنی و به قول خودت منتظر آقا شوی! خود، نوعی کمک به گسترش ظلم و فساد نیست؟!

این تقریر، نگرشی خوش‌بینانه بود ولی کدهای بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد حداقل بخشی از سران این جریان یا از حلقه فرصت‌طلبان دورو بوده‌اند و یا عافیت‌طلبان ترسو! چرا که بر اساس اسناد ساواک، به اندک تشر حکومت، دست‌ها را بالا برده و حرف‌گوش‌کن می‌شدند! مثلا در ماجرای تحریم چراغانی نیمه شعبان توسط امام[ره] برای اعتراض به حکومت، اینان به شدت در مقابل آن فعال شدند و جشن‌های مفصل و چراغانی‌های دوچندان کردند! و استدلال‌شان هم این بود که «شاه، شیعه است!» البته منکر این نمی‌شود شد که این استدلال از ذهن یک انسان مقدس‌مآب بی‌شعور دین‌نشناس نیز ممکن است تراوش کند.

قرآن سر نیزه هم گر چه توسط آگاهان بلند شد اما امثال همین ظاهربینان نادان را فریب داد! به‌راستی چه کسی می‌توانست گسترش مطربخانه‌ها و کاباره‌ها را ببیند و آن را هم به پای حکومت ننویسد و شاهش را شیعه مولا بداند؟! این حد از تجاهل طبیعی‌است؟!

در یک نگاه دقیق‌تر باید گفت که به نظر می‌رسد مبارزه انجمنی‌ها با بهائیت یا مارکسیسم و وهابیت نیز نوعی پاسخ به وجدان بیدار جوانان مؤمن مجذوب ایشان بود، چرا که او پس از آموزش‌های اعتقادی، با دیدن فسادها و ظلم‌های اطراف خویش، طبعاً احساس مسؤولیت کرده و دغدغه اقدام می‌یابد و حال، این حس مؤمنانه باید پاسخ داده شود که انجمن آن را در راهی انحرافی می‌سوزاند! وگرنه در بطن این نظریه مخدوش که ما تا قبل از حکومت حضرت مسؤولیتی نداریم، حتی همین نوع احساس مسؤولیت نیز قابل توجیه نیست!

آنچه مسلم است اینکه توقف فعالیت‌های انجمن در سال ۶۲ که ظاهرا به خاطر تبعیت از انتقاد امام[ره] از اینان صورت گرفت، یک تعطیلی صوری و ظاهری بود و بر اساس قرائن، این نوع نگاه، هنوز - حتی به صورت تشکیلاتی و ساماندهی‌شده- وجود دارد و در حال جذب نیرو و فعالیت است. از جمله جریاناتی که امروز، انجمنی‌ها به شدت در آن فعال‌اند دشمن‌سازی شیعه و سنی به اسم مبارزه با جریان منحرف وهابی است.

اینان چنانچه در اوایل انقلاب، خطر مارکسیسم را بیشتر از آمریکا که امام[ره] آن را شیطان بزرگ نامیدند، می‌دانستند و باز، جبهه‌ای فرعی و انحرافی گشوده بودند، اینک نیز دم از خطر برادران اهل سنت می‌زنند و آن را از خطر صهیونیسم بین‌المللی نیز بزرگتر می‌نمایانند! رسوایی اینان در ماجرای غزه و فلسطین بیشتر نمایان شد که می‌گفتند: کمک به فلسطینیان به خاطر سنی بودن آنها جایز نیست!!

اینجا بود که دقیقا هم‌کلام سران وهابی و بی‌دین سعودی و مرتجعین آمریکایی منطقه شدند و برای عاقلان مشخص شد که مجاهدان اسلام آمریکایی که از سر جهل یا خباثت، دشمنان فرعی و دروغین را اصلی و حقیقی می‌نمایانند، روزی، اینچنین روشن، با هم همنوا می‌شوند!

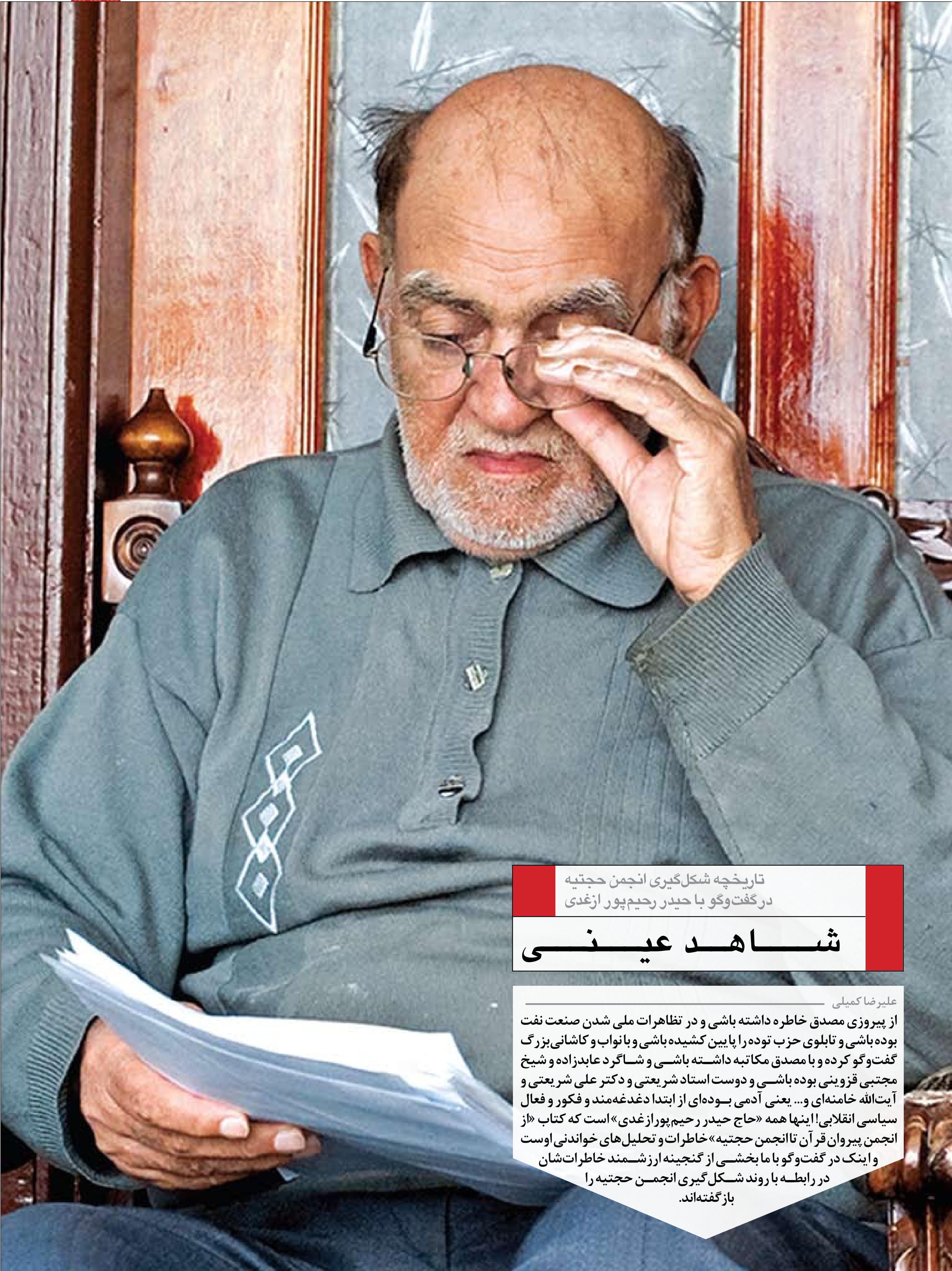
انجمن حجتیه، یک فکر و یک نوع نگرش غلط به دین است؛ دین خنثی و عافیت‌طلب و مقدس‌مآبی که گر چه برای مولایش قمه می‌زند اما پای هزینه دادن برای حفظ دین او و حقیقت و روح آموزه‌های شیعی نیست!

مواظب آنها و خودمان باشیم!

نکته

اولویت نشناسی!

مثل انجمنی‌ها مثل دکتری است که بیماری با قلبی شکافته و بدنی دارای چند زخم را نزدش آورده‌اند و او به جای رسیدگی به قلب او، زخم‌های بدنش را مداوا می‌کند. چنین آدمی در ظاهر در حال مداواست اما در حقیقت کار او ممکن است به مرگ بیمار منجر شود! اینکه بدانی حکومت و غرب، پشت سر بهائیت است و فرصت‌های متعدد اقتصادی و پست‌های کلان حکومتی را آگاهانه میان آنان پخش می‌کند اما به هر دلیل، چه ترس و چه حماقت، با او کاری نداشته باشی و انگشت اتهامت را سوی معلول‌ها بگیری، مصداق همین دکتری هستی که به فرعیات می‌پردازد و از اصل باز مانده است! آیا حجتی آشکارتر از این وجود داشت که با رفتن شاه کل بساط بهائیت و متعلقاتش برچیده شد؟!



تاریخچه شکل‌گیری انجمن حجتیه
درگفت‌وگو با حیدر رحیم‌پور ازغدی

شــــاهــــد عیــــنــــی

علیرضا کمیلی

از پیروزی مصدق خاطره داشته باشی و در تظاهرات ملی شدن صنعت نفت بوده باشی و تابلوی حزب توده را پایین کشیده باشی و با نواب و کاشانی بزرگ گفت‌وگو کرده و با مصدق مکاتبه داشته باشی و شاگرد عابدزاده و شیخ مجتبی قزوینی بوده باشی و دوست استاد شریعتی و دکتر علی شریعتی و آیت‌الله خامنه‌ای و... یعنی آدمی بوده‌ای از ابتدا دغدغه‌مند و فکور و فعال سیاسی انقلابی! اینها همه «حاج حیدر رحیم‌پور ازغدی» است که کتاب «از انجمن پیروان قرآن تا انجمن حجتیه» خاطرات و تحلیل‌های خواندنی اوست و اینک در گفت‌وگو با ما بخشی از گنجینه ارزشمند خاطرات‌شان در رابطه با روند شکل‌گیری انجمن حجتیه را بازگفته‌اند.

◆ تأسیس مهدیه

بنیانگذار نخستین مهدیه و انجمن پیروان قرآن، مرحوم حاج علی‌اصغر عابدزاده در کوچه باغ نادری در مشهد بود. مردی که کمتر از فقها، دانش دینی داشت ولی به اندازه هزار فقیه، به فقه و اسلام و ایمان مردم، خدمت کرد. چیزی نگذشت که مهدیه، فعال‌ترین و جذاب‌ترین مجتمع دینی شهر و مقبول عام و خاص قرار گرفت زیرا آنجا هم مدرسه و هم محل آموزش قرائت قرآن و شب‌های جمعه نیز، محل دعای کمیل و صبح‌های جمعه، دعای ندبه بود. برگزاری دسته‌جمعی مراسم دعاها در آن موقعیت، معنای دیگری داشت و کاملاً یک حرکت ابداعی و معنادار بود.

کمی بعد مستمعان دعای ندبه و کمیل به صدها نفر رسید و مهدیه، گنجایش چنان جمعیتی را نداشت. زیرا این حرکت پدیده‌ای بی‌سابقه بود و پیام واضح دینی، سیاسی داشت زیرا این انجمن پس از یک دوره مذهب ستیزی شدید، به‌احیای مذهب برخاسته بود و بنابراین برگزاری دعای کمیل و ندبه انجمن، تا آنجا به اقتدار و نفوذ مردمی عابدزاده افزود که برخلاف میل حاکمان بر سرنوشت امور دینی مردم و سازمان‌های رسمی که بر مسجد جامع گوهرشاد، تسلط رسمی داشتند، به علت استقبال وسیع مردمی، دعای کمیل و ندبه به مسجد گوهرشاد منتقل شد.

◆ گسترش و فراگیری

عابدزاده، هوشمندی که توانسته بود در رشته صنعت با تغییر ابتکاری در آینه‌های جیبی، تولید ثروت کند با تبدیل ابتکاری، واژه «تکیه» به «مهدیه» و واژه «هیئتی» به «انجمنی» و شعار جذاب پیروی از «قرآن» به جای پیروی از «اشخاص»، در عین حال که مشکل جدایی مردم از تکیه و هیئت و هیئتی‌ها را حل کرد، راه نفوذ دشمنان مهدیه را هم بست و جامعه دینی را از زیر یوغ وابستگانِ دربار بیرون کشید و چیزی نگذشت که مهدیه، بزرگ‌ترین مرکز مذهبی مقبول متدینین کشور و الگوی برگزیده شد و شهرت آفرید و شهرهای دیگر نیز از این اندیشه پیروزمند، به تقلید پرداختند و جنبش مهدیه‌سازی و گردهمایی‌ها و انجمن‌های مذهبی مردمی، همه جایی شد.

تیزهوشی عابدزاده از اینجا بیشتر آشکار می‌شود چون می‌دانست در آن شرایط، سیاست حاکم بر بسیاری از مجتمع‌های دینی یا احزاب سیاسی، در راستای منافع غرب است و به‌وسیله دربار و آخوندهای درباری متأثر از روشنفکرنمایانی که مغزشان تا آنجا رقیق شده که از بینی چکیده و کله‌هایشان، بیش از کدویی خالی نبود. عابدزاده با توجه به این حساسیت‌ها در مرامنامه انجمن، قید کرده بود که «مهدیه»، مخصوص آموزش‌های دینی و صرفاً یک نهاد آموزشی و درسی! است و افراد این انجمن، حق دخالت در خطوط و نهادهای سیاسی و اجتماعی دیگر را ندارند و با همین تاکتیک، با غرب و شرق و همه عوامل‌شان در ایران، قطع رابطه کرده و بهانه‌ها را از همه دشمنان گرفته بود.

◆ آغاز فعالیت سیاسی

همان عابدزاده که در اساسنامه برای افراد انجمن، دخالت در هرگونه حزب و سیاستی را ممنوع، قید کرده بود، همین که چهره سیاسی کشور درهم ریخت و در خراسان، قدرت و اعمال نفوذ کفایی طرفدار شاه کمتر می‌شد، تقیه را کنار گذاشت.

در آن ایام مرحوم کاشانی، نامه‌ای انقلاب برانگیز خطاب به شیخ محمود حلبی نوشت که در آن روزگار در حوزه مشهد، فقیه و متکلم ممتازی بود و حیثیتش به شاگردی نخودکی و میرزای اصفهانی و دوستی با همه فقهای موجه آن روز خراسان مانند مرجع عالی قدر سیدیونس اردبیلی، فقیه حائری، فقیه قمی، حاج شیخ‌هاشم و حاج شیخ مجتبی قزوینی و شیخ علی‌اکبر نوغانی تولیت مشروع مدرسه نواب، (فیضیه مشهد) و آقایان دامغانی، شیخ غلامحسین تبریزی و شیخ غلامحسین بادکوبه‌ای و دیگر بزرگان روز حوزه به کمال رسیده بود.

شیخ محمود حلبی، پس از رسیدن نامه آقای کاشانی برخلاف ضوابط حوزه آن روز، بدون هماهنگی با کفایی و دربار، به شیوه‌ای انقلابی، مردم را برای شنیدن اعلامیه تاریخی آیت‌الله کاشانی و گزارش مطالب سیاسی روز به مسجد جامع گوهرشاد فراخواند و با این کار، تعادل قوا را درهم ریخت و حوزه‌ای که بدون اجازه کفایی، نفس نمی‌کشید ناگهان احساس آزادی کرد.

مرحوم حلبی با آنکه می‌دانست مدرسه‌ها و هیئت‌های مذهبی مشهد، آگاهانه یا ناخودآگاه تحت سلطه هیأت مدیره وابسته به دربار هستند در آن سخنرانی، باب تازه‌ای گشود و مطالبه تاریخی و خطرناک مرحوم کاشانی را به مردم خراسان ابلاغ کرد و از همه هیئت‌های مذهبی و مجامع دینی خراسان درخواست کرد که آن شب سرنوشت‌ساز در مسجد گوهرشاد، تجمع کرده و آماده شوند تا منسجم و متحد در مقابل مخالفان اسلام و نهضت نفت، به پا خاسته و به دفاع از حریم اسلام برخیزند.

شیخ محمود حلبی، پس از رسیدن نامه آقای کاشانی برخلاف ضوابط حوزه آن روز، بدون هماهنگی با کفایی و دربار، به شیوه‌ای انقلابی، مردم را برای شنیدن اعلامیه تاریخی آیت الله کاشانی و گزارش مطالب سیاسی روز به مسجد جامع گوهرشاد فراخواند

◆ فلسفه دفاع از مصدق

فردای آن روز، مرحوم عابدزاده به وسیله دوستانی که در قم داشت از جمله آقای خزعلی و مرحومان شیخ محمد نوه‌نهاوندی بزرگ و انصاری منبری، از مراجع قم و به خصوص آیت‌الله فیض و آیت‌الله خوانساری کسب تکلیف کرد. زیرا آیت‌الله بروجردی، دخالت مستقیم سیاسی خود را از آنجا که مرجع تقلید بود به مصلحت نمی‌دانست و تقیه می‌کرد و آن‌گاه که عابدزاده، مجوز دخالت در سیاست را از مراجع قم هم دریافت، با این حجت شرعی، از سیاسی‌ترین‌ها شد.

عجیب اینکه حاجی عابدزاده و حاج شیخ محمود حلبی، باوجود روحیه محتاط و مقدسی که داشتند تا آخرین روز مبارزات یعنی ۲۸ مرداد ۳۲ با وجود همه درگیری‌های درون گروهی میان سران نهضت نفت، تا پایان، مصدقی ماندند و چون اعتراض کردیم پاسخ می‌دادند که اگر شاه، مصدق را از سر راه بردارد بقیه را یک لقمه می‌کند و امروز، مصدق، سنگر اولیه است.

گرچه اینان از برخی خطاهای مصدق به‌خصوص دموکراسی‌بازی‌ها و غربزدگی‌ها و اهانت‌هایی که اطرافیانش علیه کاشانی و نواب و روحانیت مبارز و اصیل می‌کردند و مصدق نیز سکوت می‌کرد، سخت رنج می‌بردند. البته ما بعدها دریافتیم که آن اهانت‌ها دست‌پخت راست‌های چپ نما و توده نفتی‌ها و ساواکی‌ها بوده ولی آنچه مصدق را هلاک کرد باورهای او به بعضی ارزش‌های غربی بود که دشمنان توانستند با افکندن یک پلاک به نام «فقیه مبارز کاشانی» بر گردن حیوانی در معابر، روحانیت و مراجع قم و مردم متدین را ملتهب سازند و پایگاه مردمی خود او هم، ضعیف شد.

اساسا، فراز و نشیب مبارزات و رفت و برگشت مبارزین، بسیار و گاه غافلگیر کننده بود؛ مثلا در دهه ۴۰ و ۵۰ ناگهان بزرگانی چون مرحوم میلانی، استاد مجاهد ما

حاشیه

دوره نخوت مذهبی‌ها

«انجمن پیروان قرآن» و «مهدیه» به جایگاهی از قدرت معنوی رسیده بود که خاص و عام، آن را تقدیس و سمبل تقوا و حافظ مرز و بوم معنوی و مادی کشور می دانستند و به‌راستی هم مهدیه، محل تهذیب و خودسازی جوانان خراسان و الگویی برای کشور و عابدزاده، مرادی مذهبی شده بود، زیرا حضرتش هوشمندانه و به تجربه، دریافته بود که در آن دوره، بسیاری تکیه‌ها و هیئت‌ها مورد اعتماد مردم نبوده و خلوت شده‌اند و در شرایطی که غیرمذهبی‌ها دارای گونه‌های بسیاری حزب و باشگاه مدرن شده و جوانان را جذب می کردند و مؤمنان، تشنه گردهمایی هستند و مساجد هم با القاء دشمنان، منحصر به نماز خانه شده و هر هیئتی هم که تأسیس می شد خودبه‌خود تحت نظر شیخ احمد کفایی قرار می گرفت، افشای کفایی هم تا دوران روشنگری‌های نهضت نفت به خاطر نسبت او به پدر مرجع و مجاهد و بزرگواری چون آخوند و برادر شهیدش فقیه شیخ محمد کفایی مشهور به آقازاده دشوار بود.

موج دوری از سیاست

موج مهدیه‌سازی و ایجاد انجمن‌های دینی و قرآنی و دعاهای ندبه به عنوان عکس‌العملی در برابر حسینیه‌ها و کارهای لغو برخی هیات‌ها که خودآگاه و ناخودآگاه در خدمت دربار و مطامع استعمار قرار گرفته بودند، به تقلید از عابدزاده در همه کشور، راه افتاد ولی متأسفانه از سال ۳۷ نیز همه بی‌خبر از پشت پرده به تقلید مهدیه خوشنام مادر، غیر سیاسی گشتند و مهدیه بزرگ تهران هم که به مدیریت مرحوم شیخ احمد کافی و طبق الگوی مشهد، ساخته شده بود با همین روش، شروع به کار کرد.

و مرجع بزرگ، پس از سال‌ها سابقه انقلابی، تغییر رویه دادند و از صف مبارزه، کنار کشیدند.

◆ شکست نهضت

در آغاز نهضت، با یک نامه مرحوم کاشانی و سخنرانی شیخ محمود حلبی، خراسان، دگرگون شد و طاغوتی که انگلستان به مدت ۲۰۰ سال آفریده بود چون یخی آب شد و در ۳۰ تیر هم طرح کودتای سرد و خطرناک غرب با حرکتی به آن سادگی نقش بر آب شد.

لیکن از فردای سقوط قوام به جای اینکه روشنفکران بی‌فکر و دین نمایان بی‌دین، حرکت تاریخی، زیبا و موفق آقای کاشانی را سرمایه وحدت قرار دهند، آنچنان بر فاصله‌ها افزودند که صلح گروه‌های سیاسی با یکدیگر، از صلح با دشمن، دشوارتر شد.

هنوز مرکب نامه کاشانی، خشک نشده بود که روزنامه شورش، ارگان تندروهای جبهه ملی که خط‌دهنده آن، دکتر حسین فاطمی بود، کاریکاتوری را از کاشانی پیشگام، در حال معاشقه با دالس کثیف نشر داده بود و من به قدری خشمگین شدم که اگر می‌توانستم فاطمی را که دوران نهضت، عبد خدایی ترور کرد و پس از کودتا، بعد از شکنجه‌های اشرف، شاه اعدام کرد با دست خود خفه می‌کردم.

به همین دلیل می‌گویم بعضی تا آنجا روشنفکر می‌شوند که مغزها زلال و از بینی‌ها می‌چکد و بعضی مؤمنان اشعری‌تر از اشاعره می‌گردند. آری این افراط و تفریط‌ها جوی را به وجود آورد که ملیون و متدینین آگاه، خار در چشم و استخوان در گلو به انتظار مرگ زودرس نهضت نشسته بودند.

◆ سرکوب و دستگیری منتقدان

از فردای ۲۸ مرداد، دستگاه سرکوب اطلاعاتی رژیم اندک‌اندک شدت عمل به خرج می‌داد. سازمان امنیت آمریکایی شکل گرفت و قامت به نابودی هرگونه مخالفی برافراشت.

سرآغاز به چند صد مارکسیست دوآتشه و جدی‌تر پرداخت و برخی را اعدام و برخی را ساواکی کرد و پس از آن، مجاهد صادق، نواب صفوی و سران فداییان اسلام را به بهانه تروری که انجام نشد، تیرباران کرد و جالب است بدانید وحشت دشمن از آنان به حدی بود که سفارت آمریکا از پیکر خونین آنان یکبار در تابوت و یکبار هم در گور تصویر گرفت و کارشناسان سازمان سیا بر سر جنازه‌اش آمدند تا مطمئن شوند زاپاتا کشته شده است.

کودتاگران چون از تهران، فارغ شدند به شهرستان‌ها و به ویژه به سراغ مشهد که یک پایگاه اصیل مبارزه و الهام‌بخش سراسر کشور بود، آمده و نخست چند نفر از کانون استاد شریعتی و بعد هم حاجی عابدزاده را بازداشت کردند. متاسفانه مرحوم عابدزاده با تهدید رژیم مبنی بر آزار و اذیت جوانان مهدیه، نه از ترس جان خود که از ترس آنان، پس از زندان از سیاست فاصله گرفت و اینچنین مهدیه نیز شکار حکومت شد و آنگاه بود که آگاهانه و به دست خودمان انشعاب کردیم.

◆ تاسیس انجمن حجتیه در فضای سکوت

اندک‌اندک وضع چنان شد که حلبی دانست با آن همه کینه کفایی دوباره به قدرت رسیده، دیگر اجازه هیچ گونه فعالیتی به او داده نمی‌شود و بنابراین مصمم گردید به تهران، مهاجرت و به حرکت تازه‌ای بپردازد و چون از پیش، با زیانباری بهائیت، آشنا و پس از ۲۸ مرداد می‌دید که تشکیلات زیرزمینی آنان با تکنیک‌ها و تاکتیک‌های تازه‌ای وارد حکومت می‌شوند تا آنجا که در آخرین روزهای حکومت شاه، نخست‌وزیر و بعضی از وزرا و نیز ساواک را در اختیار داشتند و خطرناک‌تر اینکه بهائیان، جاسوسان و عمال باوفای صهیونیست‌ها در ایران بودند، جهاد سیاسی پیشین را تبدیل به اجتهادی سیاسی کرده و تقیه را - نه برای حفظ جان- برگزید زیرا در آن دوران هرگونه مخالفت آشکار با حکومت را ناموفق و خودکشی و بیهوده می‌دید و همه دیدیم تا پیروزی انقلاب هرگونه فعالیت چریکی از ابتدا، شکست خورده و ناکام می‌بود.

> **رژیم شاه، نواب صفوی و سران فداییان اسلام را به بهانه تروری که انجام نشد، تیرباران کرد و جالب است بدانید وحشت دشمن از آنان به حدی بود که سفارت آمریکا از پیکر خونین آنان یکبار در تابوت و یکبار هم در گور تصویر گرفت و کارشناسان سازمان سیا بر سر جنازه‌اش آمدند تا مطمئن شوند زاپاتا کشته شده است**

لذا آقای حلبی با هم‌اندیشی آقای فلسفی که در آن روزگار، مطرود دربار نبود و یکی دو بزرگ دیگر و حمایت‌های آقای خوانساری، کمر مبارزه برای افشا و ریشه‌زنی بهائیت بربست و چون می‌دانست هیچ‌گونه مبارزه‌ای با دولت آن روز، میسر نیست با این تعهد که در سیاست روز، دخالتی نداشته باشد، اجازه تأسیس «انجمن خیریه حجتیه» را در شرایطی که همه مردم، حکومت را بی‌دین و غیر مردمی می‌دانستند از رژیم گرفت و حکومت برای کسب آبروی خود، چنین مجوزی را به ضمانت آیتا... خوانساری و آقای فلسفی و تعهد کتبی حلبی به عدم فعالیت سیاسی به او دادند و او آنچنان مفید، مشروع و هوشمندانه تا سال ۴۱ به پیش می‌رفت که اکثر مراجع حتی امام(ره)، اجازه مصرف وجوهات برای پیشرفت مبارزه با بهائیت به او می‌دادند.

کسانی که عقل و دین دارند و با جو دوران فترت و رکود سیاسی از سال ۳۲ تا ۴۲ آشنا می‌باشند می‌دانند که ساواک در این ده سال، کاری کرده بود که مردم دیندار و به‌خصوص روحانیت، دچار یک افت سیاسی بزرگ و توقف و سکته تاریخی شدند و مبارزات دینی آنچنان فروکش کرده بود که در همه کشور به جز گروهی کوچک از پخته‌مردان دین‌دار هوشمند و جوانان ملی مذهبی آن هم غیر آشکار و آنها نیز دائم منکوب و سرکوب و یا زندانی بودند، نَفَس کِشی در سپهر سیاست ایران باقی نمانده و یأس، همه را گرفته بود و فضا چنان مرده‌گونه بود که بسیاری از جوانان چون انقلابی می‌شدند، مارکسیست و یا التقاطی می‌گشتند.

اگر کسی فضای رخوت و یأس و بی‌حرکتی دهه پس از کودتای ۲۸ مرداد تا قبل از قیام امام(ره) را درک کرده باشد می‌داند که شیخ محمود حلبی با چه تدبیری توانسته بود در دهه فترت و توقف همگانی، انجمن حجتیه دهه نخست را آنچنان پربهره بنا کرده و جنبش جوانان مذهبی را دوباره، راه‌اندازی کند. البته پس از آغاز نهضت امام(ره)، انجمن حجتیه، کارکرد غلط و اساساً مفهوم دیگری یافت.




> **ساواک کاری کرده بود که مردم دیندار و به‌خصوص روحانیت، دچار یک افت سیاسی بزرگ و سکته تاریخی شدند و مبارزات دینی آنچنان فروکش کرده بود که در همه کشور به جز گروهی کوچک از پخته‌مردان دین‌دار هوشمند و جوانان ملی مذهبی آن هم غیر آشکار و آنها نیز دائم منکوب و سرکوب و یا زندانی بودند، نَفَس کشی در سپهر سیاست ایِران باقی نمانده و یأس، همه را گرفته بود**

◆ مبارزه علمی با بهائیت

انجمن حجتیه، ارتباطی با «انجمن پیروان قرآن» و «مهدیه عابدزاده» و دیگر انجمن‌ها و مهدیه‌ها نداشت، بلکه به عکس امروز که گروه مال‌اندوزشان، مالک دعای ندبه‌های پرهیاهو و پرهزینه و تجملی هستند، انجمن حجتیه آن روز با دعاهای ندبه و دیگر انجمن‌ها هم ارتباط چندانی نداشت. افراد انجمن حجتیه از نظر کمی و عددی، اندک و تا مدتی برای عموم، ناشناخته بودند لیکن از نظر کیفی به علت گزینش هوشمندانه آقای حلبی و مدیریت ایشان، افرادی زبردست در مباحثات و مناظرات دینی و مذهبی و به‌خصوص در مبارزه با بهائیت، دارای چنان توانی می‌شدند که حضیره‌القدس مرکز بهائیان، مکانی که با انواع تشویق و تطمیع‌ها، مردم را به جانب خود می‌کشاند، به همه نهادهای خود دستور داده بود که از گفت‌وگو و مناظره با اعضای انجمن حجتیه، پرهیز کنند. اگر رساله‌ای که مرحوم امیرپور در روزهایی که عضو انجمن بود نوشته است بخوانید با توان افراد مناظره انجمن حجتیه بیشتر آشنا می‌شوید.

◆ دعوای کوکا و پپسی!

شاید اولین مبارزه اقتصادی انجمن حجتیه با بهائیت، با گرفتن امتیاز کوکاکولا (گرچه به نام دیگر اشخاص) در مقابله با پپسی کولایی باشد که در انحصار بهائیان بود و این نخستین تله و طعمه‌ای بود که توانست شخصیت علمی و کلامی انجمن حجتیه را تبدیل به شخصیت اقتصادی سودجویانه گرداند و چون جنگ کوکاکولا و پپسی کولا، همه کسی و همه جایی گردید رهبر کنونی انقلاب که در آن روزگار، بیش از ۲۰ سال نداشتند برای ارشاد آنها فرمودند: «اینقدر بر سر پپسی و کوکاکولایی که سود هر دو به یک جیب می‌ریزد، درگیر نشوید.»

◆ انحراف انجمن

به پژوهشگران عزیز عرض می‌کنم که هرگز در پی شناخت انجمن حجتیه آن روز که دیگر وجود خارجی ندارد، نباشید که آن انجمن هم به مانند صدها حزب و انجمن و هیأت خوب و بد نیم‌قرن گذشته، اینک در قبرستان احزاب، آرامیده است بلکه باید با تأمل بیشتر به سیر منفی گروه طلحه و زبیری و ابوموسایی و نفوذی‌های انجمنی نمایی بپردازیم که پس از پیروزی انقلاب با هر وسیله‌ای در پی تحریف انقلاب اسلامی هستند زیرا انجمن برخلاف پندارهای ساده‌لوحانه از سال ۳۲تا سال ۴۲، موفق‌ترین جمعیت مذهبی بود.

چه می‌گویم؟ در آن دوران، هیچ جمعیت مذهبی و سیاسی فعال و آزادی نبود که انجمن حجتیه، بخواهد سیاسی باشد افسوس که انجمن بدون توجه به این مرض کشنده طلحه و زبیری از سال‌های ۳۸ به بعد غافل از اینکه تارهای سرطانی با آهستگی در جان بعضی از انجمنیان، ریشه می‌دواند، به کارش ادامه می‌داد و آن اندک هم که مرض را می‌دیدند و مریضان را می‌شناختند، فتنه را آن‌قدر بزرگ نمی‌دانستند که کشنده باشد و برای حفظ ساختار انجمن با گروه طلحه و زبیری مدارا می‌کردند.

اما با زندانی شدن امام خمینی(ره) و هیجان انقلابی، ضربه بعدی به جامعه بر سر انجمنی که تعهد به عدم دخالت در سیاست و عدم مبارزه با دولت! سپرده بود فرود آمد و متدینان را تا آنجا تکان داد که برخی از آنان که پیوندشان در فرهنگ علوی ریشه‌دار بود، از هر طبقه‌ای که بودند چه پیاده‌نظام و چه دست‌اندرکاران رشته‌ها و چه گردانندگان بالایی به طور انفرادی نه تشکیلاتی، از انجمن بیرون می‌رفتند ولی این سرریزها آن‌قدر نبود که لطمه‌ای به ساختار انجمن بزند بلکه پس از رهایی امام(ره) از زندان، خرسند از اینکه درگیر ماجرای زودگذری!! نشده‌اند که باعث تعطیل انجمن شود، به تدبیر خود، آفرین هم می‌گفتند.

زر زراره یا طلای طلحه

گروه مادی اندیش انجمن حجتیه، گرچه آقای حلبی، خود اهل دنیا نبود، فریب دشمن را خورده و پول را وسیله بهتری برای رسیدن به هدف! دانسته و مردان اقتصادی انجمن وارد بازاری که شاه می‌خواست یعنی بازار واردات اجناس پر درآمد تجملی شدند، غافل از اینکه پیروزی‌های قبلی از آن رو بوده است که خالصانه و با سرمایه زراره و هشام علیه بهائیت می‌جنگیده‌اند و طلاهای طلحه و زبیر، همواره مفسده آفرین و اسلام برانداز است.



بازخوانی سیر مواضع امام (ره) در قبال انجمن حجتیه

این نفهم‌ها نمی‌دانند چه می‌گویند

سیدامیدموذنی

اولین مواجهه حضرت امام (ره) با انجمن حجتیه به سال ۱۳۴۹ برمی‌گردد که آنان طی نامه‌ای به حضرت امام (ره) درخواست اجازه صرف وجوهات در فعالیت‌های اعتقادی برای مبارزه با بهائیت را کرده بودند. در آن زمان که دوران رکود مذهب محسوب می‌شد و فعالیت‌های دینی در انزوا قرار داشت، حضرت امام (ره) چنین پاسخ داده بودنـد: «در فرض مذکور، هم اقدامات آقایان مورد تقدیر و رضای خداوند متعال اسـت و هم همکاری و همراهی با آنها مرضی ولی عصر - عجل‌الله فرجه - اسـت و هم مجازند.» اما حدود یک سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۰ در پاسـخ به نامه آقای محمد علی گرامی، چنین نوشتند: «راجع به شخصی که مرقوم شده بود جلساتش ضررهایی دارد؛ از وقتی مطلع شده‌ام تاییدی از او نکرده‌ام و ان شاالله تعالی نمی‌کنم.» متاسفانه انجمنی‌ها بدون اشاره به این نامه، مساله اجازه صرف وجوهات از امام (ره) را بزرگنمایی کرده و پشت آن مخفی می‌شوند!

صبح ۱۴ فروردین ۱۳۶۷ مصادف با نیمه شعبان ۱۴۰۸، حضرت امام (ره) بحث مفصلـی را درباره معنای انتظار فرج داشتند و به نقد نگاه‌های غلطی که به این مساله وجود دارد، پرداختند و بدون نام بردن از انجمنی‌ها، مواضع غلط آنان را به نقد کشیدند: «بعضی‌ها انتظار فرج را به این می‌دانند که در مسجد، در حسینیه، در منزل بنشینند و دعا کنند و فرج امام زمان - سـلام الله علیه - را از خدا بخواهند. اینها مردم صالحی هستند که یک همچو اعتقادی دارند. بلکه بعضی از آنها را که من سـابقا می‌شـناختم، بسـیار مرد صالحی بود، یک اسبی هم خریده بود، یک شمشیری هم داشت و منتظر حضرت صاحب - سلام الله علیه - بود. اینها به تکالیف شرعی خودشـان هم عمل می‌کردند و نهی از منکر هم می‌کردند و امر به معـروف هم می‌کردند؛ لکن همین، دیگر غیر از این کاری ازشـان نمی‌آمد و فکر این مهم که یک کاری بکنند، نبودند.

یک دسـته دیگری بودند که انتظار فـرج را، می‌گفتند این است که ما کار نداشـته باشیم به اینکه در جهان چه می‌گذرد، بر ملت‌ها چه می‌گذرد، بر ملت ما چه می‌گذرد؛ بـه این چیزها ما کار نداشـته باشـیم، مـا تکلیف‌های خودمان را عمل می‌کنیم، برای جلوگیری از این امور هم خود حضرت بیایند ان‌شا الله، درست می‌کنند؛ دیگر ما تکلیفی نداریم. تکلیف ما همین است که دعا کنیم ایشان بیایند و کاری به کار آنچه در دنیا می‌گذرد یا در مملکت خودمان می‌گذرد، نداشته باشیم. اینها هم یک دسته‌ای، مردمی بودند که صالح بودند. یک دسته‌ای می‌گفتند که خب، باید عالم پر [از] معصیت بشود تا حضرت بیاید؛ ما باید نهی از منکر نکنیم، امر به معروف هم نکنیم تا مردم هر کاری می‌خواهند بکنند؛ گناه‌ها زیاد بشـود که فرج نزدیک بشود. یک دسته‌ای از این بالاتر بودند، می‌گفتند؛ باید دامن زد به گناه‌ها، دعوت کرد مردم را به گناه تا دنیا پر از جور و ظلم بشود و حضرت - سلام‌الله‌علیه - تشریف بیاورند. این هم یک دسته‌ای بودند که البته در بین این دسته، منحرف‌هایی هم بودند. اشخاص ساده لوح هم بودند، منحرف‌هایی هم بودند که برای مقاصدی به این دامن می‌زدند.

یک دسـته دیگری بودند که می‌گفتند؛ هر حکومتی اگر در زمان غیبت محقق بشود، این حکومت باطل است و برخلاف اسلام است. آنها مغرور بودند. آنهایی که بازیگر نبودند، مغرور بودند به بعضی روایاتی که وارد شـده اسـت بر این امر که هر عَلَمی بلند بشـود قبل از ظهور حضـرت، آن علم، علم باطل اسـت. آنها خیال کرده بودند که نه، هر حکومتی باشـد، در صورتی که آن روایات [اشاره دارد] که هر کس علم بلند کند با علم مهدی، به عنوان «مهدویت» بلند کند، [باطل است.]»[1]

حضرت امام (ره) دسـته‌های موجود که طیف‌های مختلفی از انجمنی‌ها را شامل می‌شـود نام برده و سپس به نقد مواضع ایشـان می‌پردازند. اینکه ایشـان در آخرین سال‌های عمر مبارک‌شان چنین احساس تکلیف می‌کنند که این جریان را به نقد بکشند، نشانگر حقیقتی تلخ است و آن زنده بودن این جریان و فعالیت آن در میان مذهبی‌هاست!

ایشـان در نقد این تفکر انحرافی می‌افزاینـد: «حالا ما فرض می‌کنیم که یک همچو روایاتی باشد، آیا معنایش این نیست که تکلیفمان دیگر ساقط است؟ یعنی، خلاف ضرورت اسلام، خلاف قرآن نیسـت، این معنا که مـا دیگر معصیت بکنیم تا پیغمبـر بیاید، تا حضرت صاحب بیایـد! حضرت صاحب که تشـریف می‌آورند برای چی می‌آیند؟ برای اینکه گسـترش بدهند عدالت را، برای اینکه حکومـت را تقویت کنند، برای اینکه فساد را از بین ببرند. ما برخلاف آیات شریفه قرآن دست از نهی از منکر برداریم، دست از امر به معروف برداریم و توسعه بدهیم گناهان را بـرای اینکه حضرت بیایند؟ حضرت بیایند چه می‌کنند؟ حضرت می‌آیند می‌خواهنـد همین کارها را بکنند. الان دیگر ما هیچ تکلیفی نداریم؟ دیگر بشـر تکلیفی نـدارد، بلکه تکلیفش این اسـت که دعوت کند مـردم را به فساد؟... نه شما دست بردارید از تکلیفتان، نه اینکه شما دیگر تکلیف ندارید.»[2]

نهایتا حضـرت امام (ره) ایـن تفکر را محصول دسـت پرنفوذ اسـتعمار در جوامع اسـلامی می‌دانند و با قبول اینکه شاید ما توان برقراری عدالت در سراسـر جهان را نداشته باشیم اما تکلیف از ما ساقط نیست، بیان می‌دارند: «اما مساله این است که دسـت سیاسـت در کار بوده؛ همان طور که تزریق کرده بودند به ملت‌ها، به مسلمین، به دیگر اقشار جمعیت‌های دنیا که سیاست کار شماها نیسـت؛ بروید سراغ کار خودتان و آن چیزی که مربوط به سیاست است، بدهید به دست امپراتورها. خب، آنها از خدا می‌خواستند که مردم غافل بشوند و سیاست را بدهند دست حکومت و به دست ظلمه، دست آمریکا، دست شـوروی، دسـت امثال اینها و آنهایی که اذناب اینها هستند و اینها همه چیـز ما را ببرند، همه چیز مسـلمان‌ها را ببرند، همه چیز مستضعفان را ببرند و ما بنشینیم بگوییم که نباید حکومت باشد، این یک حرف ابلهانه است، منتها چون دست سیاست در کار بوده، این اشخاص غافل را، اینها را بازی دادند و گفتند شما کاری به سیاست نداشته باشید، حکومت مال ما، شما هم بروید توی مسجدهایتان بایستید نماز بخوانید! چه کار دارید به این کارها؟

اینهایی کـه می‌گویند هر علمی بلند بشـود و هر حکومتی، خیال کردند که هر حکومتی باشـد این برخلاف انتظار فرج اسـت. اینها نمی‌فهمند چـی دارند می‌گوینـد. اینها تزریق کرده‌اند بهشان که این حرف‌ها را بزنند. نمی‌دانند دارند چی چی می‌گویند. حکومت نبودن، یعنی اینکه همه مردم به جان هم بریزند، بکشـند هم را، بزنند هم را، از بین ببرند، برخلاف نص آیات الهی رفتار بکنند. ما اگر فرض می‌کردیم دویست تا روایت هم در این باب داشتند، همه را به دیوار می‌زدیم؛ برای اینکه خلاف آیات قرآن اسـت. اگر هر روایتی بیاید که نهی از منکر را بگوید نباید کرد، این را باید به دیوار زد. اینگونه روایت قابل‌عمل نیسـت و این نفهم‌ها نمی‌دانند چی می‌گویند، هر حکومتی باشد حکومت [باطل] است! بلکه شنیدم بعضی از اشخاص گفته‌اند که خب با این وضعی که هست، الان در ایران هسـت، دیگر ما نباید تهذیب اخلاق بکنیم؛ دیگر غلط است این حرف‌ها! چیزی نیست دیگر حالا. حتما باید استاد اخلاق در یک محیطی باشد که همه مردم فاسدند، شرابخانه‌ها همه بازند و - عرض می‌کنم که - جاهای فسـاد همه بازند! اگر یک جایی باشـد که خوب باشـد، آنجا دیگر تهذیب اخلاق لازم نیست، نمی‌شود، باطل اسـت! اینها یک چیزهایی است که اگر دست سیاست در کار نبود، ابلهانه بود، لکن آنها می‌فهمند دارند چی می‌کنند. آنها می‌خواهند ما را کنار بزنند.»[3]

آخرین تعریض حضرت امام خمینـی (ره) به این جریان را هم باید در نامه تاریخی و ماندگار ایشـان به روحانیون معروف به «منشـور روحانیت» که در تاریخ سوم اسفند ۱۳۶۷ نگاشته شده است، جست‌وجو کرد. ایشان در آن نامه به واقعه تحریم چراغانی نیمه‌شعبان سال ۱۳۵۷ برای اعتراض به کشتارهای رژیم سـفاک شاهنشاهی اشـاره می‌کنند و مواجهه انجمن حجتیه‌ای‌ها با آن را توضیح می‌دهند:

«دسته‌ای دیگر از روحانی‌نماهایی که قبل از انقلاب دین را از سیاست جدا می‌دانستند و سـر به آستانه دربار می‌ساییدند، یک‌مرتبه متدین شده و به روحانیون عزیز و شریفی که برای اسلام آن همه زجر و آوارگی و زندان و تبعید کشیدند، تهمت وهابیت و بدتر از وهابیت زدند. دیروز، مقدس‌نماهای بی‌شعور می‌گفتند دین از سیاست جداست و مبارزه با شاه حرام است، امروز می‌گویند مسـؤولان نظام کمونیست شده‌اند! تا دیروز مشروب‌فروشـی و فساد و فحشا و فسـق و حکومت ظالمان برای ظهور امام (ره) زمـان - ارواحنا فداه - را مفید و راهگشـا می‌دانستند، امروز از اینکه در گوشه‌ای خلاف‌شرعی که هرگز خواست مسؤولان نیسـت رخ می‌دهد، فریاد «وا اسلاما» سر می‌دهند!

دیـروز «حجتیه‌ای»ها مبـارزه را حـرام کرده بودنـد و در بحبوحه مبـارزات، تمام تـلاش خود را نمودنـد تا اعتصاب چراغانی نیمه‌شعبان را به نفع شاه بشکنند، امروز انقلابی‌تر از انقلابیون شده‌اند! «ولایتی»های دیروز که در سکوت و تحجر خود آبروی اسـلام و مسـلمین را ریخته‌اند و در عمل پشت پیامبر (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت را شکسته‌اند و عنوان ولایت برایشان جز تکسـب و تعیش نبوده است، امروز خود را بانی و وارث ولایت نموده و حسـرت ولایت دوران شـاه را می‌خورند! راسـتی اتهام آمریکایی و روسی و التقاطی، اتهام حلال کردن حرام‌ها و حـرام کردن حلال‌ها، اتهام کشـتن زنان آبسـتن و حِلیّت قمار و موسـیقی از چه کسانی صادر می‌شـود؟ از آدم‌های لامذهب یا از مقدس‌نماهای متحجر و بی‌شعور؟! فریاد تحریم نبرد با دشمنان خدا و به سخره گرفتن فرهنگ شهادت و شهیدان و اظهار طعن‌ها و کنایه‌ها نسبت به مشروعیت نظام کار کیست؟ کار عوام یا خواص؟ خواص از چه گروهی؟ از به ظاهر معممین یا غیر آن؟ بگذریم که حرف بسیار اسـت. همه اینها نتیجه نفوذ بیگانگان در جایگاه و در فرهنگ حوزه‌هاست و برخورد واقعی هم با این خطرات بسیار مشکل و پیچیده است.»[4]

لحن تند ایشان و روحانی‌نما خواندن صاحبان این تفکر، نشان از خطر جدی آنان برای جریان اصیل مذهبی و انقلابی دارد و انحرافی‌بودن آن را به خوبی نمایان می‌سازد. امید که شاخص اصیل انقلاب یعنی اندیشه ناب اسلامی حضرت امام (ره) یاریگر ما در مواجهه با این جریان انحرافی باشد.

> دیروز «حجتیه‌ای»ها مبارزه را حرام کرده بودند و در بحبوحه مبارزات، تمام تلاش خود را نمودند تا اعتصاب چراغانی نیمه‌شعبان را به نفع شاه بشکنند، امروز انقلابی‌تر از انقلابیون شده‌اند!

نکته

عتاب امام خمینی (ره)

«به حسب رای این جمعیت که بعضی شان بازیگرند و بعضی شان نادان، این است که ما باید بنشینیم، دعا کنیم به صدام. هر کسی نفرین به صدام کند، خلاف امر کرده است؛ برای اینکه حضرت دیر می آیند! و هر کسی دعا کند به صدام؛ برای اینکه این فساد زیاد می کند، ما باید دعاگوی آمریکا باشیم و دعاگوی شوروی باشیم و دعاگوی اذنابشان از قبیل صدام باشیم و امثال اینها تا اینکه اینها عالم را پر کنند از جور و ظلم و حضرت تشریف بیاورند. بعد حضرت تشریف بیاورند، چه کنند؟ حضرت بیایند که ظلم و جور را بردارند؛ همان کاری که ما می کنیم و ما دعا می کنیم که ظلم و جور باشد! حضرت می خواهند همین را برش دارند. ما اگر دستمان می رسید، قدرت داشتیم، باید برویم تمام ظلم و جورها را از عالم برداریم. تکلیف شرعی ماست، منتها ما نمی توانیم. اینی که هست این است که حضرت، عالم را پر می کند از عدالت»

پی نوشت:

۱و۲و۳-صحیفه امام خمینی (ره)- جلد ۲۱-صفحات ۱۷-۱۳ هر سه مورد سخنرانی هم مربوط به سخنرانی ۶۷/۰۱/۱۴است که در اول متن ذکر شده

۴-منشور روحانیت (در متن ذکرشده)

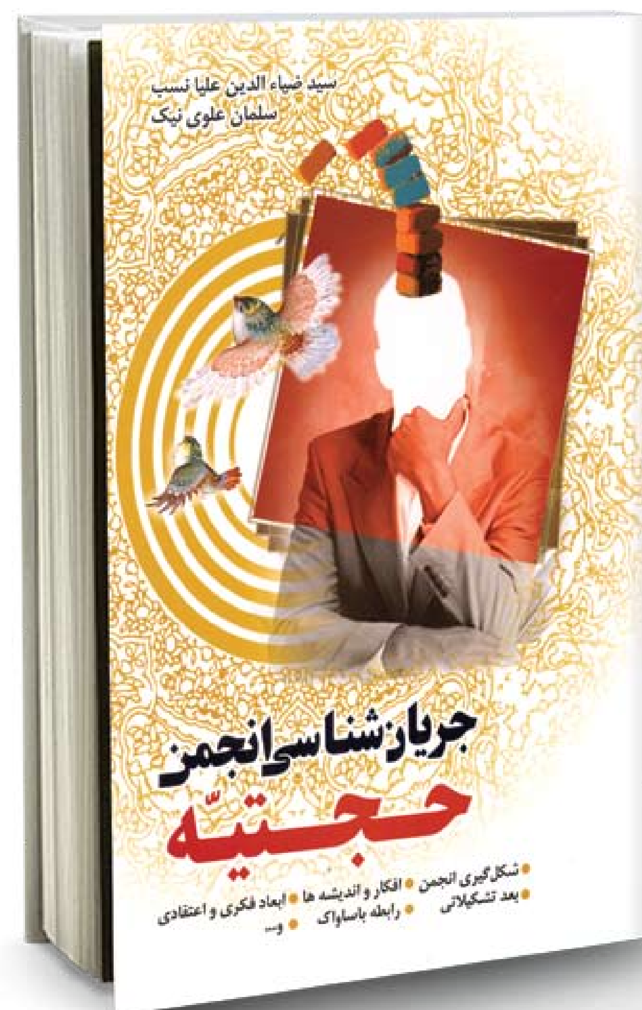
نگاهی به کتاب «جریان‌شناسی انجمن حجتیه»

انجمن نشستگان

علیرضا کمیلی

«در میان افرادی که در انجمن هستند، عناصری انقلابی، مؤمن، صادق، دلسوز برای انقلاب، مؤمن به امام(ره) و ولایت فقیه و در خدمت کشور و جمهوری اسلامی پیدا می‌شوند، همچنان که افرادی منفی، بدبین، کج‌فهم، بی‌اعتقاد و در حال نق‌زدن و اعتراض هم پیدا می‌شوند.» این جمله را به نقل از مقام معظم رهبری بر پشت کتابی که روی جلدش عنوان «جریان‌شناسی انجمن حجتیه» دارد و دو استاد دانشگاه، آقایان سید ضیاءالدین علیانسب و سلمان علوی نیک، آن را به رشته تحریر کشانده‌اند، می‌توان دید.





کتاب در ابتدا به دلیل آنکه اولا درباره انجمن حجتیه کم کار شده و بعد از انتشار کتاب «در شناخت حزب قاعدین زمان» - که اوایل انقلاب نوشته شد و سر و صدایی به پا کرد - و یکی دو کار نسبتا خوب دیگر، کار درخور دیگری وجود نداشت، با استقبال خوبی مواجه شد؛ هر چند به دلیل توزیع نامناسب، تیراژ کتاب از چند چاپ بالا نرفت.

اطلاق عنوان جریان‌شناسی به کتاب هم البته مسامحتا قابل پذیرش است، چرا که نویسندگان سعی کرده‌اند گونه‌های مختلف انجمنی‌ها از انقلابی تا ساکت و عافیت‌طلب و همچنین مخالف را مورد بررسی قرار دهند، هر چند کار کامل نیست و چه بسا سختی کار چنین اقتضا می کرده؛ چرا که نگاهی جامع به همه شعبه‌های فکری منشعب از انجمن نیازمند دسترسی مناسب به اسناد مختلف و کار میدانی وسیع است، در حالی که این کتاب از منابع موجود و مصاحبه‌ها و مقالات منتشر شده بهره برده و به نظر نمی‌رسد که برای کتاب، مصاحبه‌های خاصی صورت پذیرفته شده باشد. البته همین که همه منابع موجود بررسی شده‌اند به نقطه قوت کتاب تبدیل شده و آن را به عنوان گزارشی از هر آنچه مخاطب می خواهد درباره انجمن و انجمنی‌ها بداند، بدل کرده است. کتاب، با فصل شکل گیری انجمن حجتیه - که توضیح مختصری درباره آغاز فعالیت‌های آن است - آغاز شده و در فصل دوم که عنوان «عملکرد انجمن از بدو پیدایش» را دارد، به طور مفصل‌تری به فعالیت‌های انجمنی‌ها پرداخته است. حتی در بخشی از آن، جزئیات اسامی افراد و فعالیت شعبه‌های انجمن در شهرستان‌ها را هم مورد توجه قرار داده است که البته کلا به نظر می‌رسد این کتاب در نام بردن از افراد افراط کرده است.

«ابعاد فکری و اعتقادی انجمن» فصل سوم کتاب است و از همین رو در آن بخش نگاه حجتیه‌ای‌ها به انتظار و مهدویت، نقل و سپس نقد شده است و بعضی مستندات روایی آنان برای ادعایشان هم بررسی و رد شده است.

از نقاط قابل توجه این کتاب، توجه به «ساختار تشکیلاتی انجمن حجتیه» در فصل چهارم آن است. نام بردن واحدهای انجمن، برنامه‌های خاص آنان برای نفوذ در حوزه‌های علمیه و ادارات و آموزش و پرورش و تعهدات تشکیلاتی اعضا و لایه‌های آنان، مواردی هستند که در این بخش مورد توجه قرار گرفته‌اند که البته در صورت وجود منابع، جا داشت که مفصل‌تر هم مورد بررسی قرار گیرد. دو گانه بررسی «روابط انجمن با رژیم پهلوی» و نوع مواجهه آنان با «نهضت امام خمینی(ره)» فصل‌های بعدی کتاب را تشکیل می‌دهند و نهایتا نیز فصلی با عنوان «تحرکات اخیر انجمن حجتیه» قرار داده شده است که به برخی فعالیت‌های جدید صاحبان تفکر انجمنی پرداخته است و البته این بخش هم جای تکمیل بسیار دارد، چرا که انجمنی‌ها امروز فعالیت‌های رسانه‌ای و تشکیلاتی بسیار مفصلی دارند که باید درباره آنها تامل داشت.

از نقطه‌های جذاب کتاب، استناد پیاپی به صاحب‌نظران یا آشنایان نزدیک جریان انجمن حجتیه است. به عنوان مثال در چند جا از طیب - عضو فعال سابق انجمن که پس از انقلاب جزو توابین شد و به مخالفت با آنان هم پرداخت - نقل قول‌های جالب توجهی شده است، از جمله: «چون برای انجمن مبارزه با بهائیت مطرح است و رژیم منحط شاه به عنوان یک خطر عمده برای اسلام در بینش انجمن مطرح نیست، بنابراین انجمن گاهی اوقات برای مبارزه با بهائیت به مقاماتی که در رژیم گذشته صاحب نفوذ و قدرت هستند، متوسل می‌شود تا حدی که به مرز مقامات و شخصیت‌های رژیم شاه نزدیک بشود و به گونه‌ای آنها را متقاعد کند که بیایند و کمک کنند!».

داستان

بوی خوش

مهدی قزلی

لرزش‌های آرام اتوبوس نمی‌توانست او را از حال و هوایش بیرون بیاورد. خودش هم نمی‌دانست چه حالی دارد. نمی‌دانست که از دوری مدینه ناراحت اســت یا به نزدیکی مکه خوشــحال. شــاید خانه خدا را بهانه کرده‌بود برای اینکه بی‌احساس بودن نسبت به دوری از مدینه را توجیه کند. فکر می‌کرد آیا توانسته حق بقیع را ادا کند؟ چه شــب‌ها که کنار بقیع مات و مبهوت بدون اینکه اشکی از چشمش سرازیر شود، زیر نور کم اطراف قبرستان ساعت‌ها به گوشــه‌ای خیره می‌شد؟ نمی‌دانست از اینکه مثل مردها نمی‌توانست داخل قبرستان شود ناراحت بود یا از اینکه احساس خاصی نداشت؟

بغل دســتی‌اش به شانه‌اش زد: «ببخشــید عزیز! می‌شه این پوست موز رو بیندازید توی سطل آشغال؟»

از مودب بودنش عصبانی شد. پوست موز را گرفت و حرصش را سر آن خالی کرد.

ـ ببخشــید عزیز! از کدام دانشــگاه اومدید؟ رشــته‌ات چیه راستی؟

ـ اســم ناهیده، فامیلم رحمانیه، اهل یزدم، رشته‌ام فیزیکه، ۸۰-۷۰ واحد پاس کردم، الان هم حسابی خوابم می‌یاد.

مثل خودش تمام جملات را با ادب گفت. بغل‌دســتی بیچاره دیگر ساکت شد. چشم‌هایش را بست تا به او هم دروغ نگفته باشد. ســرش را به صندلی تکیه داد. گردنش درد گرفته بود. یاد بابا و مامان افتاد و گریه‌شــان وقتی پشت تلفن گفت: «به من سهمیه دادند، برای حج» صدای گریه بابا را از پشت تلفن شنید. مامان هم که همین‌جوری گریه می‌کند، چه برسد به اینکه از این خبرها به او بدهند. آنها که نتوانسته بودند بروند، تمام سعی‌شــان را کردند تا او برود؛ پولی را که پس‌انداز کرده بودند تا همگی با هم تابستان بروند مشهد. کمی هم پس‌انداز خودش، هزینه سفر جور شد.

قطره اشکی از گوشه چشمان بســته‌اش سرازیر شد و پوست صورتش را به هیجان آورد.

وقتی می‌خواست برود تمام همسایه‌ها و فامیل‌ها آمده بودند. آن پســر همســایه، جواد، هم تمام کوچه را پر کــرده بود از پلاکاردهای رنگ‌رنگ (ول کن نیست مثل اینکه). ماشین که راه افتاد پشت کرد و برای‌شان دست تکان داد. اگر انگشتر توی دستش نبود نمی‌دانست برای کنترل احساسش چه کند.

خانواده پرجمعیتش همگی پشــت ســرش گریه می‌کردند. حس کرد بار مسؤولیت سنگینی به دوش دارد. باید «حاجی» خانواده شود ولی... ولی حالا فقط احساس سردرگمی داشت.

فکر می‌کرد در این یک ســال گذشته خیلی عوض شده، خدا را فراموش کــرده. نه حرفــی زده، نه رازونیازی کــرده. آنقدر غرق روزمرگی شــده بود که بیشــتر به برده‌ای می‌ماند برای کارهایش... آن‌وقت خدا یک‌دفعه بــا او این‌طور برخورد کرد. وقتی گفتند: «معاونت دانشجویی ســهمیه داره. ماها هم که رفتیم دوست‌داری بری مکه؟ ناسلامتی کلی زحمت می‌کشی اینجا.» خندید و گفت: «دوست دارم، پول ندارم.»

دعوت به این قشــنگی را مســخره کرد و بی‌خیال خندید. باز گفتند، باز هم گفتند. دید مثل اینکه جدی است این دعوت و الان در راه مکه و یک هفته پرفراز و نشیب را در مدینه پیامبر(ص) گذرانده. از مدینه هیچ چیز در ذهنش نبود جز حرم پیامبر(ص) و بقیع و هتل. و آن چراغ سبز چشمک‌زن که محل قرارشان بود همیشه و می‌توانست در میان آن همه عرب ناآشنا، آشنایی را زیر آن پیدا کند و البته یک دلتنگی عجیب.

چقدر دوست داشت خدا دوستش داشته‌باشد. چقدر دوست داشــت یک‌بار هم که شــده مثلا در خواب حــس کند خدا یک‌جوری می‌گویــد: «فلان اتفاق که باعث دلهره‌ات شــده، خواست من است.» چقدر دوســت داشت می‌توانست داخل بقیع شــود و قبری را در آغوش بگیرد و چقدر دوست داشت بداند حج آمدنش لطفی است که خدا در ازای خوب بودنش به او کرده یا... یا خواسته از خجالت بمیرد؟

داشت به همین چیزها فکر می‌کرد که کم‌کم خوابش برد.

***

چیزی آرام خورد به شانه‌اش.

ـ ببخشید... ببخشید عزیز جان... ناهید خانم رسیدیم.

وقتی چشــم‌هایش را باز کرد کمی جا خورد. می‌دانست که برخوردش با بغل‌دســتی خوب نبوده، از او معذرت خواست و نخواســت موقع ورود به مکه از او ناراحت باشد... یک‌دفعه در جایش میخکوب شد.

ـ من وقتی داخل مکه شــدم خواب بودم، این نشانه خوبی نیست!؟

آن احساس بی‌احساسی بد جوری توی دلش جا خوش کرده‌بود.



محرم شدند. همگی سفید، مثل فرشــته‌ها. حس خوبی بود در میان این همه حس گنگــی و نفهمی ولی... باز هم هیجان داشت.

ـ من ظاهرا سفید شدم. باطنم چی؟ خدا چی می‌گه وقتی منو می‌بینه؟... آه! دختره دیوونه! مگه الان نمی‌بینه!

دوباره گیج‌ویج شد. می‌خواست بداند وقتی خانه خدا را می‌بیند چه حســی دارد؟ امیدوار بود اشک از چشمانش سرازیر شود. بی‌اختیار روی زمین بیفتد و سجده کند. این همان چیزی بود که در خوانده‌ها و دیده‌ها و ذهنیاتش بهترین بود.

تمام مدت تا رســیدن به کعبه به جواب‌های این ســؤال فکر می‌کرد و اصلا شلوغی و هیجان اطراف و اطرافیان برایش مهم نبود. قدم به قدم نزدیک‌تر می‌شد. دیگر چیزی نمانده بود. ولی حسی درونش ایجاد نمی‌شد به خودش دلداری می‌داد که «با دیدن کعبه...»

ولی اصلا انگار نه انگار که به قبله مسلمین نزدیک می‌شد. کم‌کم حرصش گرفت. یاد صحبت‌های دوستانش در تهران افتاد. همان‌ها که قبل از او آمده بودند و از آن لحظه ناب می‌گفتند که این لحظه اوج تمام احساسات حج‌شان بوده‌اســت. آرام ســرش را بــه اطراف چرخاند. زهرا پهنــه صورتش خیس بود و بی‌صدا گریه می‌کرد. هدیه دو دستش را کنترل می‌کرد تا طبق عادت روی صورتش نگذارد (چون محرم بود). هانیه به‌وضوح شانه‌هایش تکان می‌خورد... ولی او...

همچنان بدون اینکه کوچک‌ترین حسی داشته‌باشد به حرم نزدیک می‌شد و سؤالی در ذهنش تکرار که: «خدا منو دوست داره؟ اگر دوست داره چطور بفهمم؟»

حرص و حسادت و غبطه سراپای وجودش را گرفته بود. داخل شــدند. انتظار تمام شــد. این چهار دیواری بزرگ با پرده‌های سیاه حریر که بافته دســت دختران مصری است، روبه‌رویش بود. همگی به زمین افتادند، یکی سجده کرد، یکی روی دو زانو نشست و هق‌هق گریه‌اش بلند شد. ولی او ایستاده بود. بغض سنگینی گلویش را گرفته بود.

– خدایا اگر دوستم‌داری، حتی یک ذره، به زمینم بزن.

هرچه صبر کرد پاهایش سست نشد. مبهوت و حیرت‌زده برگشت داخل حیاط مسجدالحرام. برای گم کردن احساس گمشدگی، دو رکعت نماز خواند. حس کرد بوی عطری به مشامش می‌رسد؛ عطری خاص و تکرارناپذیر. یادش آمد از چند دقیقه قبل این بو را حس می‌کرد. عجب بوی خوشی هم داشت.

-ای وای بوی خوش اشکال داره، من محرمم!

بلند شــد و جایش را عوض کرد. فایده نداشت دوباره... باز هم عوض کرد جایش را... باز هم... بو هر لحظه شــدیدتر می‌شد؛ بویی شبیه به بوی حرم پیامبر(ص) ولی شدیدتر. سعی کرد نفس نکشــد، بینی‌اش را گرفت ولی بو به زور خودش را می‌رساند. نفسش را رها کرد، فایده‌ای نداشت.

ترسید. هول کرد. فکر کرد شاید دستمالش جایی عطری شده و حالا... ولی نه.

رفت پیش حاج‌آقا: «حاج‌آقا یه بوی ملایمی هر جای حرم که می‌رم هست. اشکال نداره؟»

حاج آقای خوب و صمیمی کاروان جدی‌تر از همیشه و بعد از مکث کوتاهی گفت: «هیچ بویی نیست. برو.»

خواســت برود ولی نشــد بغضش گرفته بود. تصمیم گرفت اعتراف کند.

-حاج آقا ولی بو خیلی شدیده، ملایم نیست.

کمی عصبانی شد. باز جدی‌تر گفت: «برو کنجکاوی نکن.»

مجبور شد برگردد و از بغل‌دستی‌اش بپرسد: «ببین! یه بویی حس نمی‌کنی؟»

او هم آرام بو کشید دماغ کوچکش را چند بار جمع کرد و گفت: «نه!»

دیگر داشت دیوانه می‌شد بغض بیخ گلویش را قلقلک می‌داد. یاد حضرت معصومه(س) افتاد و معصومیتش. متوسل شد به او تا از این حیرانی نجات پیدا کند. از کس دیگری پرسید، او هم گفت: «نه. بویی نیست.» و ناهید نه از عظمت خدا و خانه‌اش نه از تجلی خــدا در وجودش و نه از هیبــت و جلالش بلکه از چیستی و چرایی آن بو به گریه افتاد. همه فکر می‌کردند آدم خوبی است که زارزار گریه می‌کند. از اینکه خدا تمام عیوبش را یک‌جا پوشانده بود، لجش گرفته‌بود. سرش را تکان داد و زیر لب گفت: «چه کار کنم خدا؟ به کی پناه ببرم؟»

یک‌دفعه بو قطع شد. دیگر بویی نبود، سرش را بالا گرفت. رو به خورشید ســوزان نگاه کرد. بلند شد ولی ناگهان پاهایش از زانو سست شد. نشست، بدنش هم ســســت شد. آرام سرش را روی سنگ‌فرش مســجدالحرام گذاشــت. گرمای سنگ به پیشانی‌اش دوید. یاد زیارت عاشــورا افتاد: «اللهم لک الحمد حمدالشاکرین» بدنش به لرزه افتاد. صدایی درونش فریاد شد ناهید بوی خوش... شاید بوی خوش یک نشانه است؟

و او دیگــر تا آخــر حج هر چــه دنبــال آن بو گشــت جایی پیدایش نکرد.

به بهانه پخش سریال «فاصله‌ها»

فاصله‌ها پرشدنی است

سیدمهدی‌موسوی

چند سالی است که شبکه سوم سیما با شروع فصل تابستان مجموعه‌های بلندی را روی آنتن می‌برد؛ مجموعه‌هایی که معمولا مخاطب بسیاری هم دارند. اما امسال شاهد حضور بیشتر شبکه‌ها با فیلم‌های سینمایی و سریال‌های تکراری یا جدید هستیم؛ به‌طوری که از ابتدای صبح تا آخر شب، تمامی شبکه‌ها یا سریال پخش می‌کنند یا فیلم سینمایی یا برنامه کودک. علت چیست؟ حضور گسترده‌تر شبکه‌های ماهواره‌ای؟! علت هرچه باشد مهم این است که ما بتوانیم مخاطبان را با نسخه‌ای مناسب که از قبل برایشان پیچیده‌ایم، جلوی جعبه جادو بنشانیم. «فاصله‌ها» یکی از این نسخه‌های سرگرم‌کننده و اخلاقی‌است که امسال از شبکه سوم سیما پخش می‌شود و به‌نظر می‌آید بسیار موفق‌تر و مردم‌پسندتر از سریال «زیر هشت» شبکه یک باشد.



آرزوی همه پدران و مادران است که فرزندانی با شخصیت و فهمیده تربیت کنند و آنها پس از رسیدن به سن جوانی و استقلال بتوانند به قول معروف گلیم خود را از آب بیرون بکشند و این محقق نمی‌شود مگر با تربیت صحیح و سالم فرزندان و همچنین ایجاد محیطی به دور از تنش‌ها و اضطراب‌های موجود در جامعه.

به عبارت واضح‌تر کانون خانواده باید محیطی امن و قابل اعتماد برای فرزندان و حتی پدر و مادر باشد و آنها به سوی این پناهگاه روی بیاورند. به همین دلیل است که آشنایی با اصول و روش‌های تربیتی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛ به‌گونه‌ای که سهل‌انگاری در اجرای صحیح این اصول تمام آرزوهای یک پدر و مادر را به باد می‌دهد.

بسیاری از پدران و مادران شکایت می‌کنند که فرزندشان زیر بار حرف‌های آنها نمی‌رود و هر چقدر هم بیشتر به او فشار می‌آورند، وضع بدتر می‌شود. اما آیا این پدران و مادران از خود پرسیده‌اند که چه اصول و روشی را در تربیت به‌کار برده‌اند؟

◆◆◆

در سال‌های اخیر حجم تولیدات رسانه‌ای در حوزه تعلیم و تربیت رشد چشمگیری داشته است و در این میان سریال‌های فصلی و مناسبتی نقش مؤثرتری را نسبت به برنامه‌های گفت‌وگو محور و مجری محور یا همان تاک‌شو (Talk show) بازی کرده‌اند. شاید از دیدگاه بعضی افراد، این سریال‌ها تنها وسیله‌ای برای سرگرمی افراد هستند اما باید قبول کنیم که مفاهیم تربیتی را نمی‌توان تنها با موعظه کردن و سخنرانی‌های مستقیم به‌افراد آموزش داد. شاید بتوان گفت استفاده از تکنیک‌های هنری‌ای که آمیخته با جلوه‌های بصری و زوایای زیباشناختی است، در انتقال این گونه مفاهیم به مخاطبان کمک شگفت‌انگیزی کرده است.

«فاصله‌ها» یکی از جدیدترین سریال‌های فصلی است که از شبکه سوم سیما پخش می‌شود. در این سریال با خانواده‌ای مذهبی روبه‌رو هستیم که مخصوصا پدر خانواده به‌خاطر چهره موجهی که دارد مورد اعتماد مردم محل نیز هست. پشتوانه فکری – مذهبی هر دو فرزند نیز چه در تردید نسبت به گرفتن پول ربا و چه در نماز خواندن و... کاملا قابل لمس است.

هر چند مسعود بهبهانی‌نیا – نویسنده این مجموعه – که کارهایی چون «شرکت» و «تقاطع» را در کارنامه‌اش دارد، سعی در به‌تصویر کشیدن موضوعاتی چون مشکلات دوران بلوغ، ازدواج مجدد، کار، تحصیل و... را دارد، باز هم ما با تصاویری کلیشه شده و اتفاقاتی که به‌راحتی قابل پیش‌بینی هستندمواجهیم.

برداشت نادرست از این کلیشه بودن نشود! که استفاده درست و بجا از این ماجراهای کلیشه نیز در گرو هنرمندی کارگردان این مجموعه است و باید بدانیم که بین سناریو و فیلم واقعا یک مرحله دگردیسی وجود دارد. بی‌شک محصول نهایی یک فیلمنامه ثابت با کارگردان‌های مختلف فرق می‌کند.

کارهای آقای سهیلی‌زاده را در این چند سال دیده‌ایم و نمی‌خواهیم بگوییم که «فاصله‌ها» هم کپی «ترانه مادری» یا «روزهای خاکستری» یا «دلنوازان» است که بحث ما چیز دیگری است! بحث ما بر سر نحوه پایان یافتن این سریال هم نیست که با چند قسمت اولیه نمی‌توان در مورد آن قضاوت درستی داشت. سهیلی‌زاده به‌خوبی مخاطب را می‌شناسد و ما این نوع درک از مخاطب را تقریبا در بیشتر کارهای تلویزیونی او دیده‌ایم. او بدون گرفتن ژست روشنفکرانه در ساخت مجموعه‌های خود داستان‌هایی قابل فهم و ساده را خلق می‌کند که به‌راحتی با مخاطب ارتباط برقرار می‌کنند و این برقراری ارتباط درست با همه مخاطبان بر مردم‌پسندی این سریال‌ها می‌افزاید، چیزی که ما در «دلنوازان» نیز دیدیم.



آنچه در قسمت‌های اولیه به چشم می‌آید، مساله رابطه پدر و پسری است که به عنوان محور اصلی این سریال انتخاب شده است؛ موضوعی قابل توجه و پراهمیت در همه زمان‌ها. البته با این تفاوت که ما برخلاف بسیاری از مجموعه‌های تلویزیونی و سینمایی شاهد خشونت والدین نسبت به فرزند خودشان و نشان دادن چهره‌ای سیاه از این روابط درون خانواده نیستیم؛ بلکه پدری را می‌بینیم که سعی در ایجاد یک رابطه عاطفی و تاثیرگذار در خانواده دارد؛ خانواده‌ای که از داشتن مادر محروم است. هرچند که در این سریال، نقش مادری بر عهده عمه فرزندان گذاشته شده‌است.

در تعالیم دینی به وجود «اعتدال در همه امور زندگی» از سوی بزرگان بسیار سفارش و تاکید شده است. گاهی مرد در خانواده چنان احساس مدیریت و بزرگی می‌کند که کانون گرم خانواده را به جهنمی سوزان تبدیل می‌کند. این گونه پدران فکر می‌کنند که خشونت همان قاطعیت است و باید با این لحن، گفتار و کردار فرزندان را اصلاح کرد که کاملا اشتباه و نادرست است.

حس بدبینی به فرزندان و اینکه آنها حتما کار اشتباهی را انجام داده‌اند و می‌خواهند از ما مخفی کنند هم یکی از شایع‌ترین رفتارهای پدران است. آنها به این وسیله می‌خواهند گویی به فرزند خود یکدستی زده و او را تنبیه کنند. این رفتار معمولا نسبت به پسر صورت می‌گیرد و نسبت به دختران به گونه‌ای دیگر خود را نشان می‌دهد. گاهی سختگیری‌های بی‌مورد و بی‌دلیل در مورد دختران هم موجب آزردگی و پریشانی آنها می‌شود. فرار از خانه، اعتیاد به مواد مخدر و سیگار، کشیده شدن به طرف دوستان ناباب و... همه از پیامدهای این رفتار ناسالم و نادرستند.



در این سریال شاهد خشونت والدین نسبت به فرزندشان و نشان دادن چهره‌ای سیاه از این روابط درون خانواده نیستیم؛ بلکه پدری را می‌بینیم که سعی در ایجاد یک رابطه عاطفی و تاثیرگذار در خانواده دارد؛ خانواده‌ای که از داشتن مادر محروم است



گاهی برعکس آن هم وجود دارد. مرد به علت مدیریت ضعیف خود به موجودی کم‌اهمیت در خانه تبدیل می‌شود و گاهی نیز به دلیل اخلاق نادرست مادر است که این حالت پیش می‌آید و زن به مدیر خانه تبدیل می‌شود.

نکته‌ای که ذکر آن در اینجا اهمیت زیادی دارد آن است که در مورد تربیت فرزندان باید هماهنگی و یکرنگی بین پدر و مادر وجود داشته باشد. اولا پدر و مادر در حضور فرزندان به جر و بحث و مشاجره نپردازند و ثانیا زمانی که یکی از آنها به فرزند خرده می‌گیرد، آن یکی دفاع نکند و جانب فرزند را نگیرد و حتی اگر سخن پدر یا مادر نادرست است، طرف مقابل آن را در مقابل فرزند بیان نکند و در جایی دیگر تذکر دهد که در غیر این صورت آثار سوء آن به طور کاملا طبیعی در خانواده‌ها جلوه می‌کند. این هماهنگی در تربیت فرزند (بین پدر و عمه) را به وضوح و زیبایی در این سریال می‌توان دید.

البته نکته‌ای که ذکر آن در اینجا خالی از لطف نیست استفاده مناسب از «کلام» در انتقال مفاهیم تربیتی و اخلاقی است. بدیهی است که برای زیبایی یک اثر باید کلام در خدمت داستان و تصویر باشد نه آنکه فیلم متکی بر کلام باشد و اگر از صحبت‌ها و اندرزهای پدر خانواده (دانیال حکیمی) کمی کاسته شود، بر تاثیرگذاری مجموعه افزوده خواهد شد زیرا درک برخی از این مفاهیم تربیتی را باید به‌عهده شعور و درک مخاطب گذاشت و به اصطلاح فیلم شعاری نساخت.

یکی از شخصیت‌های اصلی داستان نوجوانی است که به‌خاطر دستورات سختگیرانه پدر و برادر بزرگ‌ترش معمولا در تمامی قسمت‌ها در خفا و به دور از حضور آنها مشغول بازی کردن با رایانه یا فیلم دیدن است؛ نکته اول برای این داستان همین ماجراست. البته ما در این داستان خشونت آنها را نمی‌بینیم و شاید عدم برنامه‌ریزی برای تفریح، گزینه مناسب‌تری باشد برای آنچه می‌بینیم یا کارگردان برای ما پررنگ کرده است.

به عبارتی، مساله‌ای که در این چند قسمت اولیه هنوز نشان داده نشده تنبیه است! ما پدری را می‌بینیم که معمولا خارج از خانه و مشغول کار است و به احتمال زیاد هنوز چیزی از اشتباهات فرزندانش نمی‌داند یا می‌داند و به‌روی خودش نمی‌آورد؛ مثل صحنه‌ای که پدر وارد می‌شود و پسر مشغول فیلم دیدن است و برخورد پدر با کنایه‌زدن به او تنها موضع‌گیری نسبت به کارهای فرزندش است. اما ما هنوز علت سختگیری‌ها و ترس فرزند در استفاده همیشگی از رایانه را نمی‌بینیم. خب پدری که به‌دنبال ازدواج مجدد است و سعی در برقراری ارتباط مؤثرتر با فرزندانش هم دارد –که در بالا به آن اشاره شد- قطعا باید برخوردی منصفانه و به‌دور از اقدامات شتاب‌زده در دیدن اشتباهات فرزندانش داشته باشد.

در برخورد با فرزند بزرگ‌تر هم، پدر نه از حضور پسرش در پارتی خبر دارد، نه از پول ربا گرفتن و نه از... اما با دانستن این رفتارها چه انتظاری از این پدر در زمان تنبیه فرزندش می‌رود؟ بی‌شک برای نزدیک شدن سریال به واقعیات موجود در جامعه و تاثیرگذاری بیشتر آن، در قسمت‌های آتی باید به طور جدی به این موضوع پرداخته‌شود.

نکته بعدی مشکلات پسر بزرگ‌تر خانواده است که درگیر یک‌سری اتفاقات باورپذیر برای مخاطب شده‌است. این باورپذیری و مردم‌پسندی به‌عقیده بعضی‌ها ناتوانی کارگردان است اما برعکس، مراد از باورپذیری اتفاقاتی است که بیننده به‌راحتی از علت و معلول آن آگاه می‌شود و اینجا نه اتفاقاتی شتاب‌زده بدون نشان دادن علت ماجرا می‌افتد و نه حوادثی خارق‌العاده و ماورائی. به همین دلایل است که می‌توان گفت مخاطب به‌راحتی با فیلم ارتباط برقرار می‌کند؛ مشکلی که بعضی از کارگردان‌های باصطلاح روشنفکر! درگیر آن هستند و سعی در ایجاد صحنه‌ها و داستان‌هایی دارند که برآمده از ذهنشان است و سعی در ایجاد فیلمی می‌کنند که به‌جای جلب توجه مردم مورد پسند منتقدان قرار گیرد.

با آمارهایی که صداوسیما منتشر می‌کند ما با استقبال خوبی از این سریال‌های فصلی مواجهیم. صداوسیمای ما اگر رگ خواب مخاطب را به درستی تشخیص دهد و با تولیداتی جذاب‌تر به سراغ مخاطب برود قطعا پیروز رقابت با رسانه‌های بیگانه خواهد بود؛ چه‌آنکه در حال حاضر نیز چیزی بالاتر و باکیفیت‌تر از سریال‌ها و فیلم‌های سطح پایین با دوبله ضعیف شبکه‌هایی چون فارسی وان است.

نکته

تنبیه هم راه دارد

هفت نکته مهم در تنبیه وجود دارد: نخست اینکه باید به طور دقیق مشخص شود چه رفتاری چه جریمه‌ای دارد. دوم؛ نوع امتیازی که فرزند هنگام ارتکاب رفتار ناشایست از آن محروم می‌شود باید به طور دقیق مشخص باشد. سوم؛ تنبیه باید با تشویق و جایزه همراه باشد تا مؤثر افتد. چهارم؛ تنبیه نباید آن‌قدر سنگین باشد که فرزند به والدین بدهکار شود و نتواند بدهی خود را پرداخت کند. پنجم؛ باید از اخطار و تذکر دادن نیز استفاده شود و هیچ‌گاه برای اشتباه اول و بار اول نباید تنبیه کرد. ششم؛ فرزند باید بداند تا چه مدت از یک فعالیت خاص محروم می‌شود و برای پایان دادن به محرومیت یا تخفیف مجازات چه کاری را باید انجام دهد و هفتم؛ تنبیه لفظی در مورد افراد بالغ موثر نیست زیرا آنها عادت می‌کنند سخنان شما را نشنیده بگیرند و برخی از آنها نیز دچار کینه شده و از شما رنجیده خاطر می‌شوند.

هنر قدسی یا هنرمند قدسی

یادداشتی در نسبت فرم و محتوا در هنر ایرانی اسلامی

صادق جمالی



هنر قدسی یا هنرمند قدسی

اخیرا در نشــریه‌ای تخصصــی پیرامــون ادب و هنر، مطلبی خواندم که بخشی از آن را می‌آورم:
«هنرمندان گذشــته را می‌توان به دو دســته تقسیم کرد: هنرمندان قدسی و هنرمندان ســنتی. هنرمندان درباری که به امــر دربار به کار هنر دســت می‌زدنــد، دارای مبانی معنــوی و آرمان‌هــای عرفانــی و شــهودی نبودنــد و در دوره‌هایی که هنر تنها با حمایت دربار می‌توانســت محقق شود، هنرمندان سفارش‌های دربار را می‌پذیرفتند. در این دوره‌ها مکتب‌هایی همچون مکتــب هرات، تبریز، اصفهان و... در نگارگری به وجود آمد.
در نگارگری ایــران، اثری همچون معــراج پیامبر صلوات‌الله علیه به تصویر کشیده می‌شود. اما در کنار آن گاه نگاره‌هایی از باده‌گساری، مجالس عیش و نوش و بزم شاهان دیده می‌شود که به دستور شــاهان به تصویر کشیده شــده. این امر گویای جدایی هنر دینی از هنر درباری اســت. در کنار آثار جاویدان هنر دینی همچون مســجد جامع قرطبه در اسپانیا که شکوه و عظمت دینی را به رخ می‌کشــد و برآمــده از معماری دینی و آیینی و روحیه دین‌گرایانه سازندگان آن است، اثر جاویدان دیگری از عصر عباســی همچــون پارچه‌های ابریشــمی آن دوران وجود دارد که شمایل رقاصه‌ها و باده‌گساری‌های آنان را به تصویر می‌کشد. بنابراین هنر در آنجا که به جنبه قدسی و آیینی دین می‌پردازد، نتیجه منطقی مبانی دینی و ســنت نبوی است. اما آنجا که به دنبال اهداف دنیوی و اغراض شاهان و درباریان است، هنر از دین جدا می‌شود...».
به نظر می‌رســد نگاه نویســنده مطلــب کاملا برخاســته از ارزشــگذاری محتوامحور نسبت به آثار هنری است؛ چه آنکه آثار هنری با مضمــون دینی را دینی و بــدون مضمون دینی را دنیایی می‌خواند. حال آنکه خیلی پیش‌تر از آنکه ســاختار اندیشــه هنرمند را در مضمون اثر هنری بتوان جســت‌وجو کرد، باید در لایه‌های هندسه و ساختار اثر آن را مورد واکاوی قرارداد.
فرم اثر و زبان مخاطبه آن اصلی‌ترین و بی‌واسطه‌ترین مشخصه تفکر هنرمند و اغراض و نیات او نســبت به ایجــاد اثر هنری اســت. مثال‌هایی که در متن فوق به عنوان نمونه‌هایی از هنر دنیایی برشمرده‌شد، اتفاقا از زیباترین نمونه‌های هنر اسلامی محسوب‌می‌شود.
بیشتر قریب به اتفاق تصاویر ترسیم شده با موضوعات بزمی و درباری، تصاویری بخش‌هایی از متــون کهن ایران از جمله شاهنامه فردوسی، دیوان حافظ و خمسه نظامی است.
همچنان که در ادبیات فارسی، شاعرانی چون حافظ و مولانا با ظرافت فــراوان از پس مضامینی مانند مســتی و طرب و شــاهد و ســاقی، به مفاهیم بلند عرفانی اشــاره کرده‌اند یا آنچنان که حکیم ارجمند طوس، داســتان‌های حماســی شــاهان ایران زمین را دســتمایه پرداخت نــکات حکمی و الهی خود قــرار داده‌اســت، نگارگران ایرانــی هم همچون ســلطان‌محمد و رضا عباســی و معین مصور و کمال‌الدین بهــزاد، در پس تصویرگری این مضامین بزمی و عاشــقانه و حماســی، عالمی از نور ترســیم کرده‌اند و این خود، نتیجه منطقی مبانی دینی و سنت نبوی است.
پرداخت نگارگــر ایرانی چه به موضوعاتی از این دســت و چه به مضامینــی از جنس معــراج پیامبر صلی‌الله علیــه و آله و سلم، آنچنان برخاســته از اندیشه دینی است و آنچنان تجلی نگاه و آموزه‌های اســلامی اســت که خیلی پیش‌تــر از آنکه داســتان نگاره ما را متوجه خود کند، در همان نگاه نخســت، جــذب ترکیب‌بندی طرب‌ناک و کرشــمه‌های نــور و رنگ و قلم‌گیری‌های استادانه اثر می‌کند و این همه با شیوه‌ای صورت پذیرفته که هر هنرشــناس و اهل دلی را متوجه گوشــه‌های عرفانی و آموزه‌های دینی می‌کند.
در اهمیت پرداخت به مضمون و جایگاه آن در خوشنویســی به عنوان متعالی‌ترین هنر اسلامی، همین بس که سیاه‌مشق، کتیبه‌های ثلــث و دیوانی بقــاع متبرکه و بســیاری از متون شکسته نستعلیق یا به ســختی خوانده‌می‌شوند یا اصلا برای خوانده‌شدن نگاشته نشده‌اند. البته از آن سو بسیاری از متون و اشعار بلند عرفانی و دینی، اساس خلق آثار فخیم خوشنویسی ایرانی را تشکیل می‌دهد و این بیانگر «تقدم» فرم و ساختار اثر در برابر محتوای آن است.
هدف از ایــن جمــلات، کوچک خوانــدن جایــگاه محتوا و مضمون اثر نیست بلکه برعکس، نشانگر اهمیت جست‌وجوی ریشه‌های آن در اعماق ساختار اثر هنری است. در نگارگری و ادبیات ایران، آن دسته که مستقیما به مفاهیم دینی (به ظاهر) نمی‌پردازد و داستان‌های عاشقانه و حماسی را دستمایه قرار می‌دهد، بدنه اصلی هنر ایرانی-اســلامی را تشکیل می‌دهد.
شاید اگر بخواهیم در نگارگری ایرانی نگاره‌هایی مانند معراج رســول خدا(ص) را (که انصافا، هم از نظر مضمون و هم از منظر ســاختار از فاخرترین آثار تجســمی ایران است) به شمارش بگذاریم، به تعداد انگشتان دســت نمونه‌های بارز و قدرتمند نیابیم. این اتفاق هرچند فی‌نفسه ارزشمند نیست اما از یک‌سو نشانگر ارزش تناسب و تجانس فرم و محتواست و از سوی دیگر نشــانه این اســت که اصلی‌ترین جایگاه جست‌وجوی تفکر و اندیشــه دینی و آموزه‌های حکمی و عرفانی در سطحی‌ترین بخش اثر نیست بلکه در ساختار و هندسه اثر است. این تعبیر (هرچند افراطی) از شــعر حضرت حافظ که آن را ترجمانی از قرآن خوانده‌اند، شاید از همین خاستگاه نشأت گرفته باشد.
قطعا بلندترین اثر هنری، اثری است که از اعماق و ریشه‌ها تا کوچک‌ترین شاخ و برگ‌ها، نشانگر نگاه عارفانه هنرمند باشد. اما این مهم کمتر در عالم هنر ادبیات محقق می‌شود، بنابراین در انتخاب شــیوه ارزشــگذاری روی باقی آثار، در نظر گرفتن «مضمون» به عنوان میزان ســنجش الهی بودن یا نبودن اثر، بزرگ‌ترین اشتباه است.
مسجد قرطبه هرچند به اعتبار عظمت و شکوه، موجب فخر عالم اسلام باشد اما از یک منظر در نقطه مقابل اولین مسجد اسلام، یعنی مسجد قباست. هندسه بی‌پیرایه قبا و زیرساخت اندیشــه‌ای که آن را بنا نهاده‌است، به‌مراتب به مطلوب اسلام نزدیک‌تر است.
در اهمیت «ســاختار» و معیار بودن آن در ارزشــگذاری آثار هنری بهترین و عالی‌ترین شاهد کلام خداوند است.
قرآن به عنوان کتاب هدایت، گاه به داستان فرستادگان الهی اشــاره می‌کند، گاه به احــکام الهی و مهمات جامعه بشــری می‌پردازد، گاه به تحذیر از قیامت و اهوال آن، بندگان را به تقوا فرامی‌خواند و گاه به ظرایف خلقت موجودات عالم می‌پردازد؛ با این حال ادبیات و ساختار کلام خداوند یکی است و آن ساختار هدایتی و توحیدی است. چه آنجا که زیباترین قصه را روایت می‌کند و پرده عشق یوسف(ع) قلمی می‌کند، چه آنجا که غزل دلربایی حور و جوی و درختان بهشتی می‌سراید و چه آنجا که از عذاب دردناک دوزخ و حسرت بندگان گنهکار می‌گوید.
هنرمنــد مســلمان ایرانی هم بــا الهــام از کتــاب هدایت، تصویرگر عالم توحیدی اســت و این تصویرگــری را در نگاره‌ها و اشــعار و الحان و بناهای تمدن عظیم ایرانی-اسلامی تا ابد جاویدان کرده‌است.
اما آیا به راستی اگر تصویرگری شاهدان ساغر به دست، دلیل هنر غیر قدســی و زمینی اســت، آیا خداوند خــود زیباترین پرده‌های ناسوتی را به تصویر نکشیده‌است؟

هنرمنــــــد مسلمان ایرانی با الهام از کتاب هدایت، تصویرگر عالم توحیدی است و این تصویرگری را در نگاره‌ها و اشعار و الحان و بناهای تمدن عظیم ایرانی-اسلامی تاابدجاویدان کرده‌است



بررسی ویژگی‌های جوان با نگاه به فرمایشات مقام معظم رهبری

این چند فصل جوانی

سمیه مصطفوی

جوانی بهاری‌ترین فصل زندگی است. آنان که در فصل جوانی زمان را زمینگیر کرده و بتوانند از آن استفاده مطلوب کنند راهی را به سوی خودیابی و خودشکوفایی گشوده‌اند و خودشکوفایی مهم‌ترین عنصر پیشرفت و ترقی و تکامل بهار زندگی است. «جوانی» معجونی از انعطاف و توانمندی و فرصت است. جوانان فرهنگ‌سازان جامعه خواهند بود اگر این ویژگی‌ها را در خود زنده نگه دارند و بر آن پای فشارند.

برای آنکه در مسیر بودن ره سپریم باید متکی به چیزهایی باشیم که پشتوانه و پشتیبان ما باشند تا راه را به بیهوده نپیماییم. مشارکت و مشاورت دو عنصر ارزشمند در مواجهه با مسائل اساسی حیات هستند. جوانانی که می‌کوشند در آغازین ایام زندگی به پی‌ریزی بنای حیات حقیقی خود بپردازند باید مشارکت بزرگان در تصمیم‌گیری‌ها و مشاورت آنها را در برنامه ریزی‌ها همواره مدنظر داشته باشند تا بنای مستحکم و رفیع برای فردای بهتر بنا کنند. آموزه‌های دینی و درس‌های قرآنی بهترین این پشتوانه‌هایند؛ چه آنکه قرن‌هاست چراغ هدایت دین فرا راه پویندگان راه هدایت روشنایی‌بخش است و جوانان شایسته‌ترینند برای درک این حقیقت و این نعمت بزرگ. در این میان سخنان حکیمانه رهبر انقلاب چراغ راه ما خواهد بود؛ بی‌شک در فراز و نشیب‌های دوران ما کسانی به قله‌های رفیع دست خواهند یافت که از سرچشمه ولایت سیراب شوند.

◆ فصل بالندگی

دوران جوانی ویژه‌گی‌هایی دارد که بعضی از این قرارند:

۱. شخصیت جدید: جوان در حال تکوین هویت جدید خود است و مایل است شخصیت جدید او به رسمیت شناخته شود.

۲. انگیزش و هیجان: جوان احساس‌ها و انگیزه‌هایی دارد، رشد جسمانی و روحی دارد و به دنیای تازه‌ای قدم گذاشته است.

۳. پرسشگری: جوان با مجهولات زیادی روبه‌روست و مسائل جدیدی برای او سوال‌برانگیز است.

۴. پرانرژی بودن: جوان احساس می کند نیروهای متراکمی در او وجود دارد. توانایی‌های جسمی و فکری می‌توانند معجزه کنند، می‌تواند کوه‌ها را جابه‌جا کند ولی وقتی احساس می کند از این توانایی‌ها بهره‌برداری نمی شود، احساس بیهودگی و اهمال می کند.

۵. نیاز به مشاور: جوان برای زندگی در دنیای جدیدی که تجربه‌اش نکرده است، احتیاج به راهنمایی و کمک فکری دارد.

بهره‌برداری از تجارب کسانی که خود در طول زندگی این منازل پرخطر را طی کرده و به سلامت از آنها گذشته است، می‌تواند مددکار جوان در ایام سخت و عبور از مراحل دشوار زندگی باشد. امام علی(ع) می‌فرمایند: «با مردان آزموده همنشین باش که آنها متاع پرارج تجربه‌های خود را به گران‌ترین بها، یعنی فدا کردن عمر خود تهیه کرده‌اند و تو آن متاع گرانقدر را با ارزان‌ترین قیمت (با صرف چند دقیقه) به دست می‌آوری».

امام علی(ع) به فرزندش امام حسن(ع) چنین می‌فرمایند: «قلب نوجوان مانند زمین خالی است که هرچه در آن بیفشانی آن را می‌پذیرد، پس پیش از آن که قلبت سخت و فکرت به امور دیگر مشغول شود، به تعلیم و تربیت تو مبادرت کردم و همت خود را بر تربیت تو گذاشتم».

رهبر انقلاب نیز در تعریف جوانی این سبزترین ایام زندگی می‌فرماید: «جوانی یک پدیده درخشان و یک فصل بی‌بدیل و بی‌نظیر از زندگی هر انسانی است».

◆ فصل خودسازی

عادات ناپسند در دوران جوانی ریشه‌دار نشده است، از این رو مبارزه با آن سهل و آسان است. جوانان باید از این امتیاز بزرگ به شایستگی استفاده کنند. بسیاری از جوانان از ضعف اراده و فقدان قدرت تصمیم گیری شکایت می کنند و می گویند برای ترک عادات زشت و ناپسند بارها تصمیم گرفته‌ایم اما کمتر موفق شده‌ایم. امام علی(ع) از تقوا به عنوان عامل تقویت اراده و مالکیت نفس یاد می کند و می‌فرماید: «آگاه باشید! خطاها و گناهان مانند اسب‌های سرکش و لجام گسیخته‌ای هستند که گناهکاران بر آنها سوارند و آنان را در قعر دوزخ سرنگون خواهند کرد و تقوا همانند مرکب‌های راهوار و آرامی است که صاحبانشان بر آنها سوارند و زمامشان را به دست دارند و آنان را تا بهشت پیش می‌برند».

اهمیت و جایگاه تقوا برای جوانان آن وقت معلوم می‌شود که تمایلات و احساسات دوره جوانی مد نظر قرار گیرد.

استاد مطهری(ره) می گوید: «نباید تصور کرد که تقوا از مختصات دینداری است، از قبیل نماز و روزه بلکه تقوا لازمه انسانیت است. انسان اگر بخواهد از طرز زندگی حیوانی و جنگلی خارج شود، ناچار است که تقوا داشته باشد».

بنابراین پیداست که چرا رهبر وارسته ما تا این حد بر این موضوع تاکید دارند؛ ایشان طی سخنانی فرموده‌اند: «گاهی با خود فکر می کنم جوان که در بهترین اوقات عمر خود به سر می‌برد، اگر بخواهد سرمایه‌ای را به دست بیاورد که موفقیت‌های دنیایی و آخرتی او را تضمین کند، دنبال چه چیزی باید باشد؟ سؤال مهمی است؛ اولا مورد نظر، موفقیت‌های دنیایی و اخروی است (جسم و جان، فکر و دلیل) و ثانیا این سؤال مخصوص به یک دسته از جوان‌ها نیست.

پاسخی هم که به ذهن من می‌رسد، باز مخصوص یک دسته از جوان‌ها نیست، یعنی این جور نیست که فرض کنیم این پاسخ مخصوص جوان‌های کاملا متدین و متعبد است. نه، حتی اگر جوانی را فرض کنیم که از لحاظ تعبد و تدین در رتبه خیلی بالایی هم نباشد، باز این پاسخ درباره او صدق می کند. حتی اگر فرض کنیم جوانی را که در برخی عقاید خود مشکلی هم داشته باشد، باز این پاسخ درباره او صدق می کند.

جوابی که من به آن رسیده‌ام، این یک کلمه است: تقوا!»

> «جوانان عزیز! حضور در صحنه پرشور دانش‌اندوزی که از زیباترین و مبارک‌ترین فصول دوران جوانی است هنگامی که با مجاهدت‌های اسلامی و تلاش در راه گسترش فهم و معرفت درست دینی و سیاسی همراه باشد، یکی از بزرگ‌ترین آمیزه‌های معنوی برای نسل جوان کشور را پدید می‌آورد. ...جوان‌ها باید به علم بپردازند. بارها من گفته‌ام، باز هم تکرار می‌کنم، اقتدار حقیقی یک ملت در گروی علم است

◆ فصل آگاهی

ایشان همواره بر ضرورت آگاهی و دانش‌اندوزی تاکید کرده‌اند، همان‌گونه که پدران بزرگوارشان این‌چنین فرموده‌اند که: «ای گروه جوانان! آبروی خود را با ادب، و دین خود را با دانش نگه‌دارید.»

کسب دانش و تعمیق ایمان مایه اقتدار حقیقی افراد و به تبع آن سرافرازی یک ملت خواهد بود؛ سربازان عرصه دانش‌اندوزی همواره مخاطب کلام رهبری بوده‌اند:

«جوانان عزیز! حضور در صحنه پرشور دانش‌اندوزی که از زیباترین و مبارک‌ترین فصول دوران جوانی است هنگامی که با مجاهدت‌های اسلامی و تلاش در راه گسترش فهم و معرفت درست دینی و سیاسی همراه باشد، یکی از بزرگ‌ترین آمیزه‌های معنوی برای نسل جوان کشور را پدید می‌آورد.

...جوان‌ها باید به علم بپردازند. بارها من گفته‌ام، باز هم تکرار می‌کنم، اقتدار حقیقی یک ملت در گروی علم است. علم است که بقیه منابع و مایه‌های اقتدار را به کشور ارزانی می‌دارد. از علم غفلت نکنید؛ چه دانش‌آموزتان، چه دانشجوتان؛ در هر رتبه‌ای که هستید. مساله علم، مساله تحقیق، مساله مهمی است در کنار انگیزه دینی. دین خیلی باارزش است. دین فقط برای آباد کردن آخرت نیست، دین دنیای شما را هم آباد می‌کند. دین به شما شور و نشاط و طراوت و تازگی می‌بخشد. دین به شما این روحیه را می‌دهد که در مقابل چشمتان همه این قدرت‌های مادی کوچک بشوند، حقیر بشوند، تهدید آنها اثر نکند، کار آنها اثر نکند. بدانید پیروزی با شماست، نصرت الهی با شماست».

◆ فصل آموختن

جوان خوراک می‌خواهد. او علاوه بر اینکه جسمش را باید تنومند و قوی کند، روحش را نیز باید غنی نگاه دارد تا در طول حیات با روح و روحیه‌ای نیرومند به پیکار با مشکلات و به کشف مجهولات و به کسب تجربیات بپردازد. خوراک روح جوانی مطالعه است؛ خواندن آنچه به او الگو بخشد. شاید به همین دلیل خواندن سطور زیر چندان آدمی را شگفت‌زده نمی کند:

«امروز کتابخوانی و علم آموزی نه تنها یک وظیفه ملی که یک واجب دینی است. از همه بیشتر، جوانان و نوجوانان باید احساس وظیفه کنند. اگرچه آنگاه که انس با کتاب رواج یابد، کتابخوانی نه یک تکلیف که یک کار شیرین و یک نیاز تعلل‌ناپذیر و یک وسیله برای آراستن شخصیت خویشتن تلقی خواهد شد و نه تنها جوانان که همه نسل‌ها و قشرها از سر دلخواه و شوق بدان رو خواهند آورد.»

◆ فصل بیداری

بیداری محصول دانایی است و بیماری نتیجه جهالت. برای آنکه همواره بیدار باشیم و هوشیاری خود را در مواجهه با جهان

سرمایه جوانی

از ویژگی‌های مهم جوانی «سرمایه بودن» آن است با این تفصیل که جوانی سرمایه‌ای رفتنی است و جوانی کردن سرمایه‌گذاری فنانشدنی است. پس تا این فرصت در دست است باید گوهر جوانی را دریافت تا عاقبت کار با خود زمزمه نکنیم که:

جوانی شمع ره کردم
که جویم زندگانی را
نجستم زندگانی را
و گم کردم جوانی را
کنون با بار پیری
آرزومندم که برگردم
به دنبال جوانی
کوره راه زندگانی را

امام علی(ع) در تفسیر آیه شریفه «لاتنس نصیبک من الدنیا»؛ بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن می‌فرمایند: «سلامتی و قدرت و فراغ بال و جوانی و نشاط خود را فراموش مکن، از آنها در راه آخرت استفاده کن».

خارج از متن

با قدرت حاضر باشید

توصیه من به شما جوانان عزیز –چه دختران و چه پسران – همین است. شما در صحنه فعالیت‌های جوانانه، فعالیت علمی، فعالیت تحصیلی، فعالیت تحقیقی، فعالیت سیاسی، فعالیت‌های اجتماعی گوناگون، کار فرهنگی، مطبوعاتی، هنری، ورزشی و امثال اینها با همه نشاط و با همه قدرت حضور داشته باشید و طهارت، تقوا، ایمان، اخلاص و صفایتان را –که حقا و انصافا در بین جوانان دنیا، شما از این جهات نمونه‌اید– حفظ کنید.



پیرامون خود حفظ کنیم باید بر دانایی خود بیفزایم و همه می‌دانند که «جوان» می‌تواند داناترین و بیدارترین باشد و «جوانی» تنها فرصتی است که می‌توان در آن چراغِ مردهِ دل را روشن کرد و بدون تردید سرآغاز این فصل شناختَ خود است. فهم یک معادله ساده: ۱=۱ یعنی همان اصل هویت.

از نظر رهبر انقلاب مهم‌ترین نیاز جوانان ایرانی شناخت هویت ایرانی و افق اهداف بلند است. ایشان در این باره می‌فرمایند: «نیاز عمده جوانان هویت است؛ باید هویت و هدف خودش را بشناسد. باید بداند کیست و برای چه می‌خواهد تلاش و کار کند. دشمن می‌خواهد هویت جوان ایرانی را از او بگیرد؛ اهداف را از بین ببرد؛ افق‌ها را تیره کند؛ به او بگوید تو یک موجود حقیر و محدود هستی؛ پیش من بیا تا تو را زیر بال بگیرم. معلوم است؛ کشور ثروتمند ایران و منطقه بسیار مهم و راهبردی ما و تأثیرات فراوانی که این ملت از همه سو می‌تواند بگذارد؛ همه از طریق تحقیر شخصیت جوان‌ها در مشت دشمن می‌آید. امروز برنامه دشمن نسبت به شما جوان‌ها این است؛ خیلی باید بیدار باشید».

رهبر انقلاب در توضیح این موضوع می‌فرمایند: «عزیزان من! دنبال تقلید نباشید؛ روی آن شیوه و راهی که ذهن و اراده و ایمان شما قوی می‌شود و اخلاق شما پاک و آراسته می‌شود، فکر کنید؛ آنگاه شما عنصری خواهید بود مثل یک ستون؛ سقف مدنیت این کشور و تمدن حقیقی این ملت بر آن قرار می‌گیرد.

... آنها می‌خواهند فرهنگسازی و الگوسازی کنند؛ آنها می‌خواهند جوان ایرانی و نسل نوی ایرانی، یک نسل تحقیر شده تو سری خور باشد تا بتوانند روی او سوار شوند و به او دیکته کرده و آن کاری را که می‌خواهند، انجام دهند.

عزیزان من! هر جوانی دوست می‌دارد کشوری که در آن زندگی می‌کند و خاکی را که از آن روییده عزیز، سربلند، مقتدر و برخوردار از همه زیبایی‌ها و نیکی‌ها باشد.

...(راه واقعی)این است که جوان ایرانی تصمیم بگیرد در زمین خود بذر خود را بپاشد؛ از اندوخته و ثروت فرهنگی خود استفاده کند؛ اراده خودش را به کار بگیرد؛ برای شخصیت و استقلال خود ارزش قائل شود؛ جامه عاریت نخواهد و دنبال تقلید و عاریه گیری الگوهای بیگانه نباشد.

در حقیقت دشمن عزت نفس ما را نشانه گرفته؛ عزت نفسی که موجب بهره‌وری فرد از نیروی خرد و به کارگیری آن در امور زندگی و منشا تکوین شخصیت در انسان است. بی‌دلیل نیست که نظام سلطه فرعونی در طول تاریخ برای استثمار دیگران در گام نخست روح انسانی را نشانه گرفته و شخصیت آنان را تحقیر می کند. قرآن مجید در این باره می‌فرمایند: «فرعون قومش را تحقیر کرد، پس آنها هم از او اطاعت کردند چون آنها قومی فاسق بودند».

> نیاز عمده جوانان هویت است؛ باید هویت و هدف خودش را بشناسد. باید بداند کیست و برای چه می‌خواهد تلاش و کار کند. دشمن می‌خواهد هویت جوان ایرانی را از او بگیرد؛ اهداف را از بین ببرد؛ افق‌ها را تیره کند؛ به او بگوید تو یک موجود حقیر و محدود هستی

جوانانی که به دنبال بالندگی فکری هستند و به کمال می‌اندیشند، دائم در نشاط آفرینی روح و روان می کوشند تا هم خود را از بن‌بست‌های زندگی و رکود و سکون نجات دهند و هم جامعه خود را به تعالی خواهی سوق دهند. در این راه تن آسایی سم مهلکی است که باید از آن دوری جست. رهبر انقلاب در جمع نخبگان جوان در تبیین این اصل می‌فرمایند:

اگر در یک جمله کوتاه از من بپرسند که شما از جوانان چه می‌خواهید، خواهم گفت: تحصیل، تهذیب و ورزش. من فکر می کنم که جوانان باید این سه خصوصیت را دنبال کنند. تحصیل اعم از تحقیق و کارهای علمی هم هست. چون این نیرو در جوانان هست، باید در کار تحصیل خیلی تلاش کنند.

من اساسا در بین این خصوصیات مهمی که جوانان دارند، سه خصوصیت را خیلی بارز می‌بینم که اگر آنها مشخص بشود و اگر آنها به سمت درستی هدایت بشود به نظر می‌آید که می‌شود به این سؤال شما (چگونه یک جوان می‌تواند مسیر زندگی را طی کرده و به اهدافش برسد؟) پاسخ داد. آن سه خصوصیت عبارت است از: ۱-انرژی ۲-امید ۳-ابتکار

اینها سه خصوصیت برجسته در جوان است.

جوانان چون پرچمدار، بدنه و عقبه نظام هستند باید همیشه در صحنه باشند، تربیت شوند آموزش ببینند و مبارزه کنند.

...جوانان را باید در صحنه نگه داشت، روحیه بسیجی‌شان باید حفظ شود. مسأله مهم در امر سازندگی و بازسازی کشور، سپردن کارها به دست جوانان است.

آنچه ما امروز از جوانان انتظار داریم عینا همان چیزی است که در روز اول انقلاب و قبل از انقلاب از جوانان انتظار داشتیم.

ما از جوان می‌خواهیم که در عین پاکی و پارسایی و دینداری با نشاط باشد، پرشور باشد، اهل ابتکار باشد، خلاق باشد، کار کند و از تنبلی بپرهیزند، تقوا را برای خودش شعار قرار بدهد و واقعا دنبال تقوا باشد.»

جشنواره جوان ایرانی در گفت‌وگو با پرویز کرمی معاون فرهنگی سازمان ملی جوانان

سازمان مثل نخ تسبیح است

حامد هادیان

زیادبودن تعداد جوانان در مقایسه با دیگر رده های سنی باعث شده طی ۱۵ سال گذشته توجه ویژه ای به جوانان بشود. آن قدر که دبیرخانه هماهنگ کننده امور جوانان کم کم تبدیل به سازمان و بعد به معاونت رئیس جمهور شد.در دولت نهم و دهم قرار بود سازمان ملی نقش هماهنگ کننده را داشته باشد و وارد اجرائیات نشود، ولی برگزاری بعضی جشنواره های سراسری در دولت نهم و بعد گسترده تر در دولت دهم پیگیری می شود. به بهانه برگزاری جشنواره جوان ایرانی سراغ معاون جدید فرهنگی سازمان ملی جوانان رفتیم و درباره مسائل سازمان و جوانان با ایشان گپ زدیم؛بیشتر درباره جشنواره و کمی هم راجع به اوقات فراغت و البته خود سازمان ملی جوانان.



خارج از متن

خانواده رکن اصلی

در ایران رکن اصلی، خانواده است و باید همه افراد تلاش کنند که این رکن اساسی از بین نرود. از نگاه ما اوقات فراغتی خوب، متناسب و قابل قبول است که اولا جمعی و ثانیا با اعضای خانواده باشد. اینکه من گفتم باید درک صحیح و درست از اوقات فراغت به دست بیاوریم و جامعه به این سمت حرکت کند، همین است. همیشه از نگاه رسمی به مسایل نگاه کردیم. یعنی گفتیم آموزش و پرورش هست و دارد بچه من را پرورش می‌دهد. کجا یک روانشناس خوب آن‌قدر که پدر و مادر می‌تواند به بچه‌اش نزدیک شود می‌تواند با یک نوجوان و یا جوان رابطه برقرار کند.



◆ ضرورت برگزاری جشنواره جوان ایرانی چیست؟ اصولا اگر نباشد چه اتفاقی می‌افتد؟

این جشنواره در واقع با هدف الگوسازی پا به عرصه گذاشته؛ الگوهای هویت‌آفرین به منظور فراهم کردن و شناساندن زمینه‌های رشد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... در حوزه جوانان. این جشنواره سعی دارد که مثل جشنواره فجر- که جریان‌ساز است و فیلمی که در آن جایزه‌ای می‌گیرد، تا چند سال به عنوان شاخص معرفی می‌کند- مطرح شود؛ یعنی شما باید اولا معیارهای جوان ایرانی امروز را به جامعه معرفی کنید، ثانیا با این معرفی جوانان را هدایت کنید و ثالثا با این معرفی جوان را حمایت کنید.

◆ آیا جوان به این جشنواره به عنوان جشنواره شاخص اقبال نشان می‌دهند؟ مثلا جشنواره فیلم فجر چنان جایگاه خودش را باز کرده که فیلمسازها اولا برای اینکه ارزیابی شوند و ثانیا برای اینکه رسانه‌ای شوند و ثالثا برای اینکه تبدیل به یک شاخص شوند، در آن شرکت می‌کنند. حالا آیا جوانان از این جشنواره استقبال می‌کنند تا به یک جشنواره مرجع تبدیل شود؟

من جوابم قطعا بله است. ما الان در جشنواره فجر، محلی برای عرض اندام یک جوان نداریم. حالا ما داریم شرایطی را مهیا می‌کنیم که آن جوان در این جشنواره بتواند شناخته شود؛ یعنی جایی که جوان موفق ایرانی بیاید و نفر اول، دوم و سوم شود و تندیس و جایزه خودش را از بالاترین مقامات اجرایی کشور بگیرد. در واقع فجر جوانان همین‌جاست، ضمن اینکه ما تا حالا جایگاهی داشتیم که حضور جوان در آنجا مغفول بوده است. ما در سازمان یک بحثی را مطرح کردیم و آن پیشنهاد اعطای نشان ملی جوان بود که رئیس‌جمهور هم نسبت به این موضوع بسیار راغب بودند.

◆ ولی شیوه معصومین ما این‌طوری نبوده که بیایند و بین جوانان و دیگران خطی بکشند و بگویند خب در بین جوانان شما برنده‌اید، بین پیرها شما؟! نمونه واضح آن هم اسامه است که پیامبر(ص) او را فرمانده کل لشکر کرد، نه فرمانده لشکر جوانان. چرا به جای اینکه برای جوانان مستعد زمینه ظهور و بروز جدی در جامعه ایجاد کنیم، می‌آییم و فرایندی فرعی تعریف می‌کنیم؟!

ما جلوی افراد مستعد را نگرفتیم؛ یعنی جوان آزاد است که در جشنواره فجر یا در کتاب سال و... شرکت کند. این دلیل نمی‌شود که ما چون مثلا جشنواره فیلم فجر را داریم، نباید زمینه‌های بروز و ظهور خلاقیت جوان ها را ایجاد کنیم. یکی از حسن‌های این جشنواره این است که از روستا شروع می‌کند؛ یعنی از پایه روستا این جشنواره آغاز می‌شود و نکته در اینجاست که تلاش ها و آثار بین جوانان و هم‌سن و سال‌های جوان ارزیابی می‌شود. به نظر من این جشنواره به هیچ عنوان مانع حضور جوانان در عرصه‌های قبل نیست.

نگرانی شما وقتی وارد است که کسی که می‌خواهد در جشنواره جوان ایرانی شرکت کند، یک‌بند جلوی پایش بگذارند که تو حق شرکت در جشنواره های عمومی را نداری. پس این‌طور نیست، در واقع یک نگاه حمایتی است این جشنواره.

◆ ولی قبول کنید این جشنواره تبدیل به یک جشنواره درجه‌دو می‌شود؟

نه، نه، برای اینکه الان تمهیدی اندیشیده شده که این جشنواره درجه یک باشد.قرار شده این جشنواره جایگزین جشنواره های مشابه در سازمان ها و نهادها و زمینه های مختلف بشود؛مثلا، ارشاد یک جشنواره فیلم جوان برگزار نمی کند. در واقع با هماهنگی سازمان ملی ارگان ها هر کدام خودشان در زمینه های مرتبط شان جشنواره برگزار می کنندچون این مصوبه است. اگر به این شکلی که ارشاد یک جشنواره برگزاری کرد و سازمان ملی جوانان یک جشنواره، بله، این نوع دید شما درست بود.



این جشنواره با هدف الگوسازی پا به عرصه گذاشته؛ الگوهای هویت‌آفرین به منظور فراهم‌کردن و شناساندن زمینه‌های رشد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... در حوزه جوانان. باید اولا معیارهای جوان ایرانی امروز را به جامعه معرفی کرد، ثانیا با این معرفی جوانان را هدایت و ثالثا با این معرفی جوان را حمایت کرد



٭ یعنی فکر می‌کنید اگر یک جوان بتواند در جشنواره‌ای جدی جایزه بگیرد، در جشنواره جوان ایرانی شرکت می‌کند؟

حتما شرکت می‌کند.

٭ کسی که در یک جشنواره معتبر برنده می‌شود، چرا باید در یک چنین جشنواره‌ای شرکت کند؟

موضوع جشنواره جوان با مصوبه‌ای که اخیرا صادر شد، تبدیل به جشنواره مادر شد؛ یعنی سازمان دیگر به تنهایی جشنواره برگزار نمی‌کند. پس سازمان برگشت به کارکرد اصلی خودش؛ یعنی اگر ایرادی می‌توانستیم از سازمان ملی جوانان بگیریم، این بود که چرا جشنواره برگزار می‌کند؟ الان دیگر این جشنواره را وزارت ارشاد برگزار می‌کند، مدیریت حوزه علمیه قم برگزار می‌کند ،سازمان‌ها و مراکز مرتبط و متخصص برگزار می‌کنند.

◆ من البته جواب این سؤالم را از شما و از هیچ‌یک از مسؤولان نگرفته‌ام که این نگاه تفکیکی را اگر بخواهیم با سیره ائمه منطبق کنیم، از کجا باید شروع کرد. این موضوع فقط به جشنواره سازمان ملی جوانان برنمی‌گردد. این بخش‌های جوانانی که در جشنواره‌ها درست می‌کنند، برای چیست؟! معاونت جوان یا معاونت امور بانوان برای چیست؟ چرا ما در مورد سیره ائمه این نگاه تفکیکی را نداریم؟ مثلا در جنگ، امام خمینی(ره) تفکیکی نگاه نکرد؛ نگفت پیرها یا جوان ها بروند.

اتفاقا امام(ره) تفکیکی نگاه می‌کرد. امام(ره) جوان را دید. قبل از امام این نگاه نبود. اتفاقا پیامبر(ص) و ائمه(ع) هم به تفکیکی نگاه می‌کردند. پیامبر(ص) جوان را به ماهو جوان در یک بستر جدا دید وگرنه ، چراباید اسامه را انتخاب می کرد؟

خود من از روز اولی که آمدم، اینجا گفتم که چرا جوانان را باید ۱۴ تا ۲۹سال بدانیم؟! ۳۰ یا ۳۲ ساله‌ها هم جوان هستند. چرا این کار را نکردید؟! این یک رده سنی بین‌المللی است و انتخاب این سن هم خیلی منطقی است چون شما اگر در دوره سنی ۱۴ تا ۲۹سال توانستید به جوانی در ساخته شدن کمک کنید، آن وقت است که جوان می‌تواند در آینده کشور تاثیرگذار باشد. نگاه تفکیکی همیشه بد نیست. هم امام(ره) و هم ائمه(ع) نگاه تفکیکی به جوان داشتند.

◆ این تفکیک نبوده است. پیامبر(ص) شیخ هم انتخاب کرده.

پس، هم فرمانده شیخ داشته و هم فرمانده جوان و به همین خاطر بود که با پیامبر(ص) مخالفت می‌شد، چون قبلا به این صورت نبوده. اصلا شده بود یک سنت.

◆ آن زمان به جوان ها توجه نمی شد ، بله ولی امام خمینی(ره) هم نیامد خطی بکشد بین جوانان و دیگران. وقتی می گفت فلان کار را انجام دهید به همه می‌گفت. وقتی که این شکلی برخورد شود اساسا باعث به صحنه آمدن جوان‌ها می‌شود. کما اینکه پیامبر(ص) می‌فرمایند جوانان را گرامی بدارید چون من وقتی حقیقت را بیان کردم همین جوان‌ها از من حمایت کردند نه بزرگان و شیوخ!

جشنواره حضرت علی اکبر(ع) در راستای کارهای هویت‌ساز سازمان است؛ برای بهتر و بیشتر دیده شدن جوان در جامعه ولاغیر. یکی از وظایفی که به عهده سازمان گذاشته شده شناسایی و شناساندن و کمک به جوانانی است که باید شناخته شوند.

◆ چرا جوان‌ها باید یک سازمان مخصوص به خودشان داشته باشند ولی مثلا پیرمردها نداشته باشند؟ مثلا سازمان ملی پیرمردان؟!

دارند، آنها هم دارند. اتفاقا برای کشورهای اروپایی که سن جمعیتشان به سمت میانسالی و پیری می‌رود نقش سازمان‌های حامی در این زمینه‌ها بیشتر می‌شود و عکسش در کشورهایی مثل ما است که نقش سازمان‌ها در زمینه جوانان بیشتر می‌شود و درستش هم همین است.

الان آرام، آرام دولت باید برود به سمت ایجاد برنامه‌هایی برای میانسالان.



جشنواره حضرت علی‌اکبر(ع) در راستای کارهای هویت‌ساز سازمان است؛ برای بهتر و بیشتر دیده‌شدن جوان در جامعه و لاغیر. یکی از وظایفی که به عهده سازمان گذاشته شده شناسایی و شناساندن و کمک به جوانانی است که باید شناخته شوند



◆ یکی از نگاه‌هایی که وجود دارد، نقش سازمان ملی در اوقات فراغت جوانان است. سازمان در این مورد چه کارهایی را صورت داده؟

از سال گذشته سازمان سامانه اوقات فراغت را در دستور کار خودش قرار داده و به نظر من اگر این سامانه موفق و فعال شود یک کار بزرگ صورت گرفته. چه کسی دارد برای اوقات فراغت جوانان ما طراحی کلان می‌کند؟ بیشتر سازمان‌ها، اما در حوزه کاری خودشان. یک جایی باید پیدا شود که نقش نخ تسبیح را داشته باشد و آن نخ تسبیح سازمان ملی جوانان است.

یکی از کارهایی که سازمان باید به جد انجام بدهد درک صحیح از اوقات فراغت، فرهنگ‌سازی و آموزش است. ما هم معتقدیم اوقات فراغت به معنای به بطالت گذراندن وقت نیست.

◆ اصلا در فرهنگ دینی وقتی زندگی مبتنی بر حق و تکلیف است، دیگر فراغت چه معنایی دارد؟

جوان مسلمان ایرانی ما که باید دارای یک یا چند مهارت در طول زندگی‌اش باشد این مهارت را الان ندارد. اتفاقا تنها جایی که می‌تواند این مهارت را کسب کند در ایام فراغت خودش است.

◆ اگر «باید» مهارت کسب کند، پس دیگر لفظ ایام فراغت معنا ندارد. باید در ایام جدی زندگی‌اش برود سراغ آنها؟

اکثر اکتشافات، اختراعات و ... در ایامی غیر از ایام کاری، اضطراری و اجباری صورت می گیرد. مثلا شما در اتاقت نشسته‌ای و تمام فکرت را متمرکز کرده‌ای که مثلا فیلمنامه‌ای را خلق کنی، این خلق به طور حتم در ایام فراغت شما ساده است و اتفاق می‌افتد. در واقع هر آموزشی نه به معنای کلاسیک و رسمی آن اگر در این ایام صورت بگیرد اکتسابی، قطعی و دلنشین است.

◆ قبول دارید اوقات فراغت، اوقات جدی‌ای نیست؟

اتفاقا خیلی جدی است اگر بتوانیم آن را به حرکت دربیاوریم.

◆ برگردیم به بحث سازمان ملی. با تعریفی که از کارکرد سازمان شده به نظر می رسد بعد از چند سال که موفق به هماهنگ کردن سازمان‌ها و نهادهای مختلف کشور در حوزه جوانان شده ،دیگر نیازی به آن نیست؛ درست است؟

نه مخالفم. سیستم اداری کشور ما تقریبا مثل اکثر کشورهای دیگر است. ما باید در هر دوره‌ای به روز شویم. تا چند سال قبل بحث IT و دیجیتال اصلا مطرح نبود ولی الان وارد زندگی کاری و عادی آدم‌ها شده. سازمان ملی جوانان الان باید روی این موضوع وقت بگذارد، هدایت و حمایت کند. ما باید این کارها را الان انجام بدهیم ولی داریم ضعیف کار می‌کنیم. بنابراین سازمان ملی جوانان از یک فرایند درخواستی به وجود آمده مگر آنکه موضوع درخواست از بین برود و به طور اتوماتیک آن سازمان را بخواهی نگه داری.

◆ شما فکر نمی‌کنید ما به اندازه کافی مملکت دولتی‌ای داریم! تعدیل از اینکه جوانان ما به جای اینکه به همت و تخصص خودشان تکیه کنند چشمان به دست دولت و حکومت است؟

من کاملا مخالف دولتی ماندن به شکلی که دولت فربه و بزرگ باشد هستم. حتما باید برویم به سمت کوچک شدن. قانون اساسی این را به ما تکلیف و سیاست‌های کلان نظام این را تایید کرده است.

حاشیه

عاقبت‌بخیری سازمان

یکی از عاقبت‌بخیری‌های سازمان ملی جوانان این است که سازمان جمع و جور و کم‌نیرویی از نظر فیزیکی است اما پرنیرو از نظر اتصال به تشکل‌های ملی جوانان در سراسر کشور. حتما باید یکی از دغدغه‌های اساسی سازمان توانمندسازی جوانان برای مدیریت در کارها باشد آن هم در ظرف تشکل‌های مردم‌نهاد.



آیه، ویژه‌نامه دین و فرهنگ
همشهری جوان

زندگی صحنه مسابقه هست و نیست. نیست، چون دنیا محل گذر است و هست، چون در این گذار باید عقب نماند. وقتی می‌خواهیم مسابقه بدهیم، باید بدانیم هدفمان چیست؟ برای چه تلاش می‌کنیم؟ رقیبمان کیست؟ باید بدانیم توانایی‌ها و ناتوانی‌مان چیست و چطور باید با ظرفیت‌های موجودمان به هدف برسیم. در این مسابقه، بیشتر خودمانیم و خودمان؛ یعنی باید با خودمان مسابقه بدهیم، پس باید خودمان را خوب بشناسیم. وقتی می‌خواهیم بر نفس اماره‌مان پیروز باشیم، باید خوب بشناسیمش، نفس لوامه‌مان را هم. آدم یاد داستان آن جوانان می‌افتد که داشتند زورآزمایی می‌کردند و پیامبر(ص) رسید بهشان. قرار شد پیامبر(ص) داورشان باشد و پیامبر(ص) چه خوب داوری کرد که قوی‌ترین شما کسی است که بر خودش مسلط‌تر باشد. حالا ما در این جاده زندگی حواسمان هست؟ نکند بخوابیم مثل آن خرگوش که حتی اگر از خواب هم بیدار شدیم، دیر شده باشد.

مسابقه تا بی‌نهایت



۷۸



۸۵

گزارشی از محافل اخلاقی آیت‌الله حاج‌آقا مجتبی تهرانی

چهـارشنبه‌های اخـلاقی

حامد هادیان

در شـبکه اینترنت درباره مسـجد جامـع بازار و امام‌جماعتش آمده است که «قدیمی‌ترین مسجد جامع تهـران، بیش از ۷۰۰سـال عمـر دارد و امام جماعـت آن آیـت‌الله حاج‌آقا مجتبـی تهرانی از حدود ۴۰سـال پیش تاکنون، به این مهم پرداخته اسـت و معمولا نماز ظهر، عصر و مراسم مذهبی را در این مسـجد به‌جا می‌آورد». نزدیـک اذان پای پیاده از کوچه‌های تنگ وارد راسته بازار می‌شود. عده‌ای که می‌شناسندشـان، سلام و اظهار ارادت می‌کننـد و نشـناس‌ها گاهی بدون قصـد، تنه‌ای می‌زنند تاسریع‌تر ردشوندوبه‌فکرشان نمی‌رسد کـه شـاید ایـن روحانی سـالخورده یکـی از مراجـع تقلیـد شیعیان باشد.

ورودی مسـجد در دل بازار اسـت. رو به حیاطی بزرگ و حوضی در میان. درخت انجیر کوچکی کنار حوض است و کارگرهای خسته از کار روزانه زیر آن خستگی درمی‌کنند. متولیان مسـجد وقت اذان درهای آهنـی را باز می‌کنند. مـردم از حیاط وارد رواق زیر گنبد می‌شـوند تا مؤذن اذان بگوید. حاج آقا سلانه‌سـلانه از راه می‌رسد. مسیر طولانی رواق تا محراب را کفش در دست طی می‌کند. به سلام‌های نمازگـزاران جـواب می‌دهد. سـرش پایین اسـت و ذکر می‌گوید. وقتی به محراب می‌رسد، عبایش را عوض می‌کند و یک پـره از عمامه‌اش را مانند امام خمینـی(ره) باز می‌کند. صف‌های فشرده پشت سـرش تا ۱۶ردیف ادامه دارد. بین دو نماز برمی‌گردد به سـمت نمازگزارانی که اکثرا از کسبه بازار و جوان هسـتند و برایشان از مسـأله‌ای فقهی درباره خرید و فروش در بازار می‌گوید و دوباره به نماز می‌ایسـتد. نماز دوم که تمام شـد، صف اول خالی می‌شـود و عده‌ای دوره‌اش می‌کننـد. حاج‌آقا روی صندلی کنار سـجاده رو به محراب می‌نشـیند کـه پنجره‌ای به بیـرون دارد. مردم برای گرفتن اسـتخاره و حل مشـکل می‌آینـد. گاهی اگر کسـی برای ازدواج آمده باشـد، می‌خندد. کارش که تمام شد بدون هیچ تشریفاتی از راهروی مسجد خارج می‌شود. در حیاط مسـجد چای دارچینی می‌دهند و بویش همه‌جا را گرفته اسـت. چای‌فروش‌های دوره‌گرد هم می‌نشـینند و چای می‌خورند. زیر درخت انجیر کارگرها نان و ماسـت می‌خورند. آیت‌الله رفته است. شـاید این روال هر روزه این مرد دین‌دار باشد.

◆◆◆

امام جماعت مسـجدجامع تهران، فرزند آقامیرزاعبدالعلی تهرانی، عالم برجسـته تهران قدیم اسـت کـه بدون هیچ واسطه و محافظی با مردم زندگی می‌کند. آیت‌الله مجتبی تهرانی جایگاهـی ویژه در میان طـلاب، بازاریان و جوانان دارد. کرسـی دروس فقه و اصولش، در سطوح عالی حوزه علمیه تهران برگزار می‌شود و هر صبحدم طلاب در محضر دروس اسـتاد خود، سـیراب می‌شـوند. جلسـات دروس تفسـیرش نیز جوانان تحصیلکرده و مشـتاق معارف قرآن را بر گرد خود فرا گرفته اسـت؛ به‌خصوص از دیرباز، محفل دروس اخلاق و عرفان چهارشنبه‌ها در خیابان ایران، کانون تجمع مشتاقان بوده است. نحوه بیان مطالب توسط ایشان از طبقه‌بندی و اسلوب خاصی برخوردار است. ایشان هرچند وقت یک بار با تمرکز روی مشـکلات جامعه و غور در آیات و احادیث، سلسـله بحث‌هایی را در این دوره‌های اخلاقی انجام می‌دهنـد. از نکات جالب این بحث‌ها، این اسـت که مباحث اخلاقی براساس سـوال‌هایی که مردم از دفترشان می‌کنند، انتخاب می‌شـود که آخرینشـان بحث غیرت و تعلیم و تربیت اسـت. پیشنهادهای اخلاقی ایشان به‌شدت عملی اسـت و جدا از ارزش علمی، به‌راحتی می‌تواند مورد استفاده عوام قرار گیرد. آیت‌الله مجتبی تهرانی از شاگردان برجسـته امام خمینی(ره) اسـت که با امام الفت و موانست بسیار داشته است. نمونه برجسـته‌ای از شاگردان اخلاقی ایشان، شهید صیاد شیرازی است.

◆◆◆

جلسـه اخلاق چهارشـنبه‌های آیت‌الله برای عموم است. چهارشنبه نزدیک غروب خیابان ایران، انتهای کوچه ملکی میزبـان جوانان پی‌جوی اخلاق اسـت. حیـاط بوی چای دارچینی می‌دهد و مهمانانـی با تیپ‌های متنوع از جاهای مختلف شهر به آنجا آمده‌اند. بعد از وضو همه وارد زیرزمین می‌شـوند. زیرزمینی هـزار متری که کم‌وبیش پر اسـت.



ایشان هرچند وقت یک بار با تمرکز روی مشکلات جامعه و غور در آیات و احادیث، سلسله بحث‌هایی را در این دوره‌های اخلاقی انجام می‌دهند. از نکات جالب این بحث‌ها، این است که مباحث اخلاقی براساس سوال‌هایی که مردم از دفترشان می‌کنند، انتخاب می‌شود



خیلی‌ها همدیگر را می‌شناسند و یا حداقل گروهی آمده‌اند. بعد از مدتی حاج‌آقا مجتبی با سـری پاییـن و ذکرگو وارد می‌شود. عبا را عوض می‌کند و به نماز می‌ایستد. تعدادی از حاضران نماز را شکسـته می‌خوانند. بعد از اتمام نماز، همه به گوشه دیگر سالن متمایل می‌شوند؛ جایی که قرار است از اخلاق گفته شود، قرآن خوانده می‌شود و بعد چند نفری اسـتخاره می‌گیرند. آیت‌الله روی صندلی می‌نشیند. بحث این چهارشنبه تربیت است.

می‌گوید بنده گناهکار همیشـه روش زشـت، بـه میراث می‌گذارد. این‌قدر به این روش بـد ادامه می‌دهد و آنها هم یاد می‌گیرند که همه آنها را به جهنم می‌برد. «حَتّی لا یَفقدَ فیها مِنهُم صَغیـراً و لا کَبیراً و لا خادِماً و لا جاراً» تا آنجا که هیچ‌یک از خانواده و عیال و همسایگانش را مفقود نمی‌یابد. آن‌قدر روی خانواده‌اش، خدمتکارش و همسایه‌اش اثر سوء و زشت می‌گذارد که همه‌شان وارد جهنم می‌شوند.

می‌گوید اصلا تربیت و روش‌دادن‌ها و روش گرفتن‌ها، برای این بود که یک نفر، انسـان بشـود یعنی عقـل عملی او به فعلیت برسـد. این همان تعبیری اسـت که می‌گویم باید اسکلت انسانی‌اش درسـت بشود و شاکله پیدا کند. باید در درون خودش و در بعد معنوی‌اش هم همین‌طور شکل پیدا کند. حالا من دو روایت بخوانم؛ روایت از امام صادق(ع): «دَعْ ابْنَکَ یَلْعَبْ سَـبْعَ سِـنِینَ» بچه‌ات را رهایش کن تا هفت سالگی، بازی کند.

ما هم همین‌طور هسـتیم که از هفت سـال به بعد او را به مدرسه می‌بریم، یعنی این مقتضای سنی اوست که در آیه هم دارد: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِینَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْنَکُـمْ» همانا زندگـی دنیا فقط بازی، سـرگرمی، زینت، فخرفروشـی و... اسـت. آیه شـریفه هم اول از لعب شروع می‌کند که ظاهرا همین اسـت. این مسائل، وجودی است و تمام معارف ما همسـو با آنهاسـت. چرا؟ چون دستورات خالق ماست. آنکه سازنده من است، خودش خوب بلد بوده که راه را به من نشان دهد.

می‌گویـد هفـت سـال دوم، زمـان تربیـت و یادگیـری است؛ «وَ یُؤَدَّبْ سَـبْعاً» از آن سـن به بعد، دیگر قوه تمیز پیدا می‌کند. یادش بـده؛ به او روش بده تـا اینجا او از نظر دیداری، شـنیداری و رفتاری از شـما یاد می‌گیرد و هیچ احتیاجی نیست که تو بخواهی او را ادب کنی. یادگیری‌اش خواه‌ناخواه و خودکار اسـت. می‌گوید از هفت سال به بالا، آرام‌آرام قوه تمیز او به کار می‌افتد و می‌توانی به او بفهمانی؛ «وَ یُؤَدَّب سَـبعاً» تا به ۱۴سال برسد، می‌توانی به او بگویی: «بابا جان این کار به این دلیل درسـت است. پسرم این کار غلط است. دخترم...! امثال این حرف‌ها».

صحبت‌ها مبتنی بر روایات و احادیث اسـت و درعین‌حال علمی. در حین صحبت‌ها وقتی از جوان‌ها صحبتی می‌آید با خنده به حاضـران نگاه می‌کند. هنـگام خواندن روایات عینکـش را درمـی‌آورد تا زیر و زبری اشـتباه نشـود و در همین اثنا چشـم‌های همیشـه مخفی آیت‌الله را می‌شود دید. سخنرانی، خیلی طولانی نیست تا کسی خسته شود. بسیاری فرزندان خود را همراه آورده‌اند.

سـخنرانی که تمام می‌شـود، برای همه دعایی می‌کند و می‌رود. با اینکه تا سالن خالی شـود، کمی طول می‌کشد ولی آیت‌الله خیلی سریع سالن را ترک می‌کند. جوان‌هایی هم کـه هنـگام صحبت‌ها کاغذ و قلم دستشـان اسـت، همه‌چیز را درون کیـف می‌گذارند و به طرف‌های مختلف خیابـان می‌روند. هر کـس از جایـی آمده اسـت و حالا به‌جایی می‌آید.



آقای راننده غصه‌ای ندارد

در راه رفتن به قلهک و تجریش -می خواستم برای صله رحم بروم -دیدم راننده‌ای یک اتومبیل زیبا را می‌راند. گفتم آقای راننده دیگر غصه‌ای ندارد. الحمدالله اتومبیل به این قشنگی دارد و... گفت: «حاضرم این ماشین را به کسی بدهم که خاطره‌هایی مسلط بر قلب و دل من را از میان بردارد». شغلا لایتفرق عنه ابدا.

پای درس اخلاق میرزا عبدالکریم حق‌شناس

عجب خدایی هستی!

جایی که حرف بی‌خود نمی‌زنند

«والله یدعوا الی دارالسلام و یهدی من یشاء الی صراط المستقیم». «الذین احسنوا عن حسنی و زیاده». شما را به دارالسلام دعوت می کند که «لیس فیها لاقیه» جایی که حرف لغو نباشد، فقط حرف حساب باشد، بهشت است. شـما را به چنین جایی دعوت می کند. هر کس وارد می‌شود، به او سلام پروردگار را می‌رسانند. سلام ملائک را می‌رسانند. پروردگار عزیز شما را راهنمایی می کند، راه نشانتان می‌دهد به سوی صراط مسـتقیم که «وان اعبدونی هذا صراط مستقیم» عبادت من، نه عبادت شیطان. من با خاطره‌های خود دست به یقه هستم؛ اینکه امام رحمت الله علیه می‌فرمود باید از خانه تاریک مسافرت کنید، تا زمانی که با خاطره‌های خودم دست به یقه باشم، در این خانه تاریک هستم؛ یعنی کلام خدا را نمی خوانم؛ خاطره‌های خودم را می خوانم. با خاطره‌های خودم هستم. این کاشف از آن است که از خانه تاریک مسافرت نکرده‌ام. اگر مردی برون آی و سـفر کن؛ یعنی از آن موقعیت تاریک به موقعیت روشـن برو. در اثر تخلق عملی و توجه به عنایت حق -جل و علی -این اتفاق می‌افتد.

بدانید که «للذین احسـنوا عن حسنی وزیاده»، حسنی بهشت اسـت و زیاده مغفرت خداوند و لقای پروردگار اسـت. از همه بالاتر، لقای رحمت پروردگار اسـت. در روایت دیگر آمده، «اما الزیاده اعطیهما الله فی الدنیا لم یحاسبه».

عجب خدایی هستی

خیلی مقام بزرگی اسـت کارهایی که من کرده‌ام، ندیده بگیرند؛ «و من اشـرف اوصاف الکریم غفلته عن ما یعلم» یعنی رفتار زشـت من را ندیده بگیرد. ما بد می کنیم اما «عادتک الاحسان الی المسیئن» تو در ازای بدی‌های ما احسان می کنی. عجب خدایی هستی.

یک دقیقه فکر کنید

آدم یک دقیقه که فکر می کند می‌خواهد یقه خودش را پاره کند. عمر شـما سرمایه‌تان است عزیز من! شـیطان و نفس هر روز این سـرمایه را غارت می کنند. چرا؟ پس کی شروع می کنی عزیز من؟

ما را خواهی، جمله حدیث ما کن / خو با ما کن ز دیگران خو وا کن
با ما خو کن عزیز من! / ما زیباییم و یاد ما زیبا کن

پـروردگار عزیز جل و عز قـدرت تمام اسـت. حیات و علم تمام اسـت؛ علم، قـدرت و حیات لایتناهی بوده است و خواهد بود.

ما زیباییم و یاد ما زیبا کن / با ما دو دل نباش دل یکتا کن

خاطره‌های اضافی را پاک کنید

باید در اثر سـعی عملـی، خاطره‌های بـد را از صحنه دل خـارج کنید. البته علمـای اخلاق -رضـوان‌الله تعالی علیهم اجمعین -بحث می کنند که آیا خطور ذهنـی به کلی از بین می‌رود یا خیر؟ البته قول حق و مختار را اختیار می کنند که به کلی از بین نمی‌رود ولی ضعیف می‌شـود. در شـخص امام به کلی از بین می‌رود. اما در غیر او مثل خاطره‌ای می‌شـود کـه گاهی از ذهن می‌گذرد. باید در همان حد کوشش کرد. ای نه دله ده یه هر ده‌یله کن بعضی‌ها گفته‌اند: ای صد دله یک دله، دل یک دله کـن خدا نکند پروردگار عزیز -جل و عز -من روسـیاه را تنبیه کند.

هرچه فاصله از جناب حق -جل و علی -زیادتر باشد، خطور ذهنی بیشتر می‌شود.

معادله را نوشته‌ام. هر وقت ببینم خطور ذهنی زیاد شد، از این راه معالجه‌اش می کنم. عزیز من! می‌فهمم دنیا بر آخرت چربیده اسـت که غم بر دل مسلط می‌شود. آرزوهای زیاد، فقر و نداری شـما را تهدید می کند. چهارمی که بنده و آن راننده از آن می ترسیم، شغلا لایتفرق عنه ابدا.

فکرهای صد تا یک پول بر قلب مسلط می‌شود هر چه زور بزنید، رفع نمی‌شود، مگر یاد خدا بر قلب حاکم شود.

زیستن به سادگی

روش‌هایی برای زندگی بهتر

زیستن به سادگی

سیدمهدی سیدی

زیستن انسان نیاز به الگو و برنامه مدون و از پیش تعیین‌شده دارد و لازم است که تک‌تک انسان‌ها در این جهت کوشش لازم را به‌عمل آورند. در این میان، انسان مکتبی و برخوردار از جهان‌بینی الهی، باید به آموزه‌های دینی خویش رجوع کند و از دستورات برآمده از وحی توشه برگیرد. از طرف دیگر نیز شاهدیم که آخرین مکتب آسمانی (شرع مقدس اسلام) نیز برای ریزترین موارد و جزئیات زندگی امت، برنامه مدون و مشخص ارائه کرده است و به بیان مبانی و اصولی پرداخته که می‌توان براساس آن و براساس مقتضیات زمان به پرداخت و استخراج برنامه‌های کاربردی پرداخت.

زندگی براساس آموزه‌های اسلامی، متضمن شرایط، وسایل، شیوه‌ها و اهداف خاصی است. وظیفه هر مسلمان آن است که نظر شارع مقدس را به‌عنوان صحیح‌ترین اهداف زندگی خویش برگزیند و برای رسیدن به آن اهداف، از شیوه‌ها و دستورالعمل‌های صحیح بهره گیرد. دستورالعمل‌هایی که خالق هستی، آنها را به انسان دین‌مدار توصیه و تاکید کرده است.

هدف از زندگانی در دیدگاه اهل دین، بهره‌گیری از فرصت کوتاه عمر در جهت دستیابی به قرب و رضای‌الهی است و لذا برای دستیابی به این هدف مقدس، باید به روش‌های خاصی تمسک جوید. شیوه‌هایی از قبیل قناعت در مادیات، ساده‌زیستی، مهرورزی، دوری از تکبر و حرص، اجتناب از علو و برتری‌جویی، حقیقت‌جویی، عدالت‌محوری و قس علی هذا (توضیح در باب هر کدام از موارد مذکور نیازمند گفتار و مقاله‌ای جداگانه است).

یکی از شیوه‌های کارساز برای زندگیِ مبتنی بر نظرات الهی، زهد و ساده‌زیستی است. از قضا اینِ مبحث از کلام، در همه ادیان و زمان‌ها، مورد تاکید جدی و توصیه قوی از جانب خداوند بوده و هست و به انحاء مختلف چه در باب نظر و چه در زمینه عمل، توسط رابطان وحی و نمادهای دینی، مردم به این‌گونه زندگی ترغیب و تشویق شده‌اند.

به‌نظر می‌رسد برای بحث درباره ساده‌زیستی و زندگی توأم با زهد و قناعت (به‌عنوان یک روش زیستن) باید از الگوی تحقیق مناسبی بهره گرفت. برای بررسی همه‌جانبه و جامع‌الاطراف این مفهوم، می‌توان در شش لایه‌وسطح، به تحقیق پرداخت که به صورت خلاصه ازاین قرار است:

سطح نخست: کنکاش در گفته‌های مستقیم خداوند (قرآن، احادیث قدسی) در باب بازخوانی تعاریف، شرح و توصیه‌های مرتبط با این موضوع.

سطح دوم: کنکاش در گفته‌های معصومین(ع) که نزدیک‌ترین منبع به وحی و نظرات خداوندی است.

سطح سوم: بازخوانی سیره نبوی به‌عنوان الگوی برتر و اسوه حسنه در زمینه ساده‌زیستی و دوری از تجمل (برگرفته از توصیه الهی: لقد کان لکم فی رسول‌الله اسوه حسنه - احزاب / ۲).

سطح چهارم: بررسی در سیره ائمه عصمت و طهارت و به خصوص زندگانی مشترک امیرالمؤمنین(ع) و حضرت فاطمه زهرا(س) به‌عنوان بهترین نمونه کاربردی.

سطح پنجم: بازخوانی نقش زندگی ساده و به‌دور از مال‌اندوزی و همراه با قناعت در زندگانی انبیاء مختلف و امت‌های پیشین.

سطح ششم: نگاه دوباره به زندگانی اوتاد، صلحا و بزرگان دین و بررسی عملکرد پیروان واقعی معصومین که در هردوره و زمان یافت می‌شوند.

با توجه به شش سطح مطروحه، مشخص می‌شود که نیاز است در قالب سلسله مقالات تحلیلی - تحقیقی به فعالیتی جدی و گسترده پرداخته شود تا تمام زوایای بحث که از نیازهای جدی زندگی معاصر است، روشن و آشکار شود. اندیشه‌های غلط و شبهه‌های زندگی متمدن درباره بهره‌گیری از مال و منال دنیا، ذم ساده‌زیستی، توصیه بر پرهیز از قناعت و اشتیاق روزافزون به جمع مال؛ تماما ضرورت بحث را در مقطع کنونی دوچندان می‌کند.

اندکی از دریا

در این مجال اندک، به‌عنوان اولین نمونه سزاوار است که به رفتار یکی از برترین الگوهای تاریخ اسلام، امیرمؤمنان‌علی(ع) رجوع کنیم.

امروز در میان عامه مردم قسمت‌هایی از بیانات ایشان در نهج‌البلاغه که در باب توصیه به زهد و دعوت به قناعت طرح شده است، مشهور و معروف است. به‌عنوان نمونه نامه ایشان به فرماندار بصره (عثمان بن حنیف انصاری) در سال ۳۶هجری که دعوت مهمانی سرمایه‌داری از مردم بصره را پذیرفت، از شهرت خاصی برخوردار است. آنجا که نوشتند:

«پس از یاد خدا و درود؛ ای پسر حنیف؛ به من گزارش دادند که مردی از سرمایه‌داران بصره تو را به مهمانی خویش فراخوانده و تو به‌سرعت به سوی آن شتافتی. خوردنی‌های رنگارنگ برای تو آوردند و کاسه‌های پر از غذا پی‌درپی جلوی تو نهادند. گمان نمی‌کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان با ستم محروم شده و ثروتمندانشان برسر سفره دعوت شده‌اند. اندیشه کن در کجایی و برسر کدام سفره می‌خوری؛ پس آن غذایی که حلال و حرام بودنش را نمی‌دانی، دور بینداز و آنچه را به پاکیزگی و حلال‌بودنش یقین داری، مصرف کن (ترجمه نامه۴۵ از نهج‌البلاغه).

«وَ اللّهِ لَقَدْ رَقَعْتُ مِدْرَعَتی هذِهِ حَتَّی اسْتَحْیَیْتُ مِنْ رَاقِعِهَا» به‌خدا سوگند من بر پیراهنی که به‌تن دارم، آن‌قدر وصله زده‌ام که از آن که (بدان) وصله می‌زد، خجالت کشیدم». (نهج‌البلاغه - خطبه۱۵۹) و این کلام از امیرالمؤمنین(ع)، پرده از ساده‌زیستی اعجاب‌آور ایشان برمی‌دارد.

از دیگر شخصیت‌های برتر تاریخ اسلام که از جایگاهی ممتاز برخوردارند، حضرت فاطمه زهرا(س) هستند. یکی از پررنگ‌ترین شاخصه‌های زندگی ایشان، بعد ساده‌زیستی و قناعت حیرت‌انگیز ایشان است. همواره زندگی ایشان، لباس ایشان، نحوه سلوک و رفتارشان، از سادگی خاص و ویژه‌ای برخوردار بوده. باید اذعان کرد که ایشان عمدتا نادار و محتاج نبودند. لیکن بینش آسمانی ایشان چنین زندگی را برایشان رقم می‌زده است.

زهرا(س) دختر اولین شخص عالم اسلام حضرت ختمی‌مرتبت محمد(صلی‌علیه‌وآله) بود و مادرش ثروتمندترین مردم حجاز. با این حال می‌بینیم در شب زفاف لباس عروسی‌اش را به سائل می‌دهد و با تنها پیراهن کهنه‌ای که دارد، به خانه شوهر می‌رود.

در میان شخصیت‌های خارج از حوزه عصمت و به‌عنوان بارزترین نماد ساده‌زیستی در جهان معاصر می‌توان به زندگانی امام راحل(ره) - بنیانگذار فقید انقلاب اسلامی ایران - رجوع کرد. شخصیت عظیم و عزیزی که منشأ بزرگ‌ترین تحول هزاره دوم در سطح جهانی شد و تا آخرین لحظه حیات، از بزرگ‌ترین مقامات سیاسی - حکومتی دنیا فقط در میانه اطاقی چندمتری، به‌دور از هرگونه آداب تجمل و آرایش اضافی ملاقات می‌کرد. (در حالی که رؤسای کشورها مجبور بودند برخلاف آداب دیپلماتیک روز دنیا به هنگام ورود، کفش از پا جدا کنند و گهگاه روی زمین بنشینند.) شخصیتی که با وجود هواداران بسیار، هیچ‌گاه در مسیر زندگی تحت تأثیر اطرافیان قرار نمی‌گرفت.

شنیده‌ایم این جمله معروف ایشان را که در زمان‌های مختلف وقتی می‌دیدند یا می‌شنیدند کسی ناخواسته یا به عمد جزئی کوچک به زندگی ایشان اضافه کرده که کمی بوی تجمل و اسراف می‌داده، می‌فرمودند: «مثل اینکه می‌خواهند ما را جهنمی کنند». شاید به همین دلیل بود که ایشان جزئیات روزمره زندگی‌شان را زیرنظر داشتند با دقت‌نظر خاص رتق‌وفتق امور زندگی را شخصا دنبال می‌کردند.

بحث از مفاهیم مقدسی چون زهد و قناعت و ساده‌زیستی مادامی که در بند حرف و سخن باقی بماند، هیچ اثری نخواهد داشت. مهم آن است که این مفاهیم به رشته عمل دربیایند و در ریزترین اجزای زندگی آدمی به ایفای نقش بپردازند و این مستلزم تلاش گسترده صاحبنظران و کارشناسان فرهنگی - دینی است و نیز رسالتی عظیم که بردوش تک‌تک شهروندان جامعه اسلامی است تا از مضامین اسلامی در زندگی مادی و معنوی خود بهره بگیرند.

«به‌خدا سوگند من بر پیراهنی که به‌تن دارم، آن‌قدر وصله زده‌ام که از آن که (بدان) وصله می‌زد، خجالت کشیدم.» و این کلام از امیرالمؤمنین(ع)، پرده از ساده‌زیستی اعجاب‌آور ایشان برمی‌دارد

نکته

رهگذری زیر سایه درخت

ابن مسعود می گوید: روزی وارد اتاق پیامبر(ص) شدم، در حالی که حضرت روی حصیر خوابیده بود. همین که پیامبر(ص) از خواب بیدار شد، دیدم که به‌واسطه فشار چوب‌های خشک و زبر حصیر، اثرش روی بدن مبارک پیامبر(ص) دیده می‌شود. وقتی که این وضع را دیدم، به حضرت عرض کردم. اجازه بدهید من با سایر اصحاب برای اتاق شما وسایل استراحت و آسایش فراهم کنیم. حضرت فرمودند: وسایل استراحت بیشتری برای این دنیا لازم نیست زیرا من مانند مسافر و رهگذری هستم که در سایه درختی استراحت می کنم و باید پس از اندکی استراحت به مقصد خود حرکت کنم (کنزالعمال، جلد ۳، صفحه ۲۴۳).

یادی از مرگ که در همین نزدیکی است

فراموشم نکن

سیدمهدی سیدی

دیگر آشکارمان شده است که می‌توان در خیابان راه رفت و به هواپیما خورد. باورمان شده که می‌توان حتی با مطمئن‌ترین هواپیمای تاریخ هوانوردی دنیا سقوط کرد. معلوممان شده که عزرائیل برای جان ستاندن از آدم دستانش بسته نیست. به خاطرمان آمده مرگ نزدیک است و سخت در کمین. به یادمان آمده می‌توان در همه جا و به هر سان و در همه سن جان سپرد؛ در کهولت، میانسالی، جوانی و حتی در طفولیت. می‌توان با بیماری مرد یا نه، می‌توان سالم بود و زیر آوار رفت. می‌توان در زمین صاف در اثر سقوط یک آجر مرد یا در زمین ناصاف از بلندی پرت شد. می‌توان صبح با زن و دو فرزند وداع کرد و ظهر زیر ماشین رفت یا بی‌هیچ زن و فرزند، مادر را چشم به راه گذاشت و در خیابان سکته کرد. می‌توان قلب را به تیر خصم کافر سپرد و لبیک گفت یا نه با تزریق یک آمپول قلب را از حرکت باز نگه داشت. می‌توان در قله شهرت بود و شب خوابید و صبح برنخاست یا در اوج گمنامی صبح برخاست و شب مرد.

برای مردن مرد بودن لازم نیست، زن‌ها هم می‌میرند. سن بالا شرط نیست، در شکم مادر هم می‌توان مرد. تشنگی زیاد نیاز نیست، پرخوری هم می‌میراند. همان‌گونه که سرما می‌کشد. گرما نیز برای کشتن ناتوان نیست. مرگ همیشه برای پدرها و مادرها نیست، فرزند نیز می‌میرد، خواهر نیز همچنین و برادر نیز حتی.

قبرکن‌ها نیز می‌میرند. مرده شوی‌ها هم به همین‌گونه.

مرگ برای بیمار نیست، طبیب نیز می‌میرد. زلزله خانه‌نشین را نه فقط، که معمار را نیز می‌کشد. ماشین‌ها با عابر پیاده فقط دشمن نیستند که مهندسان را هم زیر چرخ خود له می‌کنند. آتش، آتش‌نشان را هم درمی‌نوردد. دریا نه فقط برای نابلد، که برای کشتن غریق نجات نیز هنرمند است.

مرگ در انحصار نیست. محدودیت ندارد. شکل ثابت ندارد. وقتش معلوم نیست. خصوصی می‌کشد. جمع را هم -گهگاه- دربرمی‌گیرد. سهمیه ندارد. زیردست و بالا wدست نمی‌شناسد. ایرانی و خارجی ندارد. استاندارد و غیر استاندارد نمی‌شناسد. رئیس و مرئوس توفیری ندارد. مرگ همگانی است. هر خانه دری دارد و پشت در جایی است که شتر برای همه می‌خوابد.

مرگ طعم ندارد اما همه طعمش را می‌چشند. زمان ندارد اما برای همه سر می‌رسد. قطعی‌ترین است و هر روز فراموشمان می‌شود. هراس‌انگیز است اما بی‌خیالش می‌شویم. از روبه‌رو می‌آید و به سویش می‌دویم. برای مردن، انتظار فردا دیر است. شاید همین الان بیاید. هنوز نشنیده‌ام نویسنده نشریه‌ای بمیرد ولی اگر مُردم، باور کنید نویسنده‌ها هم می‌میرند. راستی یادم رفت بگویم، مرگ فقط برای نویسنده‌ها نیست. خوانندگان نشریه‌ها نیز حتما می‌میرند. شک نکنید.

***

خیلی باریک است و تاریک و حتی خیلی کم عمق. قبر را می‌گویم. شانس بیاوری که زیاد مرطوب نباشد که اگر باشد بی برو برگرد ۴۰ روز نشده می‌پوسی.

می‌دانم ارتفاعش آن‌قدر کم است که نفس در آن می‌گیرد. تکان بخوری سرت به سقف می‌خورد. تازه بخت یارت باشد، زلزله‌ای نیاید تا همین سقف کوتاه (لحد را می‌گویم) روی سرت آوار شود. فکرش را کرده بودی که اگر مورچه‌ها و دیگر حشرات موذی و غیرموذی نشانی قبرت را بیابند، دمار از روزگارت درمی‌آورند. اگر قبرت سیمانی باشد، اوضاعت بهتر است؛ چراکه برف و باران اذیتت نمی‌کند. هرچند قبر خاکی صفای دیگری دارد. تو هم خاکی هستی؛ یعنی از خاکی؛ خاک با خاک بیشتر مأنوس است (امروزی‌ها می‌گویند: بیشتر با هم حال می‌کنند).

گفتم از خاکی، حتما به تو برخورد. چاره‌ای نیست. حقیقت تلخ است. اگر هم زیاد ناراحتی، برو خاکت را عوض کن. یا نه، برو غرور از دماغت بیرون نما.

حرف‌های سید محمدحسین زابلی درباره تربیت، زندگی و اخلاق

هر لقمه نتیجه‌ای دارد

سیدمحمدحسین حسینی زابلی

آیت‌الله زابلی را بیشتر با درس‌های اخلاقش می‌شناسند. او سال‌های زیادی را پای درس فقه، کلام و اصول بزرگان حوزه گذرانده و امروز در سال‌های پختگی علمی و شخصیتی در دانشگاه امام صادق(ع) اخلاق تدریس می‌کند. او درباره فراز و نشیب‌های انسان در روزگار معاصر حرف‌های جدیدی دارد که خواندنی است.



الگوی عملی زندگی دینی را در آیه «ولکم فی‌رسول‌الله اسوه حسنه» می‌توان پیدا کرد. بخشی از حرف‌های رهبر انقلاب درباره اصلاح الگوی مصرف در سال گذشته ناظر به تطبیق الگوی مصرف است. الگوی مصرف ما مشخص است. پیامبر اکرم(ص) و ائمه طاهرین(ع) الگوی مصرف ما هستند و ما باید خودمان را با این الگوها تطبیق دهیم.

راه رفتن آنها، دیدن و شنیدن آنها، اخلاق آنها و همه کارهای آنها قرآنی بود؛ اینکه راه رفتن و دیدن و بقیه کارهای روزمره چطور قرآنی می‌شوند، مساله مهمی است.

اسلام دین انسانیت است. بعضی از غریزه‌های انسان و حیوان مشترک است و بعضی غریزه‌ها مخصوص خود انسان است. واقعیت‌های دین خیلی ملموس است اما خداشناسی ما ایراد دارد. باید خیلی در این مساله دقیق شویم که بفهمیم هنوز که هنوز است کمیت علم و عقل لنگ است. کسی که می‌گوید می‌خواهم خوش باشم، لذت ببرم و از فرصت‌های زندگی استفاده کنم، چگونه می‌شود با دین سراغ این حرف‌ها رفت؟

لذت‌های بچه مسلمان‌ها

اسلامی که دین انسانیت است و ثروت آن هم حلال و حرام دارد برای این بخش از غریزه‌های وجودی انسان چه فکری کرده؟ آیا همیشه باید نماز خواند و سینه زد و زیارت عاشورا و ندبه و کمیل خواند؟ شاید این افراد بگویند اینها که خوشی و لذت و آرامش نیستند. در کشورهای غربی میلیون‌ها دلار خرج می‌کنند که خوشی و لذت تامین شود. اسلام چه می‌کند؟ اسلام شاهکار کرده است. دین ما می‌گوید اگر می‌خواهید خوش باشید منعی نیست؛ اسلام خوشی را هم ترویج می‌کند اما خوشی‌ها و لذت‌هایی که اسلام مطرح می‌کند در مسیر متفاوتی هستند. می‌گوید به خانواده یتیم سر بزنید و آنها را اداره کنید تا لذت ببرید. باید در مسیر بود تا لذت را فهمید. اگر بخواهیم از الگوی زندگی پیامبر اکرم(ص) و ائمه طاهرین(ع) پیروی کنیم باید در این وادی باشیم. نماز خواندن، دعای کمیل و ندبه خواندن و... لذت دارد؛ اگر در مسیر باشیم. بعضی از بچه مسلمان‌ها که به هم می‌رسند می‌گویند جای شما خالی بود فلان جلسه روضه خیلی حال کردیم، این حرف‌ها از کجا می‌آید؟

ممکن است بعضی که ابتدای کار در این مسیر نیستند این



لذت‌ها را درک نکنند و سراغ آن نیایند. مساله را با یک مثال توضیح می‌دهم، عده‌ای می‌توانند انتخاب کنند در مسیر آسفالت حرکت کنند، عده‌ای هم می‌توانند در جاده خاکی بمانند. شخص باید بیاید خودش ببیند که مسیر آسفالت بهتر است؛ البته بعضی چیزها اثر ذاتی دارند. از فردی که در محیط دیگری بزرگ شده نمی‌شود انتظار داشت این لذت‌ها را بفهمد. دل جوان مثل زمین بایر است که هر چه بکاریم همان می‌روید. باید در تربیت‌های اولیه دقت کرد. خانواده اولین جای تربیت است. بعد از آن مدرسه و دانشگاه و حوزه و جامعه است. باید ببینیم تربیت از کجا و کی شروع می‌شود؟ آیا تربیت از هفت سالگی است؟ از چه سنی است؟ بعضی‌ها فکر می‌کنند تربیت فقط به سن مربوط است اما تربیت از لقمه است؛ چون بود اصل گوهری قابل / تربیت را در او اثر باشد. حتی لقمه شبهه‌ناک و نه حرام، انسان را دور می‌کند؛ لقمه حرام که انسان را مقابل حق، مقابل امام حسین(ع) قرارمی‌دهد. این لقمه‌ها خانه دین را ویران می‌کنند. روایتی هست که «السعید سعیدی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه» از موسی بن جعفر(ع) پرسیدند که تفسیر این روایت چیست، صورت عامیانه جواب حضرت این است که می‌شود فهمید اگر پدر کسی اهل فساد و عرق و ورق و... بود از پسر نمی‌شود انتظاری داشت.

> دل جوان مثل زمین بایر است که هرچه بکاریم همان می‌روید. باید در تربیت‌های اولیه دقت کرد. خانواده اولین جای تربیت است. بعد از آن مدرسه و دانشگاه و حوزه و جامعه است

همه چیز حساب و کتاب دارد

همه اینها هست، همه چیز حساب شده است؛ «اگر تیغ عالم بجنبد ز جا/ نبرد رگی تا نخواهد خدا». این واقعی است. همین برنامه‌ها هم سیر ظاهری خودشان را طی می‌کنند تا به نتیجه برسند اما قدرت خدا را نباید دست‌کم بگیریم. قدرت خدا بر جهان حاکم است؛ یعنی باران ابر می‌خواهد ولی همین ابر باران‌زا در اختیار خداست.

در اصلاح مسیر هر کس دو چیز وجود دارد؛ همت فرد و اراده خدا. خیلی‌ها می‌پرسند کسی هست که نتواند از مسیر نادرست برگردد. هرگز نباید از رحمت خدا ناامید شد ولی بعضی‌ها موفق به بازگشت نمی‌شوند. این‌طور نیست که هر کس نماز خواند و روزه گرفت و... موفق شود. اما تمام عالم وجود، براساس حکمت است. کسی مریض می‌شود و او را به بیمارستان می‌برند. دکتر نیامده و تلفنی به او می‌گویند که یک مریض بدحال هست. دکتر می‌گوید که فعلا آزمایش‌های قند و فشار و... را انجام دهید تا برسم. بعد که می‌آید بدون اینکه مریض را ببیند چند عدد را نگاه می‌کند و می‌گوید که مریض زنده می‌ماند یا نه. تمام وجود انسان عدد است، مقررات است، قدر یعنی اندازه. وقتی این عددها پس و پیش می‌شوند وضع انسان هم پس و پیش می‌شود.

بین مردم باش ولی با مردم نباش

نشست و برخاست‌های انسان در زندگی مهم است و اثر مثبت و منفی دارد. هر دو اثر را دارد. در اسلام گفته‌اند: «کن فی الناس و لاتکن مع الناس» بین مردم باش ولی با مردم نباش. یکی از بزرگان رفته بود سمت «سنگان» و ۱۸-۱۷ نفر را به کوه‌های آنجا برده بود که درباره معنویت و اخلاق آنها کار کند. مرحوم پدرم به او گفتند: فلانی! اینها را می‌خواهی در کوه تربیت کنی؟ هنر این است که در محیط شهر باشی و باتقوا بمانی. پدرم گفته بود اگر مرد کاری در محیط شهر آنها را رشد بده!

سبک زندگی

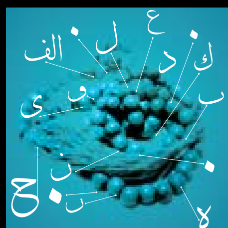
آیه، ویژه‌نامه دین و فرهنگ همشهری جوان

گاهی خسته می شوی از گشتن و پرواز کردن و دویدن و پرسیدن و کار کردن. آنوقت بهترین کار این است که بنشینی یک گوشه ای و نگاه کنی به افق. این نسخه همیشه جواب خستگی است. البته باید قبلش حسابی این در و آن در زده باشی که این نشستن نشود شروع ناامیدی.
این افق یک روز به جای این که رنگ خون شود خورشید را می زاید و خورشید با تمام عظمتش از آن طلوع خواهد کرد. آن وقت چشم تو به نوری روشن می شود که خاموشی هیچ وقت به آن راه ندارد. چشمان منتظرت را به افق بدوز. با امید زندگی کن که او خواهد آمد.

با امید زندگی کن







سبک زندگی انسان منتظر چگونه است؟

خدمت به حقیقت

امیرمنتظرقائم

هر انسانی در زندگی خود هدفی را انتخاب می‌کند و سعی می‌کند تا تمام تلاش‌ها و فعالیت‌ها و رنج‌کشیدن‌های او در مسیر رسیدن به آن هدف قرار گیرد. این باعث می‌شود که زندگی انسان معنادار شود و ارزش پیدا کند. با این وجود، آدم‌ها بر اساس هدفی که برای زندگی خود انتخاب کرده‌اند، ارزش پیدا می‌کنند و از دیگران جدا می‌شوند. به عبارت دیگر برای قضاوت درباره انسان‌ها می‌توان به داوری درباره هدف‌هایی که آنها برای زندگی خود انتخاب کرده‌اند، پرداخت.

موارد متفاوت و متنوعی می‌توانند به عنوان هدف زندگی انسان انتخاب شوند و به برنامه‌ها و طرح‌بندی‌های او برای زندگی جهت دهند. کسب ثروت، رسیدن به لذت، تجربه شرایط و موقعیت‌های خاص و غیرمعمول، موفقیت شغلی و تحصیلی و کسب شهرت، نمونه‌هایی از این اهداف به‌شمار می‌روند. با این وجود، آنچه باعث می‌شود هدف‌های انسان‌ها برای زندگی متفاوت باشد و افراد، هدف‌های مختلفی را برای زندگی خود برگزینند و راه‌های گوناگونی برای رسیدن به این اهداف را در پیش گیرند، سطح شناخت و نوع بینش آنها به زندگی است. همچنان که نمی‌توان از یک آدم معمولی اما با سطح درآمد پایین انتظار داشت که از خیر ثروت بگذرد، تلاش برای قانع کردن یک عالم که به کار اقتصادی روی آورد و از فعالیت علمی خود فاصله بگیرد بی‌ثمر خواهد ماند.

در چشم‌انداز مهدویت، بهترین هدفی که آدمی می‌تواند برای زندگی خود درنظر بگیرد و در راستای تحقق آن تلاش کند، همان هدفی است که خداوند انسان‌ها را برای تحقق آن خلق کرده است. در واقع، بهترین هدف برای زندگی عبودیت خداوند است و کسانی که این هدف را برای زندگی خود برگزیده‌اند، انسان‌های موفق و ارزشمندی محسوب می‌شوند. برای رسیدن به این هدف و تحقق آن در زندگی، خداوند راهی را به انسان‌ها معرفی کرده و از آنها خواسته تا از این راه به سوی خدا و عبودیت او حرکت کنند. این راه، حجت‌های الهی و امامان معصوم(ع) هستند که اراده خداوند را تحقق می‌بخشند و برای قرب به خداوند تنها راه محسوب می‌شوند. چنانچه توجه به مضمون حدیث مشهوری از پیامبر خدا (ص) که می‌فرمایند: «من شهر علم هستم و علی(ع) در آن شهر است، پس کسی که می‌خواهد به این شهر راه یابد، می‌باید از در آن وارد شود» گویای این حقیقت است. همچنین در زیارت امام موعود(عج) می‌خوانیم: «سلام بر تو ای راه خداوند که هر کس از راهی جز آن برود، هلاک می‌گردد».

در واقع پس از آنکه ما در مسیر ولایت خداوند قرار گرفتیم و از طاغوت‌ها و بیراهه‌ها جدا شدیم، می‌باید کسی که در هر زمان عهده‌دار مقام ولایت الهی است - امامان معصوم(ع) در هر عصر و زمان - را بشناسیم و با او همراه شویم. با این وجود، کار در این مرحله پایان نمی‌گیرد و برای تحقق عبودیت خداوند در زندگی باید برای یاری ولی خدا قیام کرد. به عبارت دیگر آنچه سبب می‌شود ما در مسیر ولایت خداوند قرار گیریم و به سوی هدف خلقت گام برداریم، شناخت، همراهی و یاری امام معصوم(عج) است. از آنجا که امام و حجت خداوند، نماد اراده الهی به شمار می‌رود، یاری امام در واقع یاری خداوند بوده و یاری خداوند، به معنای پذیرش دعوت او و حرکت به سمت عبودیت خدا و تحقق هدف خلقت است.

یاری امام موعود و خدمت به این حقیقت بزرگ در زمانه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم، وظیفه‌ای است که هر یک از شیعیان می‌بایست در زندگی فردی و اجتماعی خود به آن عمل کنند. یاری امام، از خود ما آغاز می‌شود و اولین گام در این مسیر، خودسازی و اصلاح فردی است. در واقع هر فرد با تلاشی که در جهت اصلاح باورها، رفتارها و اعمال خود انجام می‌دهد و با کوششی که در مسیر عمل به وظایف دینی و دوری از گناهان صورت می‌دهد، بزرگ‌ترین خدمت ممکن به امام موعود را محقق می‌سازد. به عبارت دیگر هر کدام از منتظران امام موعود با تربیت و اصلاح وضعیت زندگی خود، گام بزرگی در آمادگی عمومی برای پذیرش ظهور موعود برمی‌دارد و با این عمل خود، بر این نکته اساسی تأکید می‌کند که «منتظران مصلح خود باید صالح باشند!»

مطالعه تاریخ نشان می‌دهد مشکلاتی که بر سر تحقق اهداف پیامبران و امامان(ع) به وجود می‌آید، بیش از آنکه به کمبود امکانات و سختی شرایط مربوط شود، به غفلت یاران ایشان و عدم آمادگی و تربیت درونی آنها بازمی‌گردد. در حقیقت، کسانی که‌از یاری امام معصوم باز می‌مانند و در جهاد عظیمی که حجت‌های الهی رهبری آن را بر عهده دارند حاضر نمی‌شوند، پیش از آن در میدان اصلاح فردی بازنده بوده و نتوانسته‌اند عقل و دین خود را بر سرزمین وجود خویش حاکم کنند. ایجاد وضعیت آرمانی و مطلوب پس از ظهور موعود بر عهده انسان‌های پاک و صالح است و کسانی که نتوانند در مسیر اصلاح خود گام بردارند، سهمی از این آرمان نخواهند داشت. علاوه بر این، باید توجه داشت که هدف اصلی امام موعود، اصلاح انسان‌ها و ایجاد جامعه‌ای سالم و صالح است و اگر ما به اصلاح خود نپردازیم، در واقع در برابر این هدف قرار گرفته‌ایم و در این صورت نمی‌توانیم خود را از یاوران و پیروان آن امام بدانیم.

> **مطالعه تاریخ نشان می‌دهد مشکلاتی که بر سر تحقق اهداف پیامبران و امامان به وجود می‌آید، بیش از آنکه به کمبود امکانات و سختی شرایط مربوط شود، به غفلت یاران ایشان و عدم آمادگی و تربیت درونی آنها بازمی‌گردد**

امام علی(ع) به مردمان عصر خود می‌فرمود: «بدانید که هر کسی امامی دارد که به او اقتدا می‌کند و از نور علم او بهره می‌برد... بدانید که شما نمی‌توانید همچون من باشد اما با ورع و کوشش بسیار و عفت و اصلاح و ازبین‌بردن نقص‌ها مرا یاری کنید». این توصیه نشان می‌دهد که نخستین گام در راه یاری امام موعود، به اموری مربوط می‌شود که در حوزه زندگی فردی ما قرار دارد. در واقع هر یک از ما می‌توانیم با پرهیزکاری، تلاش بسیار و عفت‌ورزی و همچنین کوشش در جهت اصلاح نواقص و پرکردن شکاف‌های زندگی خود، به امام(عج) خدمت کرده و او را در مسیر تحقق آرمان بزرگ خود یاری کنیم.

گام بعدی در جهت خدمت به موعود و یاری امام(عج)، تلاش در جهت آشنایی دیگران با این حقیقت بزرگ است. در واقع همان‌گونه که جریان اصلاح و تربیت فردی ما از شناخت و آگاهی نسبت به مهدویت آغاز می‌شود، برای کمک به دیگران هم می‌بایست در ابتدا زمینه آشنایی آنها با مهدویت را فراهم آورد. بنابراین علاوه بر پژوهش‌ها و مطالعات تخصصی که لازمه شناخت، شرح و تبیین آموزه‌های مهدوی است و در مراکز و موسسات علمی و پژوهشی صورت می‌گیرد، تغییر نگرش عمومی افراد جامعه نسبت به مهدویت مهم‌ترین و اساسی‌ترین کاری است که می‌توان به آن پرداخت.

در واقع آنچه باعث می‌شود اندیشه و فرهنگ مهدوی شناخته شود و به جریان افتد و در نهایت در عمل و جهت‌گیری انسان‌ها و جامعه به شکل صحیح و خالص بروز یابد، همین مسأله است. به عبارت دیگر می‌بایست تلاش شود تا نگرش و باورهای مردم درباره امام موعود و حقیقت مهدویت با معیارهای دینی سنجیده شود و نگرش‌های غلط در این زمینه اصلاح شود. برای عملی‌ساختن این هدف، راهی جز آموزش عمومی به نظر نمی‌رسد؛ آموزشی که هم به ایجاد بینش و نگرش نظر داشته باشد و هم در روند کلی آن، اصلاح برداشت‌های نادرست و تغییر رفتارهای بیگانه با فرهنگ مهدوی دیده شده باشد. چنین رویکردی علاوه بر آنکه فرایند شناخت مهدویت را به جریان می‌اندازد، نتایجی را دربردارد که حداقل آنها همان شناخت، انتشار و سازندگی عمومی فرهنگ مهدوی است.

آموزش عمومی مهدویت به این معناست که ما بدانیم و باور کنیم آنچه راه رسیدن به حقیقت مهدوی و استقبال از ظهور امام‌مهدی(عج) را هموار می‌کند، زمینه‌سازی عمومی در میان عموم جامعه است. این زمینه‌سازی که وظیفه ماست، به ایجاد بینش یا تغییر نگرش نسبت به مهدویت در میان مردم نیاز دارد و این عامل جز با آموزش میسر نمی‌شود. چنانچه امامان معصوم(ع) فرموده‌اند: «خداوند رحمت کند کسی را که با آموختن علوم ما به مردم، امر حاکمیت ما را احیا می‌کند و اگر مردم خوبی‌های کلام ما را بدانند از ما تبعیت خواهند کرد».

نکته

یاری امام موعود

کسانی که عبودیت خداوند را به عنوان هدف زندگی خود انتخاب کرده‌اند و می‌خواهند در راهی که به این هدف می‌رسد، گام بردارند، علاوه بر شناخت امام موعود، می‌بایست به یاری امام (ع) و خدمت به ایشان بپردازند. خدمت به امام موعود و یاری ایشان در انجام مأموریت بزرگ تاریخی که بر عهده دارند، از ارزش فوق‌العاده‌ای برخوردار است. در واقع اگرچه مردمان هر عصر وظیفه دارند تا به یاری امام زمان خود بپردازند و به ایشان خدمت کنند، با این وجود یاری امام موعود و منتظَر، از چنان جایگاه رفیعی برخوردار بوده که امام صادق (ع) که خود حجت خداوند است - درباره آن می‌فرمایند: «اگر محضر او را درک می‌کردم، تمام عمر به او خدمت می‌کردم!»



نسبت صحیح دین و دنیا در زندگی

راه سوم

سیدمهدی سیدی

آسـیب‌های اجتماعِ امـروز؛ آنچنان «بسـیار» و «درهم تنیده» است که یافتنِ راه‌حل‌های اساسی، به این سادگی مجال امکان ندارد. اندیشه‌وران و صاحبنظران بیشماری در سراسـر جغرافیـا و تاریخ، با دیده‌بانـی و رصد دائمی جریانات فرهنگی اجتماعی در پی ارائه نسخه‌های بکر و دست یافتنی برای بشر بوده و هستند تا دردها را بکاهند و خوشبختی و سـعادت بیفزایند. یکی از زیربنایی‌ترین راه‌حل‌های مشـکلات اجتماعی «بررسـی علل و عوامل رخداد» این آسیب‌هاست. اطبا بر دو نوعند: دسته‌ای در مشاهده بیماری‌ها به «علامت‌درمانی» می‌پردازند. تب را می‌بینند و فارغ از علت تب، دارویی تجویز می‌کنند تا تب فروکش کند - حال چه علت برطرف شـده باشد چه بعدا دوباره سر برآورد - و دسـته‌ای دیگر به «علت درمانی» اهتمام می‌کنند. علت را می‌شناسند و سعی در برطرف کردن آن می‌کنند. در برخورد با آسـیب‌های اجتماعی هـم روش اخیر بیشـتر به کار می‌آیـد و کارآمدی خود را بـه وفـور ثابـت کرده‌است.

امروزه یکـی از اصلی‌تریـن و اصیل‌ترین علل آسـیب‌های اجتماعی جامعه ما عدم بینش صحیح مردمان به پیوند دین و دنیاسـت. اینکه کدام یک از این دو، اصل است و کدام یک فرع؟ کدام، مقدمه است و کدام هدف؟ کدام، پایه است و کدام تبع؟ از این منظر می‌توان آسـیب‌های امـروز را - به ویژه در میان جوانان - یکی‌یکی مرور و بازشناسی کرد. توجه به یک نمونه مثالی خالی از لطف نیست:

یکـی از مشـکلات امـروز - کـه بسـیاری از آن می‌نالند - دشـواری‌های امر ازدواج و بـالا رفتن سـن ازدواج دختران و پسـران اسـت. اخیراً محققی ضمن انجام یـک پژوهش[۱] و ارائه گزارش، چندعامل بالا رفتن سـن ازدواج را معرفی کرده است. بعضی موارد و ادله به این شـرح است: «گرایش جوانان به جامعه‌گریزی»، «تنوع‌طلبی جوانان»، «مسؤولیت‌گریزی»، «مشکلات تهیه‌وسائل زندگی»، «مهریه‌سنگین»، «رفاه‌زدگی بعضی از جوانان»، «هزینه‌های سنگین عقد و عروسی».

تمامی این عوامل و بسیاری از عوامل دیگر ریشه در یک بینش غلط به زندگی در دنیا و نگاه به آخرت دارد. فرار از مسؤولیت‌های اجتماعی، غوطه‌خوردن در رفاه و حرص بسیار برای شروع یک ازدواج آرمانی به لحاظ مادی و بهره‌گیری از امکانات و مواردی از این دست، تماماً ریشه در نگاه نادرست به دنیا دارد. اینجاست که پرسش اساسی شـکل می‌گیرد: نسبت صحیح دین و دنیا چیست؟ و زندگی دنیوی و اخروی چه نسبتی با هم دارند؟

فارغ از طبقه‌بندی‌ها و دسـته‌بندی‌های معمول؛ به اجمال می‌توان اشاره کرد که بعضی نگاه‌ها به دنیا و آخرت، نگاه‌های «تک‌جانبه‌نگر» اسـت؛ نگاهی که تنها هنرش این است که فقط یک سوی ماجرا را می‌بیند و از سوی دیگر غافل است.

بعضی نگاهشان فقط به آخرت است و هیچ اعتقادی به دنیا ندارند. فقط آن را می‌کوبنـد و از آن فاصله می‌گیرند. عزلت پیشه می‌کنند و در هیچ اجتماع و فعالیتی حاضر نمی‌شوند. سخت می‌پوشـند و کم می‌نوشـند، ریاضت می‌کشند و بر خود تنگ می‌گیرند. «مدعی هسـتند که از نعمت‌های دنیا باید دوری جسـت، مؤمن نباید جامه خوب بپوشد، یا غذای مطبوع بخورد، یا در مسکن عالی بنشیند. اینها اگر دیگران را ببینند که احیانا این مواهب را مورد اسـتفاده قرار می‌دهند، سـخت تحقیر و ملامت می‌کنند و آنان را اهـل دنیا و دور از خدا می‌خوانند»[۲]. متصوفه از این دسته‌اند.

ماجرای سـفیان ثـوری (از متصوفـه) بهترین گـواه بر این معناسـت. آن هنگام که بر امام صادق[ع] وارد شـد و امام[ع] را در حالی مشاهده کرد که جامه‌ای سفید و نرم و لطیف به تن کرده. امام[ع] را سرزنش کرد که «از شما بعید است؛ این جامه سزاوار شما نیست، شـما نمی‌بایست خود را به زیورهای دنیا آلوده کنید، از شما انتظار می‌رود که زهد بورزید، تقوی داشته باشید وخود را از دنیا دور نگه دارید» و صادق آل محمد[ص] با عمیق‌ترین استدلال‌ها و ظریف‌ترین بیانات پاسخ‌هایی اقامه کردند که بر پیشانی تاریخ همواره خواهد درخشید.

ایشان در تصحیح این خطا و کج فهمی، از دنیا می‌گویند و از دین. از اینکه وضع زمان ما را با زمان رسـول اعظم[ص] قیاس مکنید که آن هنـگام، مردمان به حوائج اولیه زندگی‌شـان محتاج و نیازمند بودنـد و اما امروز نـه. از مراقبت در اموال فرمودنـد و از حق مردم. از صدقه سـخن به میـان آوردند و از خیرات. از ملک سـلیمان[ع] گفتند و از مشـی سلمان. از ابوذر گفتند و از درخواسـت یوسـف[ع]. ایـن را فرمودند که «عجیب‌ترین چیزها حالی اسـت که مؤمن پیدا می‌کند که اگر بدنش با مقراض قطعه قطعه بشود برایش خیر و سعادت خواهد بود و اگر هم ملک شـرق و غرب به او داده شـود باز برایش خیر و سعادت اسـت. آیا خیر مؤمن در گرو این است که حتما فقیر و تهیدسـت باشـد؟ خیر مؤمن ناشی از روح ایمان و عقیده او اسـت، زیرا در هر حالی از فقر و تهیدستی یا ثروت و بی‌نیازی واقع شود، می‌داند در این حال وظیفه‌ای دارد و آن وظیفـه را به خوبی انجام می‌دهد. این اسـت که عجیب‌ترین چیزها حالتی اسـت که مؤمن به خود می‌گیرد که همه پیشامدها و سختی و سستی‌ها برایش خیر و سعادت می‌شـود»[۳] - و چنین داستانی شـنیدنی توسط مؤمنین سزاوار است که حتما یکبار و چندبار خوانده و شنیده شود- این، رد آن نگاه تک‌جانبه‌نگر به آخرت است.

اما نگاه دوم نگاه تک‌جانبه‌نگر به دنیاست. اینکه دنیا را اصل بدانی و آخرتی را تصور نکنی، اینکه یقین کنی هر آنچه هست دنیاست و دیگر هیچ. اینکه باور کنی مرگ، آخر است و پایان و هرچه هست همین‌جاست و جای دیگر خبری نیست. این همان بلایی است که غرب را در خود گرفتار کرده؛ این همان نگاهی اسـت که «اصالت فایده» را فریاد می‌کشد و «اصالت لذت» در آن ریشـه دارد. اینکه هرکس می‌تواند از تمتعات این دنیا به هر نحو بهره مند شـود و از لذائذ انسانی و حیوانی ذره‌ای را وانـنهد.

> **خیر مؤمن ناشی از روح ایمان و عقیده او است، زیرا در هر حالی از فقر و تهیدستی یا ثروت و بی‌نیازی واقع شود، می‌داند در این حال وظیفه‌ای دارد و آن وظیفه را به خوبی انجام می‌دهد. این است که عجیب‌ترین چیزها حالتی است که مؤمن به خود می‌گیرد که همه پیشامدها و سختی و سستی‌ها برایش خیر و سعادت می‌شود**

چنین می‌شـود که شیطان‌پرسـتی هم در ایـن عالم مباح می‌شـود، همجنس‌گرایی هم از افتخارات بشری محسوب می‌شـود و چنین نگاه تک‌جانبه‌نگری اسـت کـه می‌تواند فرصت دهد تظاهراتی چند ده هزار نفری در «تل آویو رژیم غاصب» شـکل گیـرد از همجنس‌گرایان - مـرد و زن - در حمایت از حق انسانی هویتی خویش برای همجنس‌خواهی. ساعت‌ها در خیابان‌های شـهر شعار می‌دهند و وزیر خارجه سابق رژیم غاصب - تزیپی لیونی - به عنوان سخنران اصلی مراسـم می‌گوید: «به دلیـل اینکه تمایلات جنسـی افراد، سیاسی نیسـت، حفاظت از جامعه همجنس‌بازان در حوزه هیچ‌کدام از گروه‌های سیاسی دیده نشده است و ما باید این مسـاله را تغییر دهیم. هنوز اقدامات بسیاری باقی مانده که اسرائیل در راه مبارزه برای آزادی عمل همجنس‌بازان انجام دهد»[۴] و حرف‌ها و اعمال بسیاری از این دست.

بی‌تردید و به قطع این نگاه نیز فرسـوده و مسخ‌شده است؛ نگاهی که در آن قدرت اصل می‌شـود، ثروت مبنا می‌شود، رفاه و تجمل، کعبه آمال بسـیاری می‌شـود، تفاخر و تکبر شیوه زیستن می‌شـود و اسـراف و تبذیر همگانی می‌شود. هم در مصرف بیشتر می‌کوشند، مسابقه مصرف تا اعلا درجه در جامعه پیگیری می‌شـود. ازلحظه تولد یک نوزاد تا لحظه مرگ یک انسان همه را در بر می‌گیرد. هرکه بیشتر و جدیدتر مصرف کند از تمدن بهره بیشتری برده است و قس علیهذا.

و اما تکلیف چیست؟ نگاه برگزیده و آرمانی چیست؟ اگر این دو نگاه تک‌جانبه‌نگر اصل و راهگشـا نیسـت، مؤمن چگونه در دنیا زندگی کند که آخرتش تأمین شـود. چه سطحی از زندگی را برگزیند که خیر دنیـا و آخرت را برایش به ارمغان آورد. راه سوم کدام است؟

راه سوم همان پیام الله اسـت در قرآن، همان روش زیستن انبیاست، همان شـیوه پیامبر[ص] و اهل بیت[ع] است. همان اسـت که «دنیا را پلی می‌داند برای آخـرت». همان نگاهی اسـت که نظم را می‌پذیرد و پشـتکار و جدیت را سـفارش می‌کند تأمین معاش خانـواده را جهـاد می‌داند. همان که می‌گوید: رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَـَنه وَ فِی الآخِرَه حَسَنه وَ قِنا عَذابَ النَّار[۵] (پـروردگارا! در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن و مـا را از عذاب آتـش [دور] نگه دار).

همان نگاهی که می‌گوید عطر بزن، شانه کن، مسواک بزن، آراسته باش و نظافت را رعایت کن.

همان نگاهی که می‌گوید: «إعمل لدنیاک کأنّک تعیش أبدا و اعمل لآخرتک تموت غـدا (برای دنیایت چنان کار کن که گویی همیشـه زنده‌ای و برای آخرت چنـان تلاش نما مثل اینکه فردا مرگ فرا می‌رسد)[۶]

همان نگاهی که می‌گوید: دنیا برای کسـی که آن را نخواهد خـوب جایگاهی اسـت و بـرای آن کس کـه آن را بخواهد بدجایگاهی است.

همان نگاهی که دنیا را می‌پذیرد اما به شرط آخرت. همان که نعمت دنیا را در حد حوائج و نیازمندی‌ها می‌پذیرد؛ همان که تمتعات را در چهارچوب عقل و وحی و فطرت می‌پذیرد.

این و هزاران مورد دیگر تفسـیر آن نگاه وحیانی اسـت که انسان خردمند جویای سعادت و خوشبختی جز از طریق آن به منزل مقصود نائل نمی‌شـود و این همان است که خواجه شیراز فرمود:

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد
آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود

و نیز فرمود:

نقد عمرت ببرت قصه دنیا به گزاف
گر شب و روز در این قصه مشکل باشی

نکته

دنیا مصلای فرشتگان

حضرت علی[ع] در بخش‌هایی از کلام خویش با بهترین شیوه از دنیا می‌گوید و تمجید می‌کند: «دنیا خانه راستی است، دنیا مسجد خدادوستان است، دنیا مصلای فرشتگان است، دنیا محل تجارت اولیاست، دنیا پایگاه وحی است» و این تعاریف از لسان امیر مؤمنان[ع] چندان شگفت و تعجب برانگیز نیست چون آنچه از دنیا در اینجا مراد می‌کند مقدمه زندگی جاویدان انسان است. چندان که می‌دانیم او دنیا را وقتی اصل قرار گرفته نکوهیده و از بدی‌ها و مضراتش گفته: «دنیا زندان است، دنیا محنت کده است، دنیا چون سایه ابر ناپایدار است، دنیا کمتر از استخوان خوک در دست انسان جذامی است، دنیا مرداری گندیده است.» و این بیانگر رد نگاه تک‌جانبه‌نگر به دنیا و آخرت است. چرا که از نگاه و طبق فرموده پیامبر[ص] و حضرت امیر[ع]، دنیا مزرعه آخرت است و برای آبادانی چنین مزرعه‌ای باید تلاش کرد.

پی‌نوشت‌ها:

۱ -خبرگزاری فارس - دکتر حسین باهر - ۱۱ تیر ۱۳۸۹

۲و۳-جلد اول از کتاب داستان و راستان شهید مرتضی مطهری - داستان ۱۵

۴-شبکه ایران - ۲۲ خرداد ۱۳۸۹

۵-آیه ۲۰۱ سوره بقره

۶-نقل از امام حسن[ع] الحیاه-جلد ۴- صفحه ۶۲

نیم‌نگاهی به زندگی مرحوم علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله

فقیهی برای تمام فصول

محمدفاطمی

رحلت علامه سید محمد حسین فضل الله بسیاری از مسلمانان جهان از شیعه و سنی را عزادار کرد. مردی که پرچمدار وحدت مسلمانان بود و برخی او را با امام موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان، مقایسه می کردند. دل او برای تمام مسلمانان جهان می‌تپید. هم اهل اندیشه بود، هم اهل عمل و هم همنشین با بی‌پناهان. بسیاری از موسسات خیریه و فرهنگی در لبنان و کشورهای دیگر از ابتکارات اوست. بیش از ۱۰۰جلد کتاب از او به یادگار مانده‌است. طرفدار سرسخت انقلاب اسلامی و مقاومت اسلامی لبنان و دشمن سرسخت رژیم‌صهیونیستی بود.



نوزدهم شعبان سال ۱۳۵۴قمری در خانه سید عبدالروف فضل‌الله، روحانی لبنانی‌الاصل ساکن نجف اشرف کودکی به دنیا آمد. او را محمد حسین نام نهادند. از همان کودکی به اهتمام پدر به تلاوت قرآن و خواندن و نوشتن روی آورد و به تشویق ایشان پس از آموختن مقدمات تحصیل در یک مدرسه عالی که توسط جمعیت منتدی‌النشر اداره می‌شد، نام نویسی کرد و مشغول به تحصیل شد. همزمان با تحصیل علوم حوزوی به فعالیت های ادبی و تبلیغی پرداخت.

ضمن خواندن برخی آثار تاریخی و ادبی، مشتاقانه روزنامه و مجلات مصری لبنانی و عراقی به‌ویژه روزنامه‌ای که طاها حسین منتشر می‌کرد را مطالعه می‌کرد. این فعالیت‌ها ذوق ادبی و نویسندگی او را شکوفا کرد. نه سال بیشتر نداشت که اولین شعرش را سرود و در ۱۱سالگی همراه با پسرخاله‌اش، سیدمحمدمهدی حکیم، نشریه‌ای به نام ادب تهیه می‌کرد که به صورت دست‌نویس در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گرفت.

در اوایل جوانی، سید محمدحسین به‌همراه سید محمدباقر صدر، شیخ محمدرضا جعفری و شیخ عبدالهادی فضلی عضو هیات تحریه نشریه الاضواء بود. الاضواء نام نشریه‌ای بود که تحت نظارت جماعه‌العلماء نجف اشرف، نخستین تشکل سیاسی و فرهنگی روحانیان حوزه علمیه نجف، چاپ می شد. این نشریه با انتشار و ارائه دیدگاه‌های فکری و سیاسی، روح اسلامی و غیرت دینی را در جامعه آن روز تقویت می‌کرد. الاضواء دو سرمقاله داشت که یکی را صدر با عنوان «رسالتنا» و دومی را فضل‌الله با عنوان «کلمتنا» می‌نوشت.

فضل‌الله پس از آنکه رژیم بعثی عراق فعالیت‌های سیاسی صدر را ممنوع کرد، تا شش سال بعد به تنهایی نوشتن سرمقاله‌ها را ادامه داد که بعدها به صورت کتابی به‌چاپ رسید.

پس از کودتای عبد الکریم قاسم در سال ۱۹۵۸ میلادی، حکومتی با گرایش‌های کمونیسمی بر عراق حاکم شد. فضل‌الله همراه جمعی از طلاب جوان، برای جلوگیری از نفوذ و گسترش کمونیسم در میان شیعیان عراق، با ارائه یک ساختار سیاسی مدرن برای شیعیان، حزب‌الدعوه عراق را تاسیس کرد؛ حزبی که نه‌تنها الگویی برای تشکل‌های سیاسی دیگری مانند حزب‌الله لبنان شد، بلکه سال‌ها بعد اولین دولت مردم‌سالار را به رهبری افرادی مانند ابراهیم جعفری و نوری‌مالکی در عراق پس از صدام بنا نهاد.

سید محمدحسین فضل‌الله در میان اعضای این حزب تا آخرین لحظه نیز جایگاه برجسته‌ای داشت. نوری مالکی، نخست‌وزیر کنونی عراق، علی ادیب، ابراهیم جعفری و دیگر اعضای حزب الدعوه اسلامی در عراق همچنان از پیروان ایشان بودند.

علامه فضل‌الله همواره خطر ایجاد دوباره فتنه‌های مذهبی در جهان اسلام را از جنجال‌های آمریکا و رژیم‌صهیونیستی و برخی کشورهای عربی در خصوص خلع سلاح مقاومت بالاتر می‌دانست. به همین دلیل هم بود که باوجود برخی القائات رسانه‌های غربی و عربی درباره اختلاف ایشان با رهبری جمهوری اسلامی ایران، تا آخرین لحظات همچنان به اندیشه‌های امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی اعتقاد داشت و همواره از آنها دفاع می‌کرد.

انتقادهای تند و آتشین ایشان علیه سیاست‌های ایالات متحده و رژیم‌صهیونیستی موجب شد که در سال ۱۹۹۵ دولت آمریکا، علامه فضل‌الله را در کنار سید حسن نصرالله در فهرست تروریست‌های مورد ادعای خود قرار داد. پس از آن علامه هدف موج تازه‌ای از عملیات تروریستی قرار گرفت اما همه با ناکامی روبه‌رو شد.

پس از آنکه دولت بعث عراق به رهبری صدام به شیعیان و روحانیون شیعه از جمله سید محمد حسین، سخت گرفت وی در ۲۱ سالگی به سرزمین پدری خود لبنان مهاجرت کرد. لبنان آن زمان از یک سو درگیر جنگ داخلی و از سویی دیگر مورد تهاجم رژیم‌صهیونیستی بود.

سید محمد حسین فضل الله فقیهی عملگرا بود. نشستن در کنج حجره و صرف تمام وقت خود برای درس و بحث را روا نمی دانست. به‌طور فعال در عرصه اجتماعی و فرهنگی جامعه خود حضور داشت. در دل جامعه و در کنار برادران دینی خود قرارداشت و از نزدیک با مسائل و مشکلات آنان در ارتباط بود و همواره درپی راه حلی برای آن.

وضعیت شیعیان جنوب لبنان دراثر جنگ داخلی و حمله رژیم‌صهیونیستی نا به‌سامان بود و ضرورت کمک رسانی به فقرا و اقشار آسیب‌پذیر اجتناب‌ناپذیر. برای حل مشکلات آنها علامه فضل‌الله فعالیت‌های مذهبی، فرهنگی و اجتماعی گسترده‌ای انجام دادند. در همین راستا همایش‌های فرهنگی، سخنرانی‌های مذهبی و نیز سخنرانی‌هایی با موضوعات اجتماعی، سازماندهی کرد. مدرسه‌ای اسلامی با نام موسسه شریعت اسلامی در بیروت تاسیس کرد که شاگردان برجسته‌ای که سال‌های بعد در عرصه سیاسی، اجتماعی لبنان اثرگذار شدند، مانند شهید راغب حرب، شهید سید عباس موسوی و سید حسن نصرالله در آن تحصیل می کردند.

ایجاد مرکز فرهنگی، کتابخانه‌عمومی، یک مرکز فرهنگی زنان و مراکز بهداشتی و بیمارستانی مانند بیمارستان بهمن در بیروت، مراکز نگهداری از ایتام مانند موسسه الایتام و مرکز النور برای نگهداری از افراد نابینا در بیروت و دیگر مناطق جنوب لبنان از دیگر اقدامات این فقیه و عالم برجسته شیعه هستند.

علامه، مدافعی استوار برای جریان مقاومت اسلامی لبنان و فلسطین بود. با اعتقاد به اینکه موضوع فلسطین مسوولیتی اسلامی و نه تنها عربی است، خواستار ادامه مقاومت دربرابر رژیم‌صهیونیستی بود و هرگونه عادی سازی روابط با این رژیم را حرام اعلام کرده بود. می گفت اگر حکومت‌های عربی این موضوع که رژیم‌صهیونیستی جنگ‌افروز، زبانی به غیر از زور نمی‌فهمد را درک می کردند، فلسطین امروز در آغوش جهان اسلام بود.

از همان آغاز موجودیت حزب‌الله لبنان، به‌طور فعال در تشکیل آن همکاری کردند، به‌طوری‌که غرب تا سال‌ها پس از ایجاد حزب‌الله بر این باور بود که فضل‌الله رهبر آن است. هرچند تا آخرین لحظه راهنما و پدری معنوی برای حزب‌الله لبنان و مقاومت اسلامی در لبنان محسوب می‌شدند.

شاید به همین دلیل بود که علامه در میان جوانان حزب‌الله بسیار محبوب بود، به‌ویژه اینکه سه دبیر کل اخیر حزب‌الله –شیخ راغب حرب، سید عباس موسوی و سید حسن نصرالله – از شاگردان ایشان بودند.

دشمن سرسخت رژیم‌صهیونیستی به شمار می‌رفت. عقیده داشت که رژیم‌صهیونیستی اصولا نمی‌تواند به عنوان دولتی باشد که مانند هر دولت دیگری در منطقه حق داشتن امنیت و صلح را دارد و باید مقاومت تا بی‌ثبات‌شدن سرزمین‌های اشغالی و نابودی کامل رژیم صهیونیستی ادامه یابد. در آخرین روزهای عمر با برکت خود در بیمارستان در پاسخ به پرستاری که از آرزوی ایشان پرسید، پاسخ دادند: محو موجودیت صهیونیست از صحنه روزگار.



علامه فضل‌الله همواره خطر ایجاد دوباره فتنه‌های مذهبی در جهان اسلام را از جنجال‌های آمریکا و رژیم‌صهیونیستی و برخی کشورهای عربی در خصوص خلع سلاح مقاومت بالاتر می‌دانست. به همین دلیل هم بود که باوجود برخی القائات رسانه‌های غربی و عربی درباره اختلاف ایشان با رهبری جمهوری اسلامی ایران، تا آخرین لحظات همچنان به اندیشه‌های امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی اعتقاد داشت و همواره از آنها دفاع می‌کرد.



نکته

تاکید بر وحدت اسلامی

علامه بر موضوع وحدت اسلامی تاکید بسیار داشت. بر این باور بود که مسلمانان به لحاظ دور ماندن از یکدیگر و به دلیل نفوذ استکبار جهانی، مشکلات زیادی دارند. باید برای رفع این مشکلات، بین نخبگان دینی و سیاسی جهان اسلام با روشی منطقی و به دور از گرایش های قومی و ملی، تبادل نظرهایی انجام‌شود تا تفاهم و وحدت نیروها در جهان اسلام و میان مسلمان هموار شود. باید در تقویت جو اسلامی برای مقابله بااستکبار جهانی کوشید. او عقیده داشت که استکبار جهانی برای تکمیل طرح‌های خود در جهت سلطه بر جهان اسلام، به‌ویژه در منطقه خاورمیانه، از طریق جنگ‌های رسانه‌ای و روانی، وحدت اسلامی را نشانه رفته و با ایجاد فتنه‌های مذهبی یا دادن رنگ مذهبی به موضوعات سیاسی در پی برانگیختن گروهی علیه گروه دیگر است.

دانشجوی معترض و مسلمانی که محکوم به اعدام شد

پلنگ سیاه در بند

محمدمسیح یاراحمدی- مریم صبوری

در مارس ۲۰۰۰ روحانی مسلمان سیاهپوستی به جرم قتل یک معاون کلانتر دستگیر شـد؛ مرد سیاهی که پیش از مسلمان شدن عضو گروه‌های ضدخشونت بود و بعد از مسلمان شدن نیز به دلیل تلاش برای پاکسازی منطقه زندگی‌اش از جرائم، نشـان افتخاری پلیس را دریافت کرده بود. مرد به اعدام محکوم شد ولی به دلیل شـدت اعتراضات مردمی حکمش به حبس ابد تقلیل یافت. آن مـرد اچ رپ براون، معروف به امام جمیل عبـدالله الأمین اسـت؛ مـردی که هنوز در حبس به سر می‌برد.



هربـرت گرولد بـراون در اکتبـر ۱۹۴۳ در منطقه باتن رژ لوئیزیانای آمریکا متولد شـد، کوچک‌ترین فرزند خانواده پنج نفره براون بود، پدرش ادی‌سـی در یک کمپانی نفتی کار می‌کرد و مـادرش تلمابراون به هربـرت لقب رپ داده بود. نامی که تا اواخر دهه ۶۰ با آن شناخته می‌شد.

◆ وقتی آنارشیست بود

سـال ۱۹۶۰ در دانشـگاه جنوبـی جورجیـا دانشـجوی جامعه‌شناسـی شـد. او در این باره می‌گوید: «در نزدیکی دانشـگاه ایالتی لوئیزیانا زندگی می‌کـردم و می‌دیدم که این دانشگاه بزرگ با آن سـاختمان‌های مدرن فقط برای سفیدهاسـت؛ در حالی که دانشگاه جنوبی هـر روز بدتر می‌شد و مخصوص کاکاسیاه‌ها بود.». سال ۶۴ در حالی که جزو دانشجویان برتر دانشگاه بود، ترک تحصیل کرد.

در همین ایام که به شـدت تحت تاثیر نویسـندگان کمیته آفریقایـی- آمریکایی که دربـاره آزادی می‌نوشـتند قرار گرفته بود، به واسطه برادرش کـه در دانشگاه هاروارد واشـنگتن تحصیل می‌کرد با محیط این دانشگاه آشـنا شـد و به واشـنگتن نقل مکان کرد و درگیـر فعالیت‌های عدالت اجتماعی شـد. در جـولای سـال ۱۹۶۷ و در اوج نژادپرستی سـازمان‌یافته علیه سیاهان، او شورشی حقوق بشـری در مریلند را رهبری کرد و در حالی که ۴۰۰ نفر به سـخنرانی‌اش گوش می‌دادند به آنها انگیزه جنگ متقابل می‌داد: «این مردم آفریقا بودند که آمریکا را ساختند و اگر مردم آمریکا تغییر رویه ندهند ما آمریکا را به آتش خواهیم کشـید». او در حال سـخنرانی، هدف گلوله شات‌گان قرار گرفت و شورش از هم پاشید. پلیس او را دستگیر کرد و در دادگاه فدرال به پنج سال حبس محکوم شد.


او آموزش می‌داد که اختلافی بین شیعیان و سنی‌ها نیست و مردم را به کار، دوری از موادمخدر، دوری از ارتکاب جرم و پایبندی به خانواده تشویق می‌کرد


◆ پلنگ سیاه در مسجد آتلانتا

او در سال ۶۸ به گروه پلنگ سیاه که در سال ۶۶ در راستای دفاع از سـیاهان تشـکیل شـده بود پیوسـت و به عنوان مسوول ستاد عدالت گروه انتخاب شد. پلنگ سیاه به حدی گسترش یافت که ۵۰هزار عضو اصلی در آمریکا جذب کرد و حتی شاخه‌های خارجی‌اش را در الجزایر و دیگر کشورها تشکیل داد. برنامه اصلی گروه در راستای افزایش خدمات درمانـی و صبحانه رایـگان برای کودکان بـود ولی دولت آمریکا آنها را یک گروه جنگجوی ضددولتی می‌دید.

در سـال ۶۹ زندگینامه خود را تحت عنوان «بمیر کاکاسیاه، بمیر» منتشـر کرد؛ در این زمان شـدت تمرکز پلیس روی پلنگ‌های سیاه نیز زیاد شده بود. دو تن از رهبران گروه توسط پلیس کشته شـدند و براون هم تحت تعقیب قرار گرفت. در سـال ۷۰ در حالی که در لیست سـیاه پلیس قرار گرفته بود مخفی شد. ویلیام کانستلر، وکیل براون و دیگر رهبران گروه توانست دو سال محاکمه را به تعویق بیندازد اما در ۱۶ اکتبر ۱۹۷۱ پس از ۱۷ ماه زندگی مخفیانه دستگیر شد.

در سـال ۷۱ در حالی که بازداشت بود مسـلمان شـد و هم‌سلولی‌هایش به او پیشـنهاد دادند نامش را به درستکار یا در عربی، «الأمین» تغییر داد. بـرای هیات منصفه واقعا عجیب بود که او در این مدت مسـلمان شده است. جمیل قبل از شروع دادرسی و شروع دادگاه مشغول نماز و عبادت شـد و در حالی که حکمش می‌توانست تا ۱۵ سال حبس باشد، به پنج سال حبس در زندان آتیکا محکوم شد و پس از سه سال حبس با عفو مشروط از زندان آزاد شد و به سفر

حج رفت و پس از بازگشـت در آتلانتا ساکن شد و مسجد آتلانتا را تاسـیس کرد و امام جماعت آنجا شـد. او در این مسـجد داسـتان‌هایی از بردگانی می‌گفت که از آفریقا به آمریکا آورده شـده‌اند ولی در برابر فشار مالکان خود سعی کردند که تمام اعتقاداتشان را حفظ کنند؛ «اگر بردگان در آن شـرایط ایمان خود را نگه داشتند، پس همه باید از آنان پیروی کنند.». او آموزش می‌داد که اختلافی بین شیعیان و سنی‌ها نیست و مردم را به کار، دوری از موادمخدر، دوری از ارتکاب جـرم و پایبندی بـه خانواده تشـویق می‌کرد و می‌گفت: «ما از ریشـه‌های خود جدا شده‌ایم ولی اسلام بار دیگر ما را با آفریقا و دیگر نقاط جهان پیوند داده است».

◆ کمیته ملی

در سـال ۱۹۸۳ امام، تشـکیل مجمع ملی را پیگیری کرد که متشکل از ۳۰ مسـجد پیرو جنبش دارالسلام بود، این جنبش در سـال ۱۹۶۳ در بروکلین شروع شده بود ولی در سـال ۱۹۸۰ به دلیل نفاقی که در جنبـش نفوذ کرده بود، نامش محو شد.در سال ۱۹۸۰ با فعالیت‌های مجمع تحت رهبری امام جمیل، منطقه زندگی امـام جمیل از هرگونه مواد مخدر، فسـاد و فحشا پاک شد.او در سـال ۱۹۹۰ به عنوان مشاور شورای مسلمانان آمریکا انتخاب شد.


در سال ۱۹۹۲ انجمن تحت رهبری امام جمیل به گروه نظامیان بوسنی پیوست. امام جمیل از جمله کسانی بود که راهپیمایی تاریخی مخالفت با تحریم نظامی بوسنی را در واشنگتن دی‌سی رهبری می‌کردند؛ آنها خواستار کمک به مردم بوسنی برای دفاع از خود در برابر صرب‌ها بودند


◆ جنگ برای بوسنی

در سـال ۱۹۹۲ انجمن تحت رهبری امـام جمیل به گروه نظامیان بوسنی پیوسـت. امام جمیل از جمله کسانی بود که راهپیمایی تاریخی مخالفت با تحریم نظامی بوسـنی را در واشنگتن دی‌سی رهبری می‌کردند؛ آنها خواستار کمک به مردم بوسـنی برای دفاع از خود در برابر صرب‌ها بودند. امام حتی در مراسمی رهبران حقوق بشر را دعوت کرد و در آنجا کمدین معروف دیک گرگوی برای ۵۰هزار مسلمان و غیرمسلمان آمریکایی صحبت کرد و این اولین گردهمایی مسـلمانان آمریکایی بـود که تمام شـبکه‌های تلویزیونی آمریکا آن را پوشش دادند.

به محض دعوت برای عضویت در گروه نظامیان بوسنیایی، منشـی‌های چهار سازمان اسلامی شـمال آمریکا برای گفت‌وگو و بررسی تشکیل شورای اسـلامی شمال آمریکا در کالیفرنیا دور هم جمع شدند. با گذشت یک سال و اندی از دیدار چهار سازمان اسلامی، در سال ۹۵ شورای اسلامی تشکیل شد و عبدالله ادریس علی دبیر شورا شد و پس از او امام جمیل الأمین و امام دبلیو دی محمد انتخاب شدند.

او در سـال ۹۳ تنها کتاب پس از مسلمان شدنش «انقلاب با کتاب: رپ جریان دارد...» را نوشـت. او درجایی از کتاب می‌نویسد: «اسـلام هدیه‌ای از طرف خداسـت تا ما مرتبه


دانشجوی ترک تحصیل کرده دانشگاه جورجیا در سال ۱۹۷۶ و اوج نژادپرستی سازمان‌یافته علیه سیاهان یک جنبش ۴۰۰ نفری را در مریلند رهبری می‌کرد


امام جمیل در آخرین دادگاه نیز همچون سال ۱۹۷۱ که تازه مسلمانی بود، پیش از دفاع از خود به نماز ایستاد

رپ براون، مسوول ستاد عدالت گروه ۵۰هزارنفری پلنگ سیاه بود که رهبران آن در اوائل دهه ۷۰ مورد تعقیب قرار گرفتند و براون نیز پس از یک سال و نیم زندگی مخفیانه دستگیر شد

حاشیه

بی‌نقص با سبیل افتاده

او در سال ۱۹۶۶ با دوستانش کمیته دانشجویان میانه‌رو ضدخشونت را در آلاباما تاسیس کرد و در سال ۶۷ در سن ۲۳ سالگی به ریاست این کمیته انتخاب شد. مجله نیوزویک در این دوران او را این گونه توصیف کرده‌است: «یک انسان بی‌نقص با سبیل افتاده، موهایی پرپشت که به عینک آفتابی در محیط‌های داخلی و خارجی علاقه‌مند است و با نگاهی سخت به دنیای سفیدپوستان می‌نگرد؛ ... او ارتشش را با موعظه قصاص چشم در برابر چشم به دفاع از خود توصیه می‌کند.»

خارج از متن

عدالت به سبک آمریکایی!

هنگام دستگیری امام‌جمیل سعی کرد که نماینده‌ای قانونی برای دفاع از خود معرفی کند، اما مسؤولان حتی اجازه اختیار کردن وکیل تسخیری را به او ندادند و بدون اینکه تاریخ محاکمه مشخص باشد با قاطعیت از حداقل دو سال بازداشت سخن می‌گفتند. در آوریل سال ۲۰۰۰ پلیس فدرال اعلام کرد که از سال ۹۲ تا ۹۷ الأمین را در مورد ارتباط با تروریست‌های محلی تا قاچاقچیان اسلحه و آدم‌کش‌ها زیر نظر داشته است ولی از او هیچ خطایی ندیده است. در جوئن سال ۲۰۰۰ مرد جوانی به نام اوتیس جکسون به قتل معاون کلانتر اعتراف کرد ولی این اعتراف دیر به اطلاع وکلای امام‌جمیل رسید و آنها نتوانستند در دادگاه از این موضوع استفاده کنند و چندی بعد نیز جکسون اعترافش را پس گرفت. در ۱۹ژانویه سال ۲۰۰۱ دادگاه امام‌جمیل برگزار شد او پیش از اینکه در دادگاه از خود دفاع کند به نماز ایستاد و سپس از خود دفاع کرد. در مارس ۲۰۰۱ یک زندانی از زندان نامه‌ای نوشت که در میان صحبت‌های یکی از مسؤولان زندان، زمزمه‌هایی از تهدید زندگی امام جمیل شنیده است. در ۲۱ ژانویه شهردار شهر وایت‌هال ایالت آلاباما که از دوستان امام‌جمیل بود با گفتن شهادتین مسلمان شد.

خود را از آنچه امروز هستیم و در حال خراب شدنیم، بالاتر ببریم و به مقامی برسیم که خداوند از ما راضی باشد و پیروزی را به ما اعطا کند.»

◆ پاپوش اول

امام جمیل در آگوست سال ۹۵ به جرم شلیک به مرد جوانی که در همسایگی‌اش بود، دستگیر شد، اما مرد جوان بعدها اعتراف کرد که شهادت دروغش به دلیل فشار مسؤولان بوده و او اصلا کسی که به وی شلیک کرده را ندیده است. پس از این ماجرا مرد جوان نه تنها مسلمان شد بلکه به انجمن امام جمیل پیوست.

◆ معاون کلانتر

در سال ۱۹۹۹ امام جمیل در حال رانندگی توسط پلیس منطقه کاب کانتی متوقف شد. آنها با اطلاع از اینکه امام بیمه‌نامه ندارد از او بیمه‌نامه‌اش را طلب کردند؛ امام جمیل کیف پولش را باز کرد تا گواهی‌نامه‌اش را ارائه دهد، در همین حال پلیس متوجه نشان فلزی داخل کیف او شد؛ نشان افتخاری پلیسی که توسط شهردار شهر آلاباما به دلیل همکاری‌هایش با نیروهای پلیس، به او اعطا شده بود. اما نیروهای پلیس این موضوع را به صورتی گزارش کردند که گویی امام‌جمیل از داشتن نشان فلزی سوءاستفاده کرده و خود را به صورت جعلی نیروی پلیس معرفی کرده است. در ۱۶مارس سال ۲۰۰۰ در فالتون کانتیِ جورجیا، معاون کلانتر ریکی کینچن و آلدرانون انگلیشِ به خانه امام جمیل رفتند تا دستور بازداشت او را به دلیل استفاده غیرقانونی از عنوان پلیس، ابلاغ کنند.

پس از خرید از روبه‌روی خانه امام‌جمیل و اطمینان از اینکه کسی در خانه نیست، آنها سوار ماشین شده و مشغول برگشت شدند اما ناگهان از کنار آنها یک مرسدس بنز مشکی رد شد که به سمت خانه محل زندگی امام‌جمیل حرکت می‌کرد. کینچن که مافوق بود به مرسدس مشکوک شد و مسیر حرکت را عوض کرد تا مرسدس را تعقیب کند، انگلیش به ماشین رسید و از راننده آن خواست که ماشین را متوقف کرده و در حالی که دست‌هایش روی سرش است، از ماشین خارج شود. اما راننده در حالی از ماشین خارج شد که با یک اسلحه ۲۲۳ شروع به شلیک کرد. کینچن نیز بر اثر جراحتی که توسط یک تفنگ ۹میلی‌متری ایجاد شده بود در بیمارستان جورجیا درگذشت. انگلیش فرار کرد ولی چهار بار مورد هدف قرار گرفت، با این حال جان سالم به در برد و از میان شش تصویری که در بیمارستان به او نشان دادند، امام‌جمیل را به عنوان ضارب شناسایی کرد.

مدت کوتاهی پس از این درگیری امام‌جمیل به وایت‌هالِ ایالت آلاباما رفته بود، اما طبق گفته‌های رسمی پس اَز چهار روز تعقیب توسط نیروهای مارشال دستگیر شد. پلیس اعلام کرد که در حالی وی را دستگیر کرده که جلیقه ضدگلوله به تن داشته و یک اسلحه ۲۲۳ و یک تفنگ ۹میلی‌متری در ماشین او پیدا کرده است که با اسلحه شلیک شده به ماموران مطابقت می‌کرده، حتی پلیس اعلام کرد که در مرسدس بنز امام‌جمیل آثار گلوله پیدا کرده است.

همه این اظهارات در حالی بود که در تحقیقات اولیه پلیس اعلام کرده بود ضارب مورد هدف قرار گرفته و رد خون او در محل درگیری به جای مانده است، ولی پزشکی قانونی اعلام کرد که امام‌جمیل مجروح نشده است و آن خون نیز متعلق به وی نیست.

> نشان افتخاری پلیسی که توسط شهردار شهر آلاباما به دلیل همکاری‌هایش با نیروهای پلیس، به او اعطا شده بود. اما نیروهای پلیس این موضوع را به صورتی گزارش کردند که گویی امام‌جمیل از داشتن نشان فلزی سوءاستفاده کرده وخود را به‌صورت جعلی نیروی پلیس معرفی کرده است

چرا امام جمیل مهم است؟

کورسویی در ظلمات


مالکوم ایکس

هر روزه افراد زیادی در آمریکای شمالی و آمریکای لاتین مسلمان می‌شوند که با توجه به خاستگاه اسلام و قوانین عدالتخواهانه آن، بخش مهمی از این تازه مسلمانان را سیاهان تشکیل می‌دهند.

پیش از یازده سپتامبر اوج فعالیت و نمود جامعه اسلامی آمریکا، دوران حیات شهید حاج شبّاز (مالکوم ایکس) و الیجاه محمد است؛ مالکوم ایکس نیز همچون رپ براون در زندان مسلمان می‌شود و به سازمان ملت اسلام، مهم‌ترین سازمان وقت مسلمان آمریکا می‌پیوندد؛ سازمانی که موسس و مدیر آن سیاه دیگری به نام الیجاه محمد است.

الیجاه محمد و غالب اعضای ملت اسلام که همگی سیاه‌پوست بوده‌اند، اسلام را نه به عنوان یک دین و شریعت بلکه به عنوان یک ایدئولوژی نژادی می‌نگریستند. دینی اختصاصا برای سیاهان که توسط پیامبری که سیاه می‌پنداشتندش به جهان وارد شد. در این نگرش محور فعالیت‌های سازمان را نه دین که تقابل با سفیدپوستان و بازپس‌گیری حقوق سیاهان دنبال تشکیل می‌داد. تا آنجا که شیطان را چشم آبی می‌نامیدند. اما انحراف ملت اسلام به نژادپرستی محدود نشد؛ الیجاه محمد ادعای پیامبری کرد تا آنجا که شروع سخنرانی‌های نیروهای سازمان اینگونه بود: «شهادت می‌دهم که خدایی جز تو نیست و الیجا محمد شریف، بنده و راهنمای توست!» و آنچنان از آئین‌های اسلامی به دور بودند که مراسم مذهبی نه در مساجد که در عبادتگاه‌هایی شبیه به کلیسا برگزار می‌شد. بعدها الیجا محمد تا آنجا پیش می‌رود که با استناد به تحریفات عهد عتیق درباره داوود، نوح و لوط علیهم‌السلام، زنا مرتکب می‌شود و این موضوع با شکایت منشی‌های وی رسانه‌ای می‌شود.

اما اوضاع هنگامی تغییر می‌کند که مالکوم ایکس با رفتن به سفر حج و مشاهده ظاهر اسلام واقعی، آئین‌ها و مساجد و همچنین همزیستی و رابطه خوب نژادهای مختلف در مراسم حج، در افکار و اعتقادات خود تجدید نظر می‌کند. با بازگشت به آمریکا سازمانی جدید تشکیل می‌دهد و برای معرفی اسلام واقعی تلاش می‌کند؛ اما در انتها توسط نیروهای الیجا محمد به شهادت می‌رسد.

سوال اینجاست که چرا نیروهایی همچون امام‌جمیل و حاج شبّاز (مالکوم ایکس) باید از صحنه حذف شوند؟ مالکوم ایکس در اواخر عمر به دوست قدیمی‌اش، الکسی هیلی می‌گوید: «دلم می‌خواهد بدانی که هر چه بیشتر به حوادثی که در پی هم اتفاق می‌افتد، فکر می‌کنم به این نتیجه می‌رسم که همه‌اش کار مسلمان‌ها نیست. من آنها را می‌شناسم و می‌دانم که چه کاری از آنها ساخته است و چه نیست.»

آیا مبارزه با حجاب از ترس گسترش اسلام است؟

آینده اسلام در اروپا

ترجمه: محمد فاطمی

اقدام غرب در تحریم روبند (نقاب) بخشی از عدم درک درست برای محدود کردن هر چیزی است که نمادی عربی و اسلامی است. در واقع آنگونه که سیاستمداران غربی فکر می‌کنند روبند پوششی صرفا اسلامی نیست که اکنون هدفی برای کینه‌ورزی شده است، زیرا به عنوان نماد فرهنگی بیگانه و در نتیجه خطرناک برای جوامع اروپایی دیده می‌شود. راستی چه اتفاقی می‌افتاد اگر زنان هندی، سیک یا بودایی از روبند استفاده می‌کردند، آیا باز هم پارلمان‌های اروپایی جلسات خود را صرف بحث و گفت‌وگو درباره آن می‌کردند؟ این مطلب یادداشتی در روزنامه الاهرام مصر است؛ به بهانه لجاجت اسلام‌ستیزانه اروپایی‌ها با اسلام.



مناقشه بر سر روبند (به عنوان نمادی از حجاب اسلامی) گذشته از بی‌انصافی غرب، ماحصل اسلام‌هراسی است؛ پدیده‌ای رو به طغیان در سراسر اروپا که گاهی در قالب مسجدهراسی یا مناره هراسی نیز نمود پیدا می‌کند. این روند ممکن است تا جایی پیش‌رود که مجالس اروپایی مردان را از بلند کردن ریش یا سبیل‌شان منع کنند. معلوم نیست این نوع هراس را چه باید نامید!

در واقع، در غرب یک بحران وجدان وجود دارد. به نظر می‌رسد، اروپا نوبت به اسلام که می‌رسد همه گذشته خود درباره آزادی و مساوات، جوهره همان چیزی که ادعا می‌شود امروز از آن دفاع می‌شود (دموکراسی) را نفی می‌کند. حتی روشنفکران غربی با وجود دفاع جانانه‌شان از حقوق همجنس‌بازان یا ازدواج همجنس‌گرایانه، در این باره نیز خاموشند. آنها موافق با هر کسی هستند که از اسلام و مسلمانان انتقاد می‌کند. امروز دیگر انتقاد از اسلام جلوه‌ای از آزادی اروپایی است. پارلمان فرانسه در حالی رای به ممنوعیت استفاده از روبند داد که آن را خطری برای سکولاریسم دولت فرانسه می‌داند. تحریم روبند و پیش از آن تحریم حجاب در اماکن عمومی هیچ کاری به سکولاریسم ندارد. به عنوان یک دکترین، سکولاریسم برای حمایت از حقوق هرکسی به‌ویژه اقلیت‌ها طراحی شده است. سکولاریسم برای حمایت از هر نوع آزادی مذهبی و هویتی طراحی شد. در واقع این دکترین به عنوان وضعیتی از تکثرگرایی و تساهل مذهبی انگاشته شده است. باید این عبارت را به شعار مشهور دولت فرانسه یعنی، اباحه‌گری، مساوات و آزادی اضافه کرد: «تنها برای غیرمسلمانان».

تحریم استفاده از روبند فاجعه‌ای اخلاقی است. گروه مخالف (فرهنگ اسلامی) مدعی است هر زنی که از روبند استفاده می‌کند در واقع یک بمب ساعتی است که باید خنثی شود. این گروه هیچ تفاوتی میان افراط‌گرایی و میانه‌رویی قائل نمی‌شوند. همین تعصب، الهامی برای قتل زن محجبه مصری در آلمان در یک سال پیش شد. در واقع هیچ دلیلی برای ارتباط میان روبند و ترور وجود ندارد. همه عملیات‌های تروریستی در اروپا توسط مردان نقابدار صورت گرفته است.



> اروپا نوبت به اسلام که می‌رسد همه گذشته خود درباره آزادی و مساوات جوهره همان چیزی که ادعا می‌شود امروز از آن دفاع می‌شود (دموکراسی) را نفی می‌کند. حتی روشنفکران غربی نیز در این باره خاموشند



این تاسف‌بار است که کارهای اندیشمندان اروپا مانند جان لاک، مونتسکیو و کانت از سوی فرزندانشان در حال نقض شدن است. تاسف‌بار است که در انگلیس، کشوری چند قومیتی که برای تکثرگرایی مذهبی‌اش مشهور بود بیش از ۳۰ قبرستان مسلمانان در شهر لیدس مورد اهانت قرار بگیرد یا فروشگاه‌ها با مالکیت مسلمانان در بیرمنگام مورد حمله قرار گرفته شوند.

از سویی دیگر، تمایل مذهبی و اشتغال ذهنی مربوط به هویت در میان مسلمانان اروپا در حال گسترش است. به نظر می‌رسد که اقلیت‌های مسلمان اروپایی نسبت به آینده نمادهای اسلامی از جمله حجاب، بلند نگاه‌داشتن محاسن یا مناره برای مساجد دلواپس و نگرانند. گرایش جوامع مسلمان اروپا برای برتری دادن دغدغه‌های جهانی بر وفاداری محلی خودشان مخاطره‌آمیز است. نگرانی آنها درباره فلسطین، عراق و افغانستان بیشتر از موضوع حقوق زنان، روابط اجتماعی یا گرایشات سیاسی‌شان است. در ذهن آنها کشورشان جایی نیست که فعلا در آن زندگی می‌کنند؛ مثلا انگلیس یا فرانسه، بلکه جایی است که از آنجا آمده‌اند؛ هرچند این دلیلی نیست که آنها خواستار حقوق خود به عنوان شهروندان اروپایی نباشند. آنها خواستار تساوی و آزادی مذهبی‌اند.

در واقع توهم درباره مسلمانان اروپا زاییده گرایشات سلفی و بنیادگرایانه است. سلفی گری، هم اسلام‌هراسی را موجب و هم باعث گسترش آن در جوامع اروپایی می‌شود. مفاهیم اشتباه مذهبی در میان مسلمانان در حال گسترش است. این مفاهیم نادرست ادغام مسلمانان در اروپا را کند و محدود می‌کند. تفسیر سلفی از اسلام ممکن است در میان مسلمانان اروپا حاکم نباشد اما در عرصه عمومی اروپا بسیار مشهود است و دیواری میان مسلمانان و غیرمسلمانان اروپا به وجودآورده و نیز موجب وضع برخی قوانین بسیار نژادپرستانه اروپا شده است. از سویی، جریان سلفی به گروه‌های راست‌گرای اروپایی این دست‌آویز را می‌دهد که مدعی شوند نوعی سلطه اسلامی قریب‌الوقوع است، مگر این که اقدامی عاجل صورت گیرد. رویارویی هویتی میان دو گروه در حال وقوع است، دو گروهی که با هم درگیر بوده و به دنبال کسب برتری خود است. اگر این روند ادامه یابد دهه آینده فقط به بدی گذشته خواهد بود.

نهادهای فرهنگی طرح مشخصی برای تکدی‌گری ندارند

گدا از گدا قابل تشخیص نیست



طرح جمع‌آوری متکدیان مدت‌هاست که در دستور کار سازمان‌های مربوطه است و این خبری است که همگان از آن آگاهند. چیزی که بیشتر از همه بر جذابیت موضوع می‌افزاید، انتشار اخبار مرتبط با طرح جمع‌آوری متکدیان است که خواب چندین‌ساله را از سرمان می‌پراند. در میان متکدیانی که تا به امروز جمع‌آوری شده‌اند از هر گروه، با وضعیت مالی متفاوت، مشاهده شده است. برخی از متکدیان تبعه افغانستان و برخی نیز تبعه پاکستان بوده‌اند و عده‌ای دیگر هم ایرانی‌اند که بخشی از آنها، شهرستانی‌هایی هستند که به تهران مهاجرت کرده‌اند.



آمد کنارم ایستاد و آرام – طوری که فقط من می‌شنیدم– در گوشم گفت: «آقا ببخشید. خیلی عذر می‌خواهم؛ شرمنده‌ام» فوری دستگیرم شد که پول می‌خواهد. پسری بود بیست و چند ساله، با یک کلاه پشمی و کیفی ورزشی که بر دوش انداخته بود. «عذر می‌خواهم. بچه شهرستان هستم. چند شب در سرمای خیابان خوابیده‌ام. دست‌هایم پینه بسته. می‌خواهم بروم شهرستان. پول ندارم».

توان تصمیم‌گیری نداشتم. ذهنم برای چندثانیه خالی از هر فکری شد. یک خلسه کامل. نمی‌دانم چه شد که گفتم: «بلیتت چند می‌شود؟» گفت: «سه تومان ولی خودم هزار تومان دارم.» فکرم اصلا کار نمی‌کرد. یکی، دو دقیقه فقط نگاهش کردم. خودش هم تعجب کرده بود. به دروازه دولت که رسیدیم تا درهای مترو باز و بسته شود، دستم را در جیبم کرده و از میان اسکناس‌های داخل جیبم همان اولی را که می‌دانستم دو هزار تومانی است، در آوردم و بی‌آنکه به صورتش نگاه کنم، ندیده، پول را آهسته کف دستش گذاشتم.

از این کار احساس لذت می‌کردم. آن‌قدر فرز و چابک این کار را کردم که حتی دست چپم هم از ماجرا بویی نبرد. درهای بهشت را به روی خود گشوده می‌دیدم. برای یک لحظه به حال خودم حسودیم شد. گفته بود می‌روم ترمینال ولی به خیام که رسیدیم با چند جمله ضعیف، تشکری کرد و پیاده شد و من برای آنکه خجالت نکشد حتی به صورتش هم نگاه نکردم.

... و این پسر را یک ماه بعد در ایستگاه طالقانی، در حالی که لباس نو و پاکیزه‌ای به تن کرده بود، دیدم که به اسلوب دانشجویان رشته مهندسی، سامسونتی در دست گرفته بود. جلوم را گرفت تا کمکی کنم تا فهمید من را یکبار دیگر هم سرکیسه کرده، غیبش زد و همه این اتفاقات، چند ثانیه بیشتر طول نکشید. دلم به حال خودم و آن اسکناس ناقابل ۲هزار تومانی سوخت.

در مسیر منزل تا محل کار، آن‌قدر گداهای جور واجور جلومان را می‌گیرند که ناچاریم برای غلبه بر وجدان خویش هم که شده، به یکی‌شان به نمایندگی از بقیه و به عنوان سهمیه صدقه روزانه، از میان اسکناس‌های داخل جیبمان هم که شده ۱۰۰ تومان کمک کنیم. گداهای آموزش دیده این روزگار، در حرفه نه چندان آبرومندشان، آن‌قدر تبحر و تخصص دارند که بتوانند برای یک اسکناس ناقابل، اشکمان را در بیاورند و دلمان را به ترحم وادارند و بعد هم آن‌قدر دعایمان کنند که گمان کنیم با این چند فقره دعای برآمده از دل! تمام آفات و بلیات ارضی و سماوی از ما و خانواده‌مان دور خواهد شد. هر کدام از این گدایان برای خود روش کار مخصوص تدوین کرده‌اند و از قسم‌هایشان گرفته تا دعاها و حتی نحوه نگاه کردنشان، همه ویژه و مخصوص خودشان است. در نبرد میان متکدی و عابر پیاده یا سواره ظفر با متکدی سمج است و در این مراوده چند دقیقه‌ای، غالبا پیروز میدان، گدایی است که جلو راهتان سبز شده. برخلاف تصور بعضی، متکدیان، تماما بی‌سواد و علم‌ناآموخته نیستند. در میان آنها، کم‌سواد، باسواد و حتی دیپلمه هم بسیار دیده می‌شود.

در مورد روش برخورد با متکدیان خیابانی، دیدگاه‌های بسیاری موجود است. اگرچه همه بر این نکته متفق‌القولند که باید با آفات و آسیب‌های فرهنگی به صورت ریشه‌ای و ساختاری برخورد کرد، با این وجود هر کس راه‌حل خود را ریشه‌ای‌ترین و اساسی‌ترین راهکار می‌داند و راه‌های مخالف را به بهانه سطحی بودن، رد و انکار می‌کند. بعضی از مسؤولان، در مصاحبه‌ها از مردم می‌خواهند که دست‌دهنده به متکدیان نداشته باشند و مردم مسلمان هم بر سر دوراهی می‌مانند که با وجود این همه احساس و غلیان عاطفه که خداوند در ضمیرشان نهاده و این همه دستور دینی و اسلامی مبنی بر کمک به همنوع و اجر و ثواب صدقه، چگونه با این درخواست کنار بیایند. در ارتباط با حذف گداها از سطح معابر، قانون نیز دست به کار شده و برای متکدیان سوءاستفاده‌گر و دارندگان باند و شبکه در امر سرکیسه کردن مردم، مجازات در نظر گرفته است.

در روایات آمده آبروی مؤمن مثل آب است که با سؤال از دیگران، چکه‌چکه از دست می‌رود و از نیازمندان خواسته شده است تا حد توان کف نفس اختیار کنند و آبروی خویش را با سؤال از دست ندهند. اما داستان امروز ما فراتر از این نوع درخواست و نیاز است. چرا که در خبرها می‌آید ۹۰ درصد متکدیان مشکلات مالی ندارند و ۷۰درصد آنان کلاهبردارند. بعضی از ایشان سابقه کیفری دارند. بعضی پیشنهاد کار با حقوق ماهیانه ۵۰۰ هزار تومان برای بزرگسالان و ۲۰۰ هزار تومان برای نوجوانان را رد می‌کنند. گدا از گدا قابل تشخیص نیست. متکدیان، چنان حرفه‌ای نقش بازی می‌کنند که هیچ معیاری در دست نیست تا بتوان راست را از دروغ تشخیص داد و چنین می‌شود که عده‌ای به هر آنچه گدا که بر سر راه خود می‌بینند بی‌استثنا کمک می‌کنند و عده‌ای نیز همه را با یک چوب می‌رانند و برای هیچ کدامشان محلی از اعراب قائل نمی‌شوند. حتی اگر آنان راست بگویند و واقعا نیازمندباشند.

گذشته از این بیانات و تحلیل‌ها، گدایانی دیده شده‌اند که پول خردشان چک‌پول‌های ۵۰ هزارتومانی است. در حساب بانکی‌شان یکی، دو میلیون پول نقد دارند. در جیبشان طلا و جواهر و تعداد زیادی نسخه‌های پزشکی یافت می‌شود. جلو رویشان شیرخواران مظلومی دیده می‌شود که مسمومشان کرده‌اند یا با قرص‌های خواب‌آور بی‌حال شده‌اند. هزار ترفند باریک‌تر از مو به کار گرفته‌اند تا جیب خالی ما را خالی‌تر از پیش کنند و اینها، هیچ کدامشان در شأن و منزلت یک جامعه اسلامی نیست. بنابراین باید با همفکری و همیاری، چاره‌ای اساسی برای آن اندیشیده شود.

شهر من شاد و پر از ایمان است گرم همچون دل تابستان است

هشتمین جشنواره تابستانی تهران

فصل نشاط و نیایش

|۳۵۳ مسابقه | ۴۹۰ مراسم و نشست موضوعی | ۱۳۶ نمایشگاه |

|۲۷۲ برنامه آموزشی | ۱۹۰ برنامه هنری | ۱۶۲ تورگردشگری |

|۵۹۳ برنامه فرهنگی هنری دیگر برای همه اعضای خانواده |

| ویژه برنامه های ماه های شعبان و رمضان |

جهت کسب اطلاعات بیشتر به نزدیکترین فرهنگسرا

یا نشانی اینترنتی www.farhangsara.ir مراجعه نمایید



سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران

طرح نظارت نخبگانی

نظارت نخبگان حوزه و دانشگاه

بر فعالیت های سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران

nezarat@aco.tehran.ir

